وجعلناها رجوما للشياطين

البوارق المحمدية لرجم الشياطين النجدية

۱۲۶۵

بر حاشیه

احقاق الحق وابطال الباطل

از تصنیف منیف و تالیف لطیف حضرت زبدة المفسرین عمدة المحدثین ... المسلمین مقتدائهم السالکین سیف الله المسلول مولانا فضل رسول

باهتمام محمد اسحاق و حافظ علی محمد طبع گردید

وجعلناها رجوماً للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر

الحمد لله والمنه که درین زمان میمنت اقتران این هردو کتاب فیض انتساب
در ردّ مذهب وهابیه کلاب پیروان ابن عبد الوهاب مردود اولی الالباب

(المخفی در متن)

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

١٢٦٥ھ

ملقب به

سوط الرحمن علی قرن الشیطان

١٢٦٩ھ

وبرحاشیه

احقاق الحق وابطال الباطل

حسب الارشاد فیض بنیاد فاضل جلیل عالم نبیل جناب مولوی عمر الدین صاحب دام فیضه
باهتمام تام وسعی مالاکلام الراجی الی رحمة الله الخلاق حافظ ولی محمد ومحمد اسحاق صانهما الله عن شرور الآفات

در مطبع سول ملیتری فتح مجلس طبع محلی گردید

البوارق المحمدية لرجم الشياطين النجدية

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين وصلى الله على خير خلقه محمد واله واصحابه اجمعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على شفيع المذنبين بالیقین محمد واله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجدیه و بیان اصول و فروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه در بیان حدوث و شیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در مسائل نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان یعنی در نجد زلزلها و فتنه ها شدنی است و از نجد خواهد بر آمد امر شیطان ظهور این اعجاز بدین انداز گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم بوفات سلطان عبد الحمید خان و تغلب برادر زاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت برهم شدن قوانین و ضوابط مرسومه آن دولت و فساد رای او در نمشیت امور ملک و خلق و آویزش بیجا با اولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات واجبات باعث ... رعایا علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع و قتل او از دست ...

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنه ۱۲۲۲ او تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی ابیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزلی بکران و تخللی بیپایان نمایان گردید تا تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک و ائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دائره اطاعت و
و انقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
از بند نسبت بلاد و در دست همه غافل و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود همه عاطل
و در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود
بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمیناً عدد شان بده دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتاد
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامه سکنه حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
مابین هم آنچه مقرر بود میرسید و بهدایا و نذور غیر معینه خاص از ان سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان درین اوان تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی
و حاجتی حکمی درباره تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه امضا فرماید لشکر را سر بخط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و در همه این وجوه
اختلال رو نمود بیکدفعه در ملک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم و شوکت
و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه وقت را خاطر خواه یافته
از هر سو سر برآورده و در فکر ملک گیری افتاده فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصه بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ملیست در میان حجاز و عراق

واقع و شیطان رجیم در دار الندوه به شکل شیخ نجد متشکل گردیده معاون و
شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین صلعم گشته از آن روز
شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چه شرح
دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید آنچه بگوش شنیده
بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال آنکه عبد الوهاب نام یکی
از اعیان آن دار اللیام در قبایل نجدیه ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان بی انباز آبا و
اجدادش در علم ظاهر و باطن حنبلی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبد الوهاب بواسطه
انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاده چونکه این
امر موقوف بر عساکر و خزاین است و از آن چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و
احفاد که هر یکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بودند و دیگر خواص خویش با
کنکاش نموده رای خباثت انتمای همه ها بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
حصول ریاست برای غیر وارثان فکری بغیر از تزویر و حیله و دینداری در عالم تدبیر
جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزائن بی شمار
و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب و جوار تصرف باید آورد بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت باهم کار همه برهم است بسهولت دست خواهد داد فاتحه شد برین
امر خوانده شیخ عبد الوهاب مع اولاد و احفاد خویش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن
آبای بود گردیده عامه خلایق آن ملک را بدام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۲۱۸
هجری روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان و اهالی اطراف را آنجا ساخته بطور وعظ ارشاد
نمود که در شرع از بادشاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و احیاء صیامات و
نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام شرعیه و

۴

احکام شعایر دینیه همه موقوف بر بادشاه است و سلطان روم و شام که محض برای
نام هیچگونه قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خودها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم و الا از خواص او که درین کید همداستان بودند و آخرا همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبوریست با
مخالفت جماعت مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
باشید و از انچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته
همانروز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و جمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که در عیب نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست از انجا حرکت نکرده همانروز اولاد و اقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفا راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان
و عاملان بجاهای مناسبه تعین نموده باشاعت عدل و احیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات که نهب
خزائن حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای روز اجلاس امامت
انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در کمین فرصت باختراع مذهب که از
مذاهب مشهوره اهل سنت و سائر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق
کفر و اسلام همیان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا برچیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبث طویت
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل و احادیث سندا ورده بمذهب
پیشین و دعاوی مخترعه را بادله تراشیده فکر همین مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

خود سیاه ساخته محمد نام پرستش بنظم مقدمه و بسطے و تفصیلی آن رساله مختصره لفظی
دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک
باب دوم در رد بدعت بتخصیص تکفیر و تفسیق تمام امت مرحومه و تدلیس اینکه بعض افعال
محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها مکروهه بکراهت
تحریمی یا تنزیهی و مستحبه و مسنونه مخلط ساخته و آیات و احادیث که از تعادیش اصلا مناسبتی
نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان آنهمه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار متبرکات آنها مستند
داده تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معتبر نجباء دگر و چند نسخ آن کتاب بخلفاء راشدین
خویش که مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدار البوار فرار نموده مارقین مذکورین
بحرب لسا بعضها باظهار و اعلان ما فیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه
ناکسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن
نهاده مذهب خیر البلاد و ثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامسعود اخبث
ذریت آن نا عاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ اواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام بهانه
زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرمین که با دراک حال اولین از اتباع
سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم
و مشتاق ملاقات باهم بگر بیکه در قرب زمان اختراع دین جدید دران بلاد رسید
واز چشم و گوشش آنهمه ماجرا دیده و شنیده در مکه معظمه افشای حال آن گروه بد مآل نموده
منهیان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب
سازد و با جمع قبائل عرب پرواز در سرحد حجاز را محکم دارد و آن اشرار را نگذارد که در
حدود مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار و باز هرگونه تدارک بیکار خواهد شد شریف
در همه مغالطه اولین گفت که معاذ الله من زائرین خانه خدا را مانع آیم و برگویندگان

۶

زجر فرمود این گونه کلمات مفسدانه بار دگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا مسعود پاشا بوده نا
معدود در دوانه این سو پیشوه باز مردمان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که
از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد نسبت شریف همان جواب
میدهد که متبع سنت را ببدعت مدعی تقوی چه امکان که بارتکاب هیچ محرمات و کبایر
پردازد با این شریف و اعیان مکه همین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل
که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکه را گذاشته الطائف رسیده دفعةً
تمام شهر را محاصره نموده با عیان و ارکان که در بارهٔ مقابله و مزاحمت محل گمان بودند حکم
رسید که خلیفه راشد برای ملاقات از راه دینی می طلبد طلب کردگان و دیگران هم
با طمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
و سر بر تن کسی نبودن همان پورش از هر چهار طرف بر طائف تمان از انطرف که تنفسی را فرصت
و هم راست کردن دست ندادند تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از هر طرف
سفاکی را که اول مشق بود بمراحم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد
همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسیده و زاید از آنچه در واقعهٔ حره بر
اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده
کشتگان را در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده
که بعضے از مصیبت زدگان طائف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طائف
بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست رفته و نیز از گمان جسته در مکه که فوجی
نبود صرف بالصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید
هم یکروز قبل آن در مکه معظمه رسیده علما مکه فتوی بر کفر آن طائفه نوشته
خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق

باب کامل الایمان صاحب
العرفان ذو المفاخر والمناقب
محمد عبد الکریم صاحب

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که باستماع حادثهٔ طائف سراسیمه و خایف و بر غفلت و مغالطهٔ خود نادم و خجل و از مر نمودن فوج سخت هراسان و وجل و هنوز در بن شبهه که شاید اهل طایف بادی قتال و باعث جدال شده باشند و برین ظن مطمئن که در طایف گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال با نابرین بیت الحرام نمیدهم و درین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را خبث آن خبیثان متیقن گردید چاره کار غیر از فرار ندیده افتان و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید آن اشقیا بی آنکه کسی مقابله و مزاحمه کند رسیدند از هر چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان بلد زن و مرد خانها را گذاشته برخی بجبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا متعاقب کنان داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خزیدگان بقبه زمزم و حطیم و مقام ابراهیم هم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه برخود می لرزد و دل یاری نمیدهد و همان وقت قفل خانهٔ کعبه را شکستند و در کعبه را که از ماقبل زمان حضرت ختم رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض آن نگردیده بودند از منه متاخره آن معامله و ایما در تراید مانده آن اشقیا از خانهٔ کعبه بقهر تمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم تصرف خود آورده چیزی نگذاشتند آن وقت حکم فرستاد که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانهٔ خود آباد شوند مگر در دست کسیکه سلاح بینند کارش تمام کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیادت شان صحیح مسلم و مقبول تمام عالم بود متنفسی را امان نیست هر جا که یابند کارشان تمام نمایند که از وجود شان بجل و غدغه است بانتشار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت بهر سو راه گریز یافته آواره گردید هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید و بقیة السیف

مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده السلام علی جبریل السلام علی میکائیل السلام علی فلان فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تقولوا السلام علی الله فان الله هو السلام فاذا جلس احدکم فی الصلوة فلیقل التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

از سکان بلد امین بخانه های خود که از جمله اثاث البیت جاروب داده بافتند رسیدند
ای کافه اهل ایمان وای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و بگریید و عبرت
گیرید جائیکه جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نباتات را بریدن
و کندن و برگ او بچیدن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه دران بقعه مواخذ شود و از آیات
عظام آنجاست که اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل
حد حرم میگردد درنده باز گشته میرود و اصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون
در پریدن مقابل خانه کعبه میرسند براست و چپ منحرف میشوند و بالای آن خانه نمی گذرند
الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این سفاکان بیدین و این بیباکان شقاوت آگین
بدتر از سباع و بهایم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام جرایم گردیدند
انا لله و انا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده در اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره
تاخت آورده بمدافعتی و مزاحمتی با آنچه در مکه معظمه نموده بودند رو های خود را سیاه ساختند
علاوه قتل و نهب مساجد مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهل بیت همه را منهدم ساختند باز نیز
برابر ساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه الغرض کل مساجد آثار نبویه که این ملاحده منهدم
ساختند بنا کرده صحابه و تابعین و از آن وقت عبادتگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند
و در کتب فقه و حدیث زیارت آن امکنه مقدسه و تبرک به نماز دران جاها در باب آداب مذکور
و آنجانه بعضی از آن که باذن رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک
که در صحیح مسلم موجود و امثال ذلک بالآخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلاة
و السلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند و جماعتی از آن اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه
بآن مقام رسیده دروازه را کشادند بمجرد کشادن دروازه اژدهای بران فراعنه گویا
که عصای موسی بود و دم زده همه را از نفخ گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند

وخطاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... که گفته بودیم و در روایت از ابن مسعود ... در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتیم السلام علیک ایها النبی ... بعد وفات نمودن آنحضرت گفتیم السلام علی النبی ... روایت کرده ... تصحیح نمود ... از قول ابن مسعود ... روایت بخاری

... صحیح بخاری ... علی النبی ... قول ابن مسعود ... قلنا سلام ... السلام و این ...

لاشه های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد داون آغاز کرده
که آن اشقیا را هم تحمل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده بهزار وقت بیرون شهر برده
انداخته گریخته آمدند و آن معامله بحضر مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۹ بعض
از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم
معتدی را با فوج اظلم و رانجا گذاشته تمام احمال و اثقال بمکه معظمه معاودت نموده ملحق به
لشکر عظیم گردیده بر بلاد ملحقه حجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق
هم که از فوج خالی بود دست برد نمود و از آنجمله کربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود عمل
آورد و عجب و نخوة او هر روز ترقی فا بر جده قصد کردن نتوانست که هر دم قطاع الطریق ها
مجتمع گردیده بحیله و خدیع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از ضرب
توپ نهایت خائف و هراسان و شمشیر زنی کامل و چستی مشق بندوق هم داشتند اما
نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت و در همین حال زمانی ممتد گذشت که
غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان
محمود خان غازی مرد باخدا صاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الاخره
سنه ۱۲۲۳ بتخت نشین گردیده بتائید ذو الجلال و الاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع
و صوبه داران باغی را بحکمت عملی مطیع ساخته بدریافت حال این کوچک ابدال و جبال
امضاد حکم جهاد بر کفره و اهل بغات نموده محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد
آن طائفه بواقعی دهد و متنفسی زنده نگذارد و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون
حرب یکتای زمان و شجاعت و تدبیر توامان حاکم نمود و آن شهسوار یکتاز میدان کارزار نامی
نهنگ دریای ملک گیری و کشور کشای سرعت از باد گرفته بجناح استعجال بکشتی و جانی
عازم بندر جده گردیده لشکر جرار بر مراکب کبیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب و انفع
الیست واجب البیان و آن اینکه بعد تسلط آن جهلا درین بلاد و اطمینان ملاعین از ان ...

۱۰

عبد

فتوای علمای مکه که یکروز قبل از نزول بلای این سبه در روزنامه مرتب گردیده بود و در نهب خانه
شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم
بدار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت عمر عبد الرسول
هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل و زهد
تقوی و کمال ظاهری و باطنی بر کافهٔ اقران و اماثل فاضل همه احاله بر آنحضرت کردند بهان وقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ
فرمود علیک السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مراد شنام وادی فرمود
که همه تعلیم تست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو برآیه کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها فقط عمل کردم گفت که تو مهر براین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت
خود بلی اکه جبر و اکراه بیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر با
کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا مفصلاً نشان دهم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد
حضرت شیخ همین که او را کشاد در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی
بنداء غیر وقت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریاب که این
عجب شرکیست که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر نگویند و عقیدهٔ ترا
مسلم دارند پس متنفسی تا صحابه از کفر نجات نمی یابد نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلایل
قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و مجوج ساخت بالاخر
باصغای این زجر خیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیده اینچنین بی محابا با ما کلام
میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت
شیخ در زبان نعره بزد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در هم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع درگذشته متوجه بندر جده گردیده بر هر زبان همین خبر جاری و در او
اصل نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضایقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المارقین

صالح فی السماء والارض ایها النبی [illegible] السلام
[illegible] نص [illegible] مقصود است [illegible]
[illegible] که [illegible] صالح [illegible]
[illegible] بقصد الفاظ [illegible]
[illegible] مراده علی وجه [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] الاخبار
[illegible] الی الحمد ما قال
وعلی نفسه [illegible]
عن ذلک ذکره فی [illegible]
[illegible] فقها متقضین [illegible]
[illegible] ثبوت [illegible] السلام
ملا علی قاری و قبل قوله السلام
قال الغزالی [illegible] الکریم [illegible]
علیک [illegible]
[illegible]

السلام علیک ایها النبی حاضر کن
ذات کریم آنحضرت را در دل خویش
بدر سپس [illegible] بخواهد رسید سلام تو آنحضرت
را و جواب خواهد داد ترا آنچه بهتر است
از آن و هم ملا علی قاری
در کتاب مذکور نوشته که از خصائص
و فضائل اوست جواز خطاب با و در
صلوة و خطاب بغیر آنحضرت مبطل صلوة
است فقط حالا که خطاب بطور نقل و حکایت
در زیارت و آن مصطلح زبان [illegible]
ثبت از خصائص که خطاب و نداء
بطور انشاء که لا یخفی [illegible]
فلطا معنی بعضی بین است که این لفظ را
در قصه معراج دیده در تشهد هم دیده
خیال کرده اند اینجا که در [illegible] سیاق و سباق
حدیث نرسیده اند هدایت عن عبد الله [illegible]
ابن ابی لیلی قال لقینی کعب بن عجرة فقال

هم ماندم از گوش خود شنیده مضطربانه بلشکر رسیده در فکر خود افتاده و ذات حضرت شیخ که حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که همانوقت لشکر ابراهیم پاشا از ینبوع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بود و هم از دو نگل طایفه خبیثه از مکه معظمه روان گردیده بجده رسیده بر کناره دریا خیمه زده و ابراهیم هم همانروز قبل ورود این ... و جوشش با مصاحبان خاص از اتراک داخل قلعه گردیده آن کشتی را همانوقت باز پس فرستاده که با میر مراکب لشکر حکم رساند تا نصف شب ببندریکه از جده بفاصله شش کروه است لنگر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه آنها را به بندر جده رسانیده قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله باری بر لشکر خبیث پیکر نماید و فوج اسم بر زمین رسیده آرام نکند بایلغاری بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ برادبارشان بزنند ... بیجیب ... حرکت نموده بر میسره رسیده استاده ماند هرگاه که روی فرار بدان شوند آنوقت شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان ترک بیرون قلعه قدم نهاده هنگامیکه توپها را راست کرده مراکب از بندر ضرب و شلک شروع کردند ازین طرف ابراهیم آتشباری نموده خیل وحوش ازین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف از آب آتش میبارد و ترتیب مجال نمی آید که چه کنند و از طرف جده هم عذاب النار پی در پی میرسد اراده فرار پیشت نموده هنگامیکه خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا بخیم شان رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکان را پشت خود گرفته که قلب لشکر رخ مخالف را از ضرب طپانچه گوله بپشت بدل کرده و ازین سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند بر میمنه که دریای شور ... میسره ... بدان سو کرد فوج میسره همان جنس ... شروع ... از سه جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون غلبه ... بر لب آب رسیده بعضی بآتش بعضی بآب شور واصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف بود و الحمد لله سعود با کسان معدود راه گریز یافته راهی نجد گردید احمد کلاعی همانوقت فقره

هرب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس از ان ابراهیم بنفس نفیس متوجه مکهٔ معظمه گردیده و امیری را با طایفه تعین نمود و عسکری را روانهٔ
مدینهٔ منوره ساخته تا رسیدن اتراک و رسیدن مقام نامی و نشانی از ان لیام نبود و همه ها
مضطربانه بمستقر خود شتافتند و اجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده قلعهٔ فی را از ان اشرار در تمام دیار نجد نگذاشت و تمام اسباب و سامان منهوبه را از انجا
بمکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید و از اموال تجار و رعایا هر که مدعی شد و
باثبات رسانید حواله اش نمود و جنس و نقد مملوکهٔ نجدیان که در نهادست آمده همه را بر سکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید و برای ترمیم مساجد مقدسه و آثار متبرکه کان انتقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافت که بفضله تعالی اکثری درست گردیدند و در قرب
همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در نواح نبا و یمن رسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام صنعا
بادشاه یمن که از تغلب و عصیان وزراء و امراء کار آن سلطنت از چندی برهم و پریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المؤمنین برداشته به تهاوه حدیده
که از کبار بلاد و بنادر یمن اند جهاد نموده بقتل و نهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام صنعا استغاثه بپارگاه سلطان رسید و از انجا بنام ابراهیم که دران زمان مقیم حجاز
بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت و نجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد وفات سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست و خلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را از حساب او رده حکم بادشاهانه جاری نمود و بعد ماجرا با پیمای
همه مطیع و فرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر انهم بشرائط معینه و قت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام و غیره همه انتزاع

۱۳

نموده دیگر با شایان و فرستاد بموجب این حکم فوج محمد علی روانهٔ مصر گردیده و فوج سلطانی
به بناوره بن رسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح مخا و حدیده خود را امیر المومنین
لقب نهاده بهمان و تیره نجدیه شعار ساخته بر مخا و حدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت
نموده حاکم شدند تا اینکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود و مردم صحرائی از
امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المومنین مخا برای علاج هم یاد نموده بود فرحه ماند و داشت تا
صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان
بیاضیه که فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین
نام نهاده سرگرم نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نمودند و آشوب در راه
دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که شخصی هوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و
روادار اذیت شخصی از رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست به تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثری
و نشانی از آن طائفه باقی نگذاشت الحاصل نجدیه بحکم حبس پیدا کرده که بهر مذهب راه نمود امروز در
تمام بر عرب از حجاز و شام و یمن و غیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی از آن
مذهب و اهل مذهب نیست و در حرمین شریفین و سائر بلاد معظمهٔ اسلامیه متعلقهٔ ممالک روم چو
شام و مصر و غیره فی تقیه گذرشان محال است اینست اخبار و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن فضل الله
اتفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوان است که شاه
عبدالعزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله و غیر منقوله که هر قسم بکثرت بوده است بحرم
و اولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف گردانیدند مولوی محمد اسماعیل برادر زادهٔ شاه
صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبدالحی داماد شاه صاحب که هم دران ایام از نوکری
محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹھ موقوف گردیده جاهلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب
را پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد
ساخته خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین خصوص کتابی تالیف ساختند تا

۱۳

صراط المستقیم نام ملخص اینکه از بس که نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب
رسالت مآب صلعم ورد بدو فطرت مخلوق شده بنا بر علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه
وراه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان از بدو فطرت بر
کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از یمن بیعت شاه عبد العزیز صاحب کمالات
طریق نبوت که مجملاً در بدو فطرت مندرج بوده بتفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب صلعم خرما بدست مبارک خود خورانیدند
بعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده
بعد ازان روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی رض و فاطمه زهرا رض بخواب دیدند جناب علی مرتضی
بدست مبارک خود غسل دادند و فاطمه زهرا رض لباس لبس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب
همین وقایع کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی
و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزی حق تعالی دست
راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی از انوار قدسیه که بس رفیع و بدیع
بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه
شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار و
استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است ازان طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت
خواهد کرد گو لکها باشد هر یک را کفایت خواهم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش
آمدند تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید
اینست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل
مبادی از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت
قادریه و نسبت نقشبندیه باینطور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه
بهاء الدین نقشبند متوجه حال آنحضرت ایشان گردیده تا قریب یکماه فی الجملة تنازع در مابین روحین

مقدسین مانده که هر واحد ازین هردو امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمام بجانب خود میفرمود
بعد انقراض زمان تنازع وقوع مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند
تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت
هر دو طریقه نصیبه ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینجهت که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه
قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشسته بودند درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدا حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد چندی حق جل وعلی بلا توسط احدی اختتام
نسبت چشتیه ارزانی داشت محض بفضل و عنایت خود الخلاصه کتاب صراط مستقیم آنکه ثمره طریقت و شریعت اساس حقیقت و معرفت
تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که
مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه
نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای بمعرفت که خلاصه ولایت
است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت
و طریق ولایت **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت **افاده اول** از هدایت ثالثه فصل
از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشریت و وصول روح
الهی باصل خود میکند پس مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه
ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود
محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی تلبیس حاشا و کلا بلکه اشاره بسیت
بتفرقه در حب عشقی و حب عقلی است **افاده دوم** از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق
ماسوای محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی
و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت میگیرد **افاده سیوم** از جمله آن شدت تعلق قلب است
بمرشد خود استعمال الانبیاء ملاحظه که این شخص ناودان فیض خدا واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

مفروض الاجتناب است اگر ناخوشی بخاطر باعث خلش و تشکیک مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا
و صلحا بالاتفاق بکتب دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده با حقائق حق بپردازیم و بنای شقاق
و نفاق و شقاق و ذرایع جماعت و اتباع سبیل غیر مؤمنین را از بیخ براندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است برافرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه سازیم مولوی
عبدالحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عقاید خود پدید و بپاه نیاورده خان مرحوم بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲ در مسجد جامع باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین
صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامة الاعیان و اعالی به رسم الاستفتا و بجمع خاص و عام در مسائل متنازعه
الزام داده کما ینبغی عاجز و مغلوب ساختند که غلطی شان بر همگنان ظاهر و عیان گردیده و نیز مفتی صدرالدین
محمد خان صاحب برای اصلاح و فهمایش آمده مولوی اسمعیل را به راه آوردند که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک
افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نمودند فاما بعد اقرار قبول
برگشتند و فتوی در بعض مسائل نزاعیه بمهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردیده و مهر از قرب مولوی فضل حق
صاحب بر شناعت که درباره شناعت از مولوی اسمعیل سرزده بود پرداختند و مولوی اسمعیل حرکت مذبوحی
در جوابش نموده انجام کار از جواب عاجز گردید بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال شرح و بسط جاری
رفع حجاب او با مهر و دستخط اعلام بلیل گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجه شورش
و طغیان این عصیان فرو گردیده و عاظ و دعاة دین جدید بجز پیرسی لگام توسن کلام کشیده و در
مجالس عامه شده و غلظت را مبدل برفق و رفق نموده در قیل و قال باب تقیه یا تاویل می کشادند
گویا که این فتنه از بیخ برکنده بود فاما چونکه چاره هم همراه این وهمیه از ایام قدیمه بود درین اوقات آن دسیسه
مستور چنین غالب و مشهور گردیده در رنگ دیگر پیدا کرده وعظ و دعوت مقصود بر غزا و اشاعت آن
عزیمت منتهای مدعا بشیوع اخبار جهاد و عزایم پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام مستمال
والقیام یافته هر کسی را که خدای عز و جل توفیق خیر رفیق فرموده از جان و مال حاضر گردیده تا سید احمد استمداد
با فغانستان رسیده سید احمد را با میرالمؤمنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه خدا

بطبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات بغایات بیشتر گوییهای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان سال
فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجیت سنگه رئیس کفره سکهه از دست خاص امیر المؤمنین کشته خواهد شد
و نماز عید فلان سال امیر المؤمنین در مسجد لاهور خواهند خواند و فلان روز فلان ملک متصرف خواهند
و فلان سال اخراج نصاری از هند خواهد شد و امثال ذلک الهذیانات العجیبة المتناهیة
بالآخر بعد تلاقی صفین و شروع تقاتل از جانبین سر گردید تیغ و تفنگ در معرکه جنگ امیر المؤمنین
با سایر مجاهدین عار فرار من الزحف اختیار نموده از میدان فرار کرده و سکهه [illegible] پیاده و سواران همراه
گوییها و ظاهر و عیان گردیده الحاصل از مقابله سکهه گریخته با افغانان اهل پشاور به استان گردیده
حکم جهاد بر پشاور نموده به نهب و قتل مسلمانان بجای عشر پرداختند بعد فتح [illegible] متوجه پشاور گردیده بی
اشتغال قتال و بلا استعمال سیف و نصال پشاور را که [illegible] سکهه گرفته بودند [illegible] مردم پشاور
و جزار و کرار در طاعت و بیعت آمده حسب فرمانبرداری چنانکه بادشاه بجا آورده و اتحاد جان و
مال حاضر گردیدند همینکه اندکی قوت و مکنت دست داد و دست درازی شروع گردید اول که تقیه
عرفی بود حالا پرده برداشته باعلان احکام دین جدید پرداخته تحکمات بیجا و تظلمات بی احصا آغاز
کردند هر چند رؤسا و عقلا فهمایش نمودند کارگر نشد ناچار آن بیچارگان به تنگ آمده اتفاق نمودند
که ما برای جهاد بر سکهه این کسان را حاکم خود قرار دادیم ایشان مطلق که با کفار باید [illegible] کردن
[illegible] از پیش کفره سکهه آن امروی و جنگ گریختند و بر مال و جان مسلمانان [illegible] دلیری
و فتح باید کرد لیکن باید که این بدحال ظاهر باید نمود چنانچه علما و رؤسا از پشاور [illegible] آنچه گفتنی بود گفتند
فاما چونکه وقت زوال رسیده بود بگوش نیاوردند افغانان بیک دفعه تمام مردم متعینه را بجا بجا بقتل رسانیدند
فتح خان رئیس پنجتار که وزیر امیر المؤمنین قرار یافته بود و معذرت نمود که من [illegible]
سجاده را از حد اعتدال و تعرض ناموس جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حالا کار از
دست رفته که تمام ملک بر هم شکسته است تدارک آن محال [illegible] اگر شما را این ملک [illegible] تمام

۲۱

بیرون میرسانیم بعد انطفای نائره فساد هرچه مقدر است خواهد شد چنانچه امیر المومنین مولوی اسمعیل
ذبیره چند کسان را از حدود آن ملک باحتیاط دگذرانیده بملک خود معاودت نموده
مشغول استمالت افغانان گردیده که دریں حال فرا جماعتی برامیر المومنین تاخت آورده کسی
میگوید که افغانان بودند کسی میگوید سکهان والعلم عند الله و همه آنانکه بوده براه فنا شتافتند
والنزکسانیکه گریخته آمدند از ملک بنجار و آن حدود که یقینا از دست مسلمانان مظلوم برداشته شده وجود
سکه در آن حدود بنود و حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
رجعت که باز آمده به تصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی و قائم است
مگر از خلق مستور به هر که از خواص و عوام میخواهد ظهور میکند و بشارتها میفرستد چنانچه این قسم
مردم را از چشم خود هم دیده ام و نزد اکثرے از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی حمقا
که در آن ملت بعلما مشهور اند میگویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر
خذلهم الله الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرونشست و در ارکان
دین جدید اضمحلال بحال رود و کتاب تقویة الایمان گویا مستور و نهان دستور و منظر همگنان
مکرامات مسائلش در پرده ماند مسائل واربعین جلوه کنان نشست آغاز و انجام وهابیان در
هندوستان همانسم یاد که نجدیه عرب بعض عناد با انبیا و اولیا داشتند و با فقه و فقها حسد ان
خصوص در جزء طبایع شان راسخ بود که خود را حنبلی مذهب میگفتند و شایبه را منحصر
در تقلید یکے از ائمه اربعه میبودند و میدانستند که وهابیه با ظاهریه ترکیب یافته طرفه معجونی
مرتب شد اشارتی و کنایتی بحدوث و شیوع ظاهریه هم ضرور است اخفاش آنکه
داود بن علی اصبهانی محدث جلیل الشان مبتلای وسوسه شیطان گردیده قائل بخلق قرآن
و حدوث آن گشته رساله در رد قیاس املا نمود اکابر آن وقت هرچند فهمایش کردند که قیاس را
رد نمی کنم و در رد قیاس صدها قیاس مستعمل آنچه بلا است اما فائده نداد بالآخر نوبت سرزنش از
هر جانب رسید و حکم رد و اخراج نشان و کتاب واو در استحکم گرفت هرجا که معرفت همان حکم تقویت

22

لعلکم تهتدون ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا و
اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات واولئک لهم عذاب
عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم
بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون الآیة فقیر گوید خدای عزوجل درین باب بیان
فرمود حقیقت خلافه خاصه وحقیقت فتنه را که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده ورضای حضرت
خود بآن حالت وسخط جناب خود ازین حالت دیگر ارشاد نمود والله اعلم وایضا فیه قال الله تعالی
واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب
مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست که این فتنه خلافتست
وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند وهر یکی برای طلب
خلافت برخیزد وافنای نفوس ونهب اموال وغلبه کفار که همیشه در انتهاز فرصت
میباشند بظهور رسد واین فتنه شامل شد که بهر مسلمانی رارسید انتهی و
ایضا فیه وعن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من الدنیا حتی عهد
الی ان ابا بکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا یجتمع علی [illegible]
طرق این حدیث در ریاض نضره وبعضی در عاشیه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال
دارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق
تا مدتی وتوقف وی در امر عثمان تا تحکیم عبدالرحمن وجهی ندارد واحتمال نسیان
حدیث بعید است وآنچه پیش این فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولکن العهد
نوعی از غموض ودقت بود که در اول مفهوم نشده وبعد وقوع مثل فلق الصبح واضح
گشت وسخت بعید است که از احادیث مستفیضه یکی هم بامرتضی نرسیده باشد واز قرائن

٣٠

مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابابکر تجدوه الخ و آن نیز اشاره میکند بخلافت
شیخین انتهی بالجمله لب لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت
رحمت بشهادت حضرت عثمانؓ و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور
و مفاسد و ملک عضوض و وقت هلاک مشتمل بر انواع ذمایم و نبودن شق خلافت راشده
و خلافت خاصه و خلافت رحمت باضاف تعریض بحضرت مرتضی رضی الله عنه باندک
تغیر بیانی از آنچه در کتب خوارج مذکور و بر السنه شان مشهور گویا موضوع آن
کتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء و فاتح الولایة است بر حدیثی و آیتی که متضمن فتنه و مشعر فساد
حال و مال بیاد آمد کشان کشان بر در زبان با وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال
آن بمحض ابهام و اجمال بزمان حضرت مرتضی فرود آورده و بر روایتی از هر کتابی
گو قابل اعتبار نباشد و در مقابله صحیح و ثابت ظاهر بود جا با بی اعتباری آن حکم
کرده باشند درین باب بهم رسیده صحیح و مسلم قرار داده مناسب استدلال نموده اند و از
روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت راشده و
خلافت خاصه و خلافت رحمت مرا و نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جزو که
در خلفای ثلثه هر دو جزو موجود و مجموع منتفی میشود با نتفای یک جزو یکجزو در مرتضی
مفقود بود و با اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه ولی الله
صاحب آنچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برای رد آن
کفایت میکند که تعارض سلکین به تناقض رسیده و هست بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله صاحب
به و آن مطالب هیچ توان برد مذاق شان در تلفن بیان موافق پیشینیان ظاهر این است
اصلا ثبات و استقامت را دخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه
و اهل سنت است در تحفه اثنا عشریه و غیره بادله و مکفرین امامیه که این مسئله را هم از اقوی
اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات بعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته

چنانچہ زمانیکہ شنیدہ صدہا کس گواہ و ہزاران ہزار کس آگاہ موجود انکار تواترات بیش از خبر عبیدات نیست و بعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل ازان مذہب چنانچہ درہمین ایام یک رسالہ بنام تنبیہ الضالین وہدایت الصالحین مطبوعہ مطبع سید الاخبار دہلی مولفہ یکی ازین طائفہ کہ سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکند غایت تکبر و نہایت نفرین بر منکران تقلید در آن نمودہ و مناقب ابوحنیفہ و حنفیہ و محامد تقلید ابی حنیفہ بکمال نوشتہ و مہرہای و دستخط علمای عرب و ہند و ہم خلفای امیر المومنین نقل نمودہ و دران می نویسد مولوی کریم اللہ دہلوی نے کہا کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہین وہ بھی ایسے تھے مگر سچ یون ہے کہ انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا و ہم دران نوشتہ اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو بعضی آدمیون نے انکی شہادت کی بعد انکار کر کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے کہ انہون نے رفع یدین آخر عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ ہا موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر نے فرمایا العبرۃ بالخواتیم واضح باد کہ این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام ہمہ ناتمام قولہ وہ ہرگز ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابلہ تواتر اعتبار ندارد و کسانیکہ بگوش خودہا از زبان شان شنیدہ اند و گفتگوہا نمودہ اند چگونہ باور سازند باز می گوید بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا اولا کہ با قول اول مناسبتی ندارد چہ ازان ظاہر کہ قبل از مباحثہ وہ ایسے تھے ورنہ مباحثہ با علمای حنفیہ چرا رو میداد و اگر رفع یدین نمیکردند ترک کردن چہ معنی دارد ثانیا نمیگوید کہ بعد مباحثہ مقر تقلید و مقلد کدام امام گردیدند و از مذہب سابق رجوع کردند و ازان تبری نمودند و تائب شدند بلکہ ہمین میگوید کہ رفع یدین ترک کردند و ظاہر است کہ ترک کردن فعلی چیزی دیگر و رجوع از مذہب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعددہ اند غیر از رجوع ازان مذہب خصوصاً در مسلک اصحاب تقیہ و ذوی الوجوہ خود شاہ ولی اللہ درہمین خصوص رفع یدین در حجۃ بالغہ نوشتہ اند و الذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر و اثبت غیر انہ لا ینبغی للانسان

ان یشیر علی نفسہ فتنۃ عوام بلدہ وہو قولہ علیہ السلام لولا حدثان قومک لنقضت الکعبۃ قولہ ایسے
لوگون کو جو باقی تو گور پرستون سے زیادہ بدجاتے اور جیسا گور پرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کر چھوڑتے انتہی عزیزا این ہمہ آوردہ او واین خار پروردۂ اوست اگر میدانی واعجبا واگر ندانستہ میگوئی
واسفا قبل از ظہور فتنۂ اسمعیلیہ گوش عامہ اہل ہند باین صدا آشنا نبود واین ہمہ غوغا ہمان کار پرواز
شما برپا نمود قولہ تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی کہ از آن اوہست یا نہ اگر نمیدانی چرا اول
تحقیق نکردی وخود حیران وعمیان چہ اقتصد ہدایت دیگران نمودی بشنو کہ تنویر العینین قبل از
سفر پتنہ ورد زبان ودر انجو شہور کردہ گفتگو ہا دران افتادہ تشکیک را دران راہ نیست وہم حضرت
از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طہارت حاصل نمیگردد
تا آنکہ توبہ از مضامین مندرجہ اش واشاعۃ توبہ بر کسانیکہ بواسطہ اش بہادیہ ضلالت افتادہ
باشند ثابت نگردد وقد العبرۃ بالخواتیم اشنا وسلمنا ما را سخن در خاتمہ کسی نیست اگر خاتمہ مولوی اسمعیل
بر توبہ از انکار تقلید وتوہین وتکفیر مجتہدین ومقلدین وتبری از سائر عقائد فاسدہ گردیدہ الحمد للہ
چشم ما روشن دل ما شاد کلام در کلام ہم ملام اللئام است کہ حق است یا باطل فرقہ چہارم از اعتقاد
ظاہریۃ ووہابیہ برکران واعتقاد ندارند باین نہ بآن ودر عمل واظہار عقیدت موافق اہل سنت
دعاۃ رواۃ ودرین فریق بدین طریق است کہ با این ہمہ موافقت با اہل سنت معترف اند بحقیقۃ
ملت اسمعیلیہ ہم واین تخالف را محمول میکنند بر اختلاف امت کہ معبر است برحمت واین مغالطہ
ناشی است از کمال سفاہت وغایت حماقت فرق است بی منتہا در اختلاف رحمت وشقاق
امت اختلاف رحمت آنست کہ مسلوک است مابین ائمہ مجتہدین وعلماء صالحین بترجیح رواۃ ودر
مرویات وتعدد طرق استنباط ودر مجتہدات کہ یکی توہین دیگری گوارا ندارد وحصر حق بجانب
خود وقطع بطلان جانب دیگر نمیکنند وہر یکی کار بظن واحتمال می نماید ودر حفظ مراتب وتعظیم و
تکریم فیما بین دقیقہ از جانبین فروگذاشت نمی شود وہر واحد ہمہ را حق میدانند واین ہمہ در عملیات
نہ در علمیات کہ حق دران متعین است وخلاف اسمعیلیہ با اہل سنت نہ از ان قبیل است بلکہ در عقاید

۳۵

وسائل عملیه مستحسنات اهل سنت در ملت اسمعیلیه بکفر و بدعت شتان بینهما این تخالف زائد است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه حرفیکه بر دیگری ندارند اسمعیلیه
را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیلیه بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سنیه
با وجود موافقت اهل سنت اعتراف کند بحقیقت مذهب امامیه هم و آنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقائد است
جمع نمی شود بلکه اسمعیلیه که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سلک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اهل اسلام اعتراف حقیت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد هرچند این
فریق نه برین روش نه بر آن طریق از ین سو رانده و زان سو مانده لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء
مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعت موافقت اهل سنت قطعاً
محروم و مضرت عقیده حقیت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد
این فرقه هم در شمار داخل اسمعیلیه است

باب اول در عقائد نجدیه

عقیده
اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج
و معتزله بود که بادیان این مذهب مبتدع و بانیان این مشرب مخترع بنا بر نهای زنهار آنها را تازه
و فسانهای بی اندازه افزوده و در معرکه بیان آنچنان رخشان و درخشان نموده اند که گویی سبقت
از آنها در ربوده اند بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعة بلکه کافه امت اجابت باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده بود همه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیست عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بر آن
متفرع است در مذهب سنت و جماعة مطرود است لهذا اول مذهب اهل سنت درین خصوص
و بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم ز آن بعد عبارت تقویة الایمان

نوشته بر اخلاط جزئیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اهل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است و نیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضے علما ایمان
عبارت از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در بکم و اکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته هذا الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار مذهب بعض العلماء
وهو اختیار الامام شمس الائمة وفخر الاسلام وذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط لاجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانه فهو مومن عند الله وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس وهذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک بالجمله عمل در مذهب اهل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق جزء بر اجزاء
عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را جزء بدن گویند باوجود آنکه بانعدام ناخن و موی بدن
منعدم نمی شود و مثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبد الحق در
شرح سفر السعادت نوشته و آنکه از علماء محدثین مشهور شده که الایمان التصدیق بالقلب
واقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
ایمان چنانکه مذهب حق است و بعض مردم توهم نموده‌اند که مذهب ایشان مخالف جمهور و
موافق اعتزال است حاشا و کلا و این توهم خطاء محض و غلط صریح است کما صرح به المنتهی ملخصا
و مرتکب کبیره در مذهب اهل سنت مومن است بر خلاف خوارج که کافر دانند و مخالف
معتزله که نه مومن است نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشته والکبیرة لا
تخرج المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر وهذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا تدخله فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل

الصغیرة ایضاً کافرواً نه لا واسطة بین الایمان والکفر و معتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اہل سنت آورده اند یکی ازان آیه کریمه وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی اللہ علیه وسلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید ہم ازانجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة ہو التصدیق مطلقا وفی الشرع ہو التصدیق مقیدا بامر مخصوص ہو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی واز استدلال بآیه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک ہم الکافرون جواب داده والمراد من لم یحکم بشیء بما انزل
اللہ اصلا او المراد بما انزل اللہ ہو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیہود واز استدلال بحدیث
من ترک الصلوٰة متعمدا فقد کفر ومن مات ولم یحج فلیمت ان شاء یہودیاً وان شاء نصرانیاً
جواب داده الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض ہر چه دلیل
مخالفین از آیه وحدیث که اکثر ان بر السنه مجدیه وائر نقل نموده از ہمه جواب داده است وآنکه
مرتکب کبیره را منافق گویند دلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
کذب واذا ائتمن خان نقل نموده جواب داده ہو متروک الظاہر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود براو احکام اخروی وہمان است محل نزاع نه ایمان ظاہری
که منافق را ہم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین اللہ تعالی ا
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة ودرین مقام امریست واجب الاعلام
وان فرق در رکن وعله وسبب وشرط وعلامت که بسبب عدم اطلاع بر ان در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیء المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فہو رکن والا فان
کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فقسما

يقوم به اشي وقد شنع بعض الناس على اصحابنا فيما قالوا الاقرار ركن زائد والتصديق ركن اصلي فانه ان كان الاقرار ركنا يلزم من انتفائه انتفاء المركب قلت الركن الزايد شئ اعتبره الشرع في وجود المركب لكن ان عدم بناء على ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا واعتبر المركب موجودا حكما وقولهم للاكثر حكم الكل من هذا القبيل وهذا نظير اعضاء الانسان فالراس ركن ينتفي الانسان بانتفائه واليد ركن لا ينتفي بانتفائه ولكن ينقص وكفر خلاف ايمان است در مواقف نوشته وهو عند كل طائفة مقابل بما فسر به الايمان فقالت الخوارج كل معصية كفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصي اقسام ثلثة اذ منها ما يدل على الجهل بالله ووحدته وما يجوز عليه والجهل برسالة الرسول كالقاء المصحف في القاذورات والتلفظ بكلمات دالة على ذلك فهو كفر ومنها ما لا يدل على ذالك وهو قسمان قسم يخرج مرتكبه الى منزلة بين المنزلتين ويعبر عنها بالكبائر ومنها ما لا يخرج كلتقف العورة ويسمى بالصغائر بالجملة بر عقيده اهل سنت حكم ايمان وكفر بر تصديق واقرار است مي نشيند وهر جا كه لفظ كفر وشرك در احاديث وآيات وروايات وارد گرديده كه خوارج ومعتزله واتباع شان بان استدلال نموده اند اكابر اهل سنت از ان يا بحمل بر معني لغوي يا بر مجاز وتاويل يا به بودنش متروك الظاهر تا استدلال بمعارض قوي وامثال ذلك جواب داده اند واضح باد كه اين طائفه مستدنه ثبات بر يك طريق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاهي بر كتب فقه تبرا مي كنند ووقت مصلحت بان استناد مي كنند ودر باب تكفير رجوع بكتب فتاوي مي آرند وآنرا عمده دلائل خود ميدانند تنبيه بر اين مغلطه ضروريست اول كه هر مسئله را از محلش بايد ديد بايد از كتب اصول مذهب اهل سنت با دلائل ومعارضات نقل كرديم وجنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در فن فروع هم بر طريق معينه آن فن نظر بايد كرد نه محض بهوا اسے نقل زمقررات آنست كه متون مقدم بر شروح وشروح بر فتاوي وروايات فتاوي مخالف متون قابل اعتبار نيست چنانچه در المستصفيات هم بدان اعتراف است در بيان مسائل در مسئله طواف قبر نوشته هرگاه

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر سه بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیراکه قاعده
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر بگرسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لایخرج الرجل من الایمان
الا جحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لایحکم بها اذ الاسلام الثابت
لایزول بالشک مع ان الاسلام یعلو ولایعلی وینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لایبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لایکفر علی قیاس هذه المسئلة
فلیتامل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شئ عظیم فلا اجعل المومن کافرا متی وجدت روایة
انه لایکفر انتهی و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم و فی التاتارخانیة
لایکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة و مع الاحتمال لانهایة انتهی والذی
تحرر انه لایفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو بروایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لایفتی بالتکفیر بها و قد الزمت نفسی ان
لاافتی بشئ منها و هم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته واما
ما ثبت من غیرهم فلایفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

ویدل

للفقهاء الذين هم المجتهدين بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء و در درالمختار در باب المرتد نوشته

الكفر لغة الستر وشرعا تكذيبه صلعم فی شئی مما جاء به من الدين ضرورة والفاظه تعرف فی الفتاوی

بل افردت بالتاليف مع انه لا يفتی بالتكفير فی شئی منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيجئ قال

في البحر الرائق فقد الزمت نفسی ان لا افتی بشئی منها هم در ان باب نوشته اعلم انه لا يفتی

بتكفير مسلم امكن حمل كلامه علی محمل حسن او كان فی كفره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيفة

كما حرره فی البحر وعزاه فی الاشباه الی الصغری ملا علی قاری در شرح فقه اكبر در ذيل قول استحلال

المعصية كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية می نويسد والجمع بين قولهم لا يكفر احد

من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال بخلق القران او استحالة الروية او سب الشيخين ولعنهما

وامثال ذلك مشكل كما قال شارح العقائد وكذا قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين و

الفقهاء علی انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر فی كتب الفتاوی ان سب الشيخين كفر وكذا انكار

امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسئلة معقولة بين جمهور المسلمين فالجمع بين القولين

المذكورين مشكل ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية

والدلائل الاصولية التی من جملتها اتفاق المتكلمين علی عدم

تكفير اهل القبلة المحمدية ويدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوی

مع جهالة قائله وعدم اظهار دلائله ليس بحجة من ناقله اذ مدار

الاعتقاد فی المسائل الدينية علی الادلة القطعية علی ان

فی تكفير مسلم قد يترتب مفاسد جلية وخفية فلا يفيد قول

بعضهم انما ذكروه بناء علی الامور التهديدية والتغليظية

وقد

تصدی الامام الهمام فی شرح الهدایة للجواب عن هذا الاشکال حیث قال اعلم ان الحکم بکفر من ذکرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابی حنیفة و الشافعی من عدم تکفیر اهل القبلة من المبتدعة کلهم محمله ان ذلک المعتقد فی نفسه کفر فالقائل به قائل بما هو کفر و ان لم یکفر بناء علی کون قوله ذلک عن استفراغ وسعه مجتهدا فی طلب الحق لکن جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم لا یصح هذا الجمع اللهم الا ان یراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل ای عدم حل ان یفعل وهو لا ینافی صحة الصلوة والا فهو مشکل انتهی ولا یخفی انا یمکن ان یقال فی رفع الاشکال ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم احتیاطا لا یستلزم جزمهم بکفرهم الا تری انهم جزموا ببطلان الصلوة مستقبلا الی الحجر احتیاطا مع عدم جزمهم بانه لیس من البیت بل حکموا بموجب ظنهم فیه انه منه فاوجبوا الطواف من ورائه وهم در شرح فقه اکبر نوشته و فرق بین نفی العام و نفی العموم والواجب انما هو نفی العموم مناقضة لقول الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوائف من اهل الکلام والفقه والحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقادات البدعیة وان کان صاحبها متاولا فیقولون بکفر من قال هذا القول لا یفرقون بین المجتهد المخطی وغیره ویقولون بکفر کل مبتدع وهذا القول یقرب الی مذهب الخوارج والمعتزلة فمن عیوب اهل البدعة انهم یکفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة انهم یخطئون ولا یکفرون ازینکه نقل نمودیم ظاهر گردید که مذهب مختار جمهور فقها و مجتهدین و متکلمین و ائمه مسلمین عدم تکفیر است و همانست منصوص متون و شروح و مختار فتاوی و تکفیر کننده منسوب بعدم فقاهت و فساد عقیدت است چهارم از همان کتب فتاوی که در صور بنا بر مذاق خویش در باب تکفیر استنادی میکنند در همان کتب حکم تکفیر بنسبت اموری مسطور که منجانب ایشان هم لامحاله تکذیب و رد آن روایات میکنند یکی از این طائفه در قرب همین ایام که فصول عمادی بدستش افتاده بود در مسئله فسخ برای قادم وغیره بآن استنادی شود و درین باب نقلها داشت

مدنی مطالبه تصحیح نقل نمودم بدین تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جائیکه تکفیر محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیه الرحمة نوشته ست آن مقام را برآورده پیش کردم منفعل مانده بر زبانش جاری گردید که احکام تفقیه چو کتب اصلا قابل اعتبار نیست بچیم اندراج خوارج و معتزله در مفقیه زائد از حد ست هزاران هزار مسائل و نتاجی در فروع فقیه حنفی بوده اند تلامذه خاص امام اعظم و ابی یوسف منتحب مذاهب باطله گذشته و هزاران هزار روایت ازان کسان مطابق مذهب ایشان در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیه که خیلی مشهور و صاحب در المختار و صاحب اشباه و غیره متاخرین اهم از و نقل می کنند معتزلی ست شاه ولی الله در تفهیمات نوشته بین الحنفیه و اهل السنة عموم و خصوص من وجه تقلید روایات فتاوی بی ارجاع باصول مذاهب درست نه بود ولی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما هو مقرر فی محله این قرن شیطان که نه لیاقت این کار دارند و نه فکر اکتساب او را کآن از دیگران و غرض اصلی اضلال جهال بی مبالاة لب بفتوی می گشایند هداهم الله تعالی چون این مقدمه ممهد شد حالا نقل میکنم عبارة تقویة الایمان مینویسد اوّل معنے شرک اور توحید کے سمجھنا چاہیئے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کیوقت پکارتے ہین اور او نسے مرادین مانگتے ہین اور اونکی منتین مانتے ہین اور حاجت بر آنے کے لئے اونکی نذر نیاز کرتے ہین کوئی اپنے بیٹے کا نام عبد النبی رکہتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول اور اونکے جینے کے لیے کوئی کسی کے نام چوٹی رکہتا ہے کوئی کسی کے نام بدہی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسیکے نام بیڑی ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی باتو مین کسیکے نام کی قسم کہاتا ہے غرض کہ جو کچہ ہندو اپنے بتون سے کرتے ہین وہ سب کچہ یہہ جہوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شہیدون سے اور فرشتون اور پریون

سے گرگذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کئے جاتے ہین سبحان اللہ یہہ منھ اور یہہ دعوی
سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورہ یوسف مین وما یؤمن اکثرہم باللہ الا وھم مشرکون ۞
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکھتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین تنبیہ کہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ
اول آیۃ در اول باب کتاب یعنے وما یؤمن اکثرہم باللہ الا وھم مشرکون را بر دعوی کہ ثابت
نمودہ بہان آیۃ ست کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد آن آیہ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یؤمن در آیہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در جنب افعال
کہ شرک را بان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجھتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرحکی خرافاتین بکتے ہین وہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بھوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکہے یا ہاتھ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

وتفسیر حسینی ... و بخاری در صحیح
انتہی ... قال
حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس
انطلق رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی طائفة من اصحابه عامدین
الی سوق عکاظ وقد حیل بین
الشیاطین وبین خبر السماء و
ارسلت علیهم الشهب فرجعت
الشیاطین الی قومهم فقالوا ما لکم فقالوا
حیل بیننا وبین خبر السماء وارسلت
علینا الشهب قال ما حال بین
بینکم وبین خبر السماء الا شیء حدث
فاضربوا مشارق الارض ومغاربها
فانظروا ما هذا الذی حال
بینکم وبین خبر السماء فانطلق
الذین توجهوا نحو تهامة الی رسول
الله صلی الله علیه وسلم بنخلة وهو
عامدا الی سوق عکاظ وهو یصلی
باصحابه صلوة الفجر فلما سمعوا
القرآن استمعوا له فقالوا هذا
الذی حال بینکم وبین خبر السماء
فهنالك رجعوا الی قومهم فقالوا
یا قومنا انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی
الی الرشد وانزل الله تعالی
علی نبیه صلی الله علیه وسلم قل اوحی
الی انه استمع نفر من الجن وانما
اوحی الیه قول الجن وقف
جامع الاصول اخرجه البخاری
ومسلم و ترمذی و جامع خود
از ابن عباس روایت کرده قال
قول الجن لقومهم لما قام
عبد الله یدعوه کادوا یکونون

یا اونکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا اونکی قبر کو بوسہ دیوے یا مورچہل جہلے یا اوس پر شامیانہ کہڑا کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤن چلے چوکہٹ کو بوسہ دیوے ہاتہہ باندہکر التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹہہ رہے وہان کے گردپیش جنگل کا ادب کرے اور اسی قسم کی باتین کرے سو اس سے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببینید کہ صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ پہر خواہ یون سمجہے کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق یا یون سمجہے کہ انکی اسطرح تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان ازین امثال ہمچنین احکام پر است وظاہر و باہر کہ ہمین ست مذہب خوارج و آنچہ اہل سنت مذہب خوارج را رد کردہ اند ہمان اول تمام احکام تقویۃ الایمان رد گردیدہ حالا خصوصیت افعالی را کہ کفر قرار دادہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل در شرع چیست اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ بیشتر پس مثال اینکہ سجدہ برای غیر خدا دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود دانستہ اعتقاد نمودہ سجدہ نماید آن شرک ست و سجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود درین شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند مگر مفتی بہ و مختار حرمت است و ظاہر است کہ سجدہ تحیت شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را و سجدہ والدین و اخوان یوسف یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاہت است آنچہ در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جو کوئی یہہ بات کہے کہ اگلے دینون مین کسی کسی مخلوق کو بہی سجدہ کرتے تہے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت یوسف کو تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کرلین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہ بات غلط ہے آدم کے وقت لوگ اپنی بہنون سے نکاح کرلیتے تہے چاہیے کہ یہہ بہی اپنی بہنون سے نکاح کرلین الخ ہویدا باد نفیہ کہ حرمت و ممنوعیت چیزے دیگر و شرک چیزے دیگر حرمت و علت مختلف

بیشود و باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک

است که در همه ملل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود

امکان جواز نداشت و این قیاس لبس ابلهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این

شریعت بعد اباحت آن در شرائع سابقه بخیال شرک بودن خالی از جنون و زندقه نیست

لطف اینکه خود هم در جای دیگر در بیان تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید

کا حکم سب شریعتوں میں تھا پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک

نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند کتب دین ازان مشحون است

چیزے نقل آن ضرور نیست و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان

مناسب بود که اسمعیل را راه عذر بسته و دگرد و در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر

زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای ادای حق عبودیت باشد و این قسم

در جمیع ادیان و ملل برای غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیراکه از محرمات

عقلیه است و محرمات عقلیه بتبدل ادیان ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تعظیم

مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل برائے کسے سزاوار است که در غایت عظمت باشد

و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است و هیچ مخلوق

یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند سلام و سر خم کردن و

انحنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے جائز و

گاہے حرام در امتہائے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و

خروا له سجدا در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجده فرشتگان برائے

حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان

بالجا و اطلاق نوشته دادخواه یوں سمجھے خواه یوں سمجھے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے

و چونکه در مستحقه کوچک ادال اسمعیلیه و امروز معتمد علیه آن ملت باین تفصیل اعتراف است

ابراد دیگر شواہد ضروری نیست و در مائۃ المسائل بہ بینید کہ در جواب سوال ۱۳ سجدۂ تحیہ را
حرام و سجدۂ عبادت را شرک نوشتہ چنانکہ صاحب تقویۃ الایمان نوشتہ و عمدہ در جمیع
افعال کہ سجدہ است ہرگاہ آن ہم مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نمودہ اش چہ رسد
صاحب مائۃ مسائل تقبیل و انحناء اکردہ و سجدۂ تحیہ و طواف را حرام نوشتہ در تقویۃ الایمان
ہمہ را شرک قرار دادہ وحق آنست کہ طواف در حکم سجدۂ تحیہ نیست مثل تعریف است
انتقارب بتقبیل و کراہتہ این اشیاء مختلف فیہ بین الفقہاء و ہمچو امور باعث تکفیر و تفریق بر مرتکبین
ہم نمیتواند شد چہ جائے تکفیر چرا کہ بسیاری از اکابر تصریح بجواز آن کردہ اند گو نزد
جماعتے رجحان بجانب عدم استحسان است و فقیر ہم ہمین مسالک سالک است اسمعیلیہ
و تحقیہ را معلوم نیست کہ شاہ ولی اللہ در کتاب انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ نوشتہ اند
ذکر برائے کشف قبور اول چون بمقبرہ درآید دوگانہ را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر
سورۂ فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا در ہر رکعت سورۂ
اخلاص شش بار بخواند بعدہ قبلہ را پشت دادہ بنشیند و یکبار آیۃ الکرسی و بعض سورتہا
بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعدہ ہفت کرت طواف کند و در ان تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعدہ طرف پایان رخسارہ نہد و بیاید نزدیک روئے میت بنشیند
بگوید یا رب بست یکبار بعدہ اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح مادامیکہ انشراح یابد این بکند انشاء اللہ کشف قبور و کشف ارواح حاصل
آید انتہی و شاہ عبد العزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجہ باقی باللہ
قدس سرہ و مرقد حضرت محبوب الٰہی نظام الدین اولیا قدس سرہ و دیگر بزرگان
بوسہ میدادند و میگفتند کہ ہر کہ در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر
شان بوسہ میدہیم و ہمچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچہ
بست و نہم ربیع الثانی سنہ [illegible] ہجری کہ در دہلی عقد مجلس گردیدہ مولوی رشید الدین خان مصنف

۴۶

ومولوی مخصوص اللہ وغیرہ اعیان بجمع خاص و عام مولوی عبدالحی و مولوی اسمعیل را ملزم
و مغلوب ساختند مولوی مخصوص اللہ و مولوی موسی اوّل بہمین امر مواخذہ نمودہ بودند
کہ اکابر ما بوسہ بر قبور بزرگان میدادند و ایشان بوسہ قبر را شرک میگویند چنانچہ آن
وقت مولوی عبدالحی ازین حکم انکار کردند قولہ یا چادر چڑہاوے یا اونکے نام کی چہڑی
کہڑی کرے یا مورچہل جہلے یا شامیانہ کہڑا کرے محصل دعوی اینکہ بعضی کارہا را خدای
تعالی برای تعظیم خود خاص کردہ است کہ آنرا عبادت گویند پس اگر کسے آن کارہا
برای غیر خدا کند بر وے شرک ثابت شود این را شرک فی العبادۃ می گویند و شمار نمود
دران کارہا این چہار چیز را ہم ببینید چہ جرأت افترا است بر اللہ تعالی اللہ تعالی
کجا فرمودہ است کہ این چیزہا را برائے خود خاص کردہ ام فصل چہارم کہ برائے شرک
فی العبادۃ وضع نمودہ و در انجا اکثر دعاوی واہیہ خود آیات و احادیث بی مناسبت
محض یاد نمودہ و او ہذیان سرائیہا دادہ بطور خودش ہم اصلا مذکور این امور نیست
اسمعیلیہ را باید کہ باثبات دعویش بپردازند و یا اقرار نمایند بداخل بودنش در وعید
ان الذین یفترون علی اللہ الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست
در خاص کردن اللہ تعالی است برائے خود تلفظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل
نیست اگر اسمعیل را عقل ہے بود بالضرور می پرسید ندکہ شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت
خدا کی ہے کہاں کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ پر کہ وہ ہی بلند ہے اور یہہ عبادت
کبہو کسیکو نصیب ہی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا ہی طریقہ پوچہنا
ضرور تہا اصل مغالطہ اینست کہ بدعتہا و بیجا کہ مردم را با قبور انبیاء و اولیاء دیدہ چونکہ
شائبہ تکریم آن اکابر یافتہ میشد ناگوار افتاد رخصت مباح و استحسان حسن کہ کفر ملت
عداوت بود بحکم کراہت و تحریم ہم تسکین کین معظمین و معظمین نگردیدہ بحکم تکفیر غبار
خاطر فرو نہ نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بہ آن ادعا لہذا باین نوع کلام

تقوه شوده حال شامیانه بر قبر اینکه در مائة مسائل نوشته شامیانه و قبه استاده کردن بر
قبر مکروه و ممنوع کما یظهر من الروایات و فی البخاری و رای ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله انتهی می گویم عینی در شرح بخاری نوشته
که عبد الله بن عمر و ابو سعید و ابن مسیب مکروه میداشتند ضرب فسطاط و قبه را و عمر
رضی الله عنه بر پا کرد بر قبر زینب بنت جحش و عایشه بر قبر برادر خود و محمد بن حنفیه بر قبر
ابن عباس و فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن حسن علیهم السلام
ابو داود در سنن از قاسم بن محمد که از اکابر تابعین و فقهاے سبعه مدینه است روایت
نموده قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول
الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیده داشتن قبور
و ترک کشادن براے زیارت فعل صحابه ظاهر قوله رخصت ہونے وقت الٹے
پاؤں چلے از ہمان قسم است محتاج سند ظاهر است که داخل بدعات سیئه می کنند و فقها
می نویسند استحسنها المشائخ قوله ہاتھ باندھ کر کھڑا ہووے دلیل این دعوے که در
فصل چہارم حدیث من سره ان یتمثل له الناس قیاما فلیتبوء مقعده من النار
است و پس که در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویده و بر ہر ذی عقل ظاهر که معنے
حدیث را با دعوے ایش مناسبتے نیست شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته از ینجا معلوم
میشود که مکروه و منہی عنه دوست داشتن بر پاے استادن مردم است بجہت طریق
تکریم و تعظیم و آنچه که بر ینوجه نبود مکروه نباشد انتہی ہمچنین در دیگر شروح مذکور در
فتاوی عالمگیری در خاتمه کتاب حج فی زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم می نویسد
و یقف کما یقف فی الصلوة الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب
نوشته و در وقت سلام بر آنحضرت وقوف در آنجناب با عظمت دست
راست بر دست چپ نهد چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علماے حنفیه است

کانوا مستغیثین به فی الصلوة
المدلس قال الله تعالی ان
یدعون من دونه الا اناثا
ان یدعون الا شیطانا مریدا
لعنه الله ترجمه فرمایا الله صاحب نے
سورۂ نسا میں کہ نہیں پکارتے ہیں
لوگ دوے الله کے مگر عورتوں کو اور
نہیں پکارتے ہیں مگر شیطان سرکش

لصحابه علیه السلام الذین
جعل مقول الجن فضیر کادوا
بنظیره وعلی قراءة الحسن اذا
مثله تبلد وسمعوا مالم یسمعوا
وتجوده الا کفر را وامالم یروا
واقتداء اصحابه به قیاما وقعودا
من عبادته وسمعوا من قراءته
یرکب بعضهم بعضا انجحا ما شاهدوا
یکونون علیه لبدا والمعنی متراکمین

۴۸

[illegible]

تصریح باین کرده انتہی قولہ مجاور بنکر مشبہ ہے در مجاورت کہ مفضل افضل فست در فتح القدیر
مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض الشافعیة ان المختار
استحبابہا الا ان یغلب علی ظنه الوقوع فی المحظور وهذا قول ابی یوسف ومحمد وذهب
ابو حنیفة ومالک الی کراهتها وکان ابو حنیفة یقول انها لیس بدار هجرة و در بحر
عمیق مذکور ولهذا کان عمر رضی الله عنه یدور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرة
ویقول یا اهل الیمن یمنکم ویا اهل الشام شامکم ویا اهل العراق عراقکم وحسن
مجاورة مدینة منورة باحادیث صحیحہ وآثار صریحہ ثابت عن ابی هریرة رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها
احد من امتی الا کنت له شفیعاً یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة
فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی قولہ وہاں کے گرد
پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم مکہ موجود
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیه حدثا او آوی محدثا فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل الحدیث متفق
علیه ان ابراهیم حرم مکة وجعلها حراما وانی حرمت المدینة حراما ما بین
مازمیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح ولا یخبط فیها شجر الا
لعلف رواه مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون ودر تحریم
وتکریم وآداب وتعظیم مدینہ منورہ کسے از اہل اسلام تا این دم دم نزدہ در ترتیب
احکام مثل جزا وغیرہ البتہ اختلاف ست جرزہ بیدینی زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ نجدیہ
می نمایند خذلہم اللہ تعالی قولہ دور دور سے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در تمام کتب حدیث وفقہ مذکور در فتح القدیر نوشتہ

خالصہا عن الطاعۃ عبادۃ یا عن
الخبر الخ بیضاوی نوشتہ وان
یدعون ای یعبدون الخ معالم
نوشتہ وان یدعون من دونہ
الا اناثا ای ما یعبدون
لقولہ تعالی وقال ربکم ادعونی

۴۹

بلکہ شرک ایشان در امور خاصہ بعضے بندگان بود گمان میکردند کہ مانند آنکہ بادشاہ عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان را در امور جزئیہ تا وقتیکہ حکم صریح بادشاہ نشدہ است مختار و متصرف میدارد و خود بامور جزئیہ بندگان نمی پردازد و حوالہ سائر بندگان بقہارمہ میکند و شفاعت قہارمہ در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول مینماید ہمچنین ملک علی الاطلاق بعضے بندگان خود را خلعت الوہیت دادہ است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر میکند پس واجب میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت برائے ایشان در مجاری امور درجہ پذیرائی یابد و بملاحظہ این امور سجدہ کسوف ایشان و ذبح برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریہ بقدرت کن فیکون ایشان تجویز مینمودند و صورتہا از سنگ و صفر و روئین و مثل آن برائے تشبیہ قبلہ توجہ بآن ارواح ساختند و جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتند و غلط عظیم راہ یافت انتہی و ایضاً فیہ را لغاً بیان شناعت عبادۃ اصنام و سقوطہا از مراتب کمالات انسانیہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ و این جواب مسوق است برائے کسانیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی در حجۃ بالغہ نوشتہ در حال مشرکین ذہبوا الی ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ و تقربوا الیہ فاعطاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا العبادۃ من سائر خلق اللہ کما ان ملک الملوک یخدمہ عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ خلعۃ الملک و یفوض الیہ تدبیر بلد من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اہل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ اللہ الا مضموما بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی فلا یفید عبادتہ تقربا منہ بل لابد من عبادۃ ہؤلاء لیقربوا الی اللہ زلفی و قالوا ہؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادہم و یدبرون امورہم و ینصرونہم فنصبوا علی اسمائہم احجارا و جعلوہا قبلۃ عند توجہہم الی ہؤلاء فخلف

من بعدهم خلف فلم يفطنوا الفرق بين الاصنام و بين من هي على صورته
وظنوها معبودات باعيانها ولذالك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك لله خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايد يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم آذان يسمعون
بها در تفسیر عزیزی نوشته د استعانت بالچیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم
هیچکس از مشرکین و موحدین بنگذرد و این قسم استعانت بلا کراهت جائز است یا چیزے
است که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و
عنصریه یا ارواح سایره و امثال ذلک و این نوع استعانت عین شرک است و منافی
ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط استعانت نوشته ملائکه و ارواح انبیا و
اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد و رزق و فرزند و خدمت
و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب
او تعالی واجب القبول گوید گو آن جناب باشد بد اند انتهی و ایضا فیه و از انجمله کسانیکه
در دفع بلا دیگران را میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال
نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند
و توسیع رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه
و اصنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تاثیر اسمای الهی یا خواص مخلوقات
او میدانند از ادویه و عقاقیر و یا دعای صلحاے بندگان او که هم از جناب او درخواسته
انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر
اقسام سحر را اذکیائے امت محمدیه مصطفویه على صاحبها الصلوة والتحية اصلاح نموده شرک
و کفر را از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی ست
که ملائکه علویه را بآن تسخیر می کنند باستعانت اسمائی عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح

۵۵

و برزخ ادراک و علم و سماع
کلام احیا از روی کرامت و عنایت
و قدرت حق سبحانه ثابت کرده شد
و شرک بچگونه لازم خواهد آمد و حق
آنست که جمله افعال عباد همه مخلوق
واجب تعالی اند و درین حکم احیا
و اموات و انسان و ملک و جن
وغیره همه یکسان اند اگر کسی

کرام آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے از ان گاہے میباشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برائے اولیا ہست حرام ست و اگر بصورت ہست نه بحقیقت بر یکی ازین سه وجه مباح ست الهی مراد من حاصل شود نذر تو بنزار خدام الصالح رسانم یا باینطور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب آن عاید بشما گردد یا بگوید الهی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدہم و ثواب آن بتخواه آن بزرگوار سازم انتهی ملخصا شاه عبد العزیز در تحفه نوشته ازین ہست که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین مرسوم ہست انتهی بالجمله افعالیکه درینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده ہست این افعال را برائے خود در فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیاورده تا با ثبات چه رسد و چیزها را که ذکر نموده و بران شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزے دیگر و تخصیص چیزے دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف جمهور تراشیده از مطلب محض بیگانه بیدایان سراپاهای و از ندتعرض بتفصیل هر هر فعل که بنسبت آن حکم شرک نموده ہست بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمیدهد از ان اعراض نموده شد فاما از آنچه مذکور شد بحکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان پے توان برد و باید دانست که کلام فیما بین علما کلام در افعالے بوده ہست که بودن آن معصیت بدلایل شرعیه ثابت و شارع آنرا امارة و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرن شیطان افعالے را که حسن و استحباب آن از دلایل شرعیه ثابت و شارع امر بدان نموده

و در معالم فرموده و من اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له یعنی الاصنام لا یجیب عابدیها الی شیء یسئلونه الی یوم القیامة یعنی ابدا ما دامت الدنیا و هم عن دعائهم غافلون لانها جماد لا یعقلون

ویسطر فرموده و من اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له یعنی الاصنام لا یجیب عابدیها الی شیء یسئلونه الی یوم القیامة و هم عن دعائهم غافلون لانها جماد لا یسمع و لا یبصر فائده باید دانست که از غفلت و عدم سماع اصنام که مقصود اصلی آیة ہست اثبات عدم

۵۲

ہم کفر و شرک قرار دادند حالا میخواہم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب مذکور نمودہ وہم
بیانش اینکہ شرک را چہار قسم نمودہ اول اشراک فی العلم یعنے اللہ کا سا علم اور کو ثابت
کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجہے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات
سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
دوسرا شرک فی التصرف یعنے اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ
یون سمجہے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجہے کہ اللہ نے
اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ
یعنے اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پہر خواہ یون سمجہے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے
لائق ہیں یا یون سمجہے کہ انکی اس طرحکی تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس
تعظیم کے برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی
العادت یعنے اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہئے سو غیر کی کرے
ہمین ہست خلاصہ تمام کتاب و براے اثبات ہمین مطالب آیات و احادیث بر خلاف مراد
مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ اما
با اول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و اقتصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر او باید دانست کہ
شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات
نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر از ان بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیر از
اکتساب بحواس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد و شفائے مریض یا لعنت
کردن شخصے و ناخوش بودن ازو تا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد
و یا رحمت فرستادن بر شخصے تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد
و این مشرکان در خلق جواہر و تدبیر امور عظام ہیچکے را شریک نمیدانستند چون
خدائے تعالی براے کارے ابرام فرماید ہیچکے را قدرت مخالفت اثبات نمیکردند

خشیدن محبوبان حق سبحانہ ثابت است
نزدیک تقریبا بحث
لاثبات ان التولی للافعال
ہو الروح لا البدن ولا ثبات
ان معتقد اللہ الروح کالروح
البدن علی ما قد نزل الملٰئکۃ والروح
تعالی نزل علیہ السلام
ابتیاع عند بطیعون ویغنی
ولہذا المعنی النبیاء
قال علی کرم اللہ وجہہ
ولکن نصوص ربانیۃ
علیہا کرم اللہ وجہہ فی اللہ

الوقت انقطع نظرہ عن عالم
الاجساد فقد جزم حصول لہ من
القدرۃ ما قدر بہا علی ما لم
یقدر علیہ غیرہ وکذلک العبد
اذا واظب علی الطاعات بلغ
الی المقام الذی یقول اللہ کنت
لہ سمعا وبصرا فاذا صار نور
جلال اللہ سمعا لہ سمع القریب
والبعید واذا صار ذلک النور
بصرا لہ رأی القریب والبعید

کلام احیاء العلوم میتوانند
کاملان را میشنوند در عالم برزخ
ارواح اینہا کہ ایشان تعالی ارواح
دیگر انبیاء کرام و اولیاء عظام
سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم

قال الله تعالى ومن اضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له الى يوم القيمة وهم عن دعائهم غافلون

ترجمہ فرمایا الله صاحب نے سورۂ احقاف مین اور کون زیادہ گمراہ ہے اوس شخص سے کہ پکارتا ہے سوا الله کے اون لوگون کو کہ نہ قبول کرینگے اوسکی بات کو قیامت کے دن تک اور وہ اون کے پکارنے سے غافل ہین یعنی مشرک لوگ بڑے احمق ہین کہ الله سے قادر علیم کو چھوڑ کر اورون کو پکارتے ہین کہ اول تو وہ لوگ اونکا پکارنا سنتے ہی نہین اور دوسرے کچھ طاقت نہین، پس اس آیت سے معلوم ہوا کہ جو لوگ بعضے اگلے بزرگان

۵۰

قال مشايخنا من افضل المندوبات فى مناسك الفارسى وشرح المختار انها قريبة
من الواجب لمن له سعة روى الدارقطنى والبزار عنه صلى الله عليه وسلم من
جاءنى زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتى كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم
القيمة واخرج الدارقطنى ايضا من حج وزار قبرى بعد موتى كان كمن زارنى
فى حيوتى بالجملة اگر استقصاے این باب کردہ آید دفترے گردد در حدیث شد ر
حال استثنا نسبت بمساجد ست نزد اہل حق وچون این مبحث را در ردا تعقبات تکمیل رسانیدہ ام
درینجا از تفصیل عطف عنان نمودہ آید ابن تیمیہ وغیرہ بد مذہبان براہ شدود رفتہ
کہ کلام وشکلانش مردود نزد اہل سنت ومشتومی این کلام آنچہ بانجام یافت در مقدمہ
چیزے ذکر کردیم ودر مواہب لدنیہ نوشتہ ومن نذر الزيارة وجبت عليه كما جزم
به ابن كج من اصحابنا وعبارته اذا نذر زيارة قبر النبى صلى الله عليه وسلم لزمته
الوفاء وجها واحدا قولہ مراد مانگے دعائے زائر از جناب الہی برائے خود وبرائے
میت در شرع آمدہ ودعا باین طور کہ الہی بحرمت نبی وولی حاجت مرا روا کن جائز ست
این وجملہ از مائة المسائل ہست ودعاے زائر باین طور کہ یا رسول الله یا ولی الله در
جناب الہی عرض کنید کہ حاجت من برآید ہم در مذہب حق از افعال واقوال وتقاریر صحابہ
وتابعین وتبع تابعین وائمہ مسلمین وعلمار مذاہب اربعہ از متقدمین ومتاخرین تا شاہ
ولی الله وشاہ عبد العزیز بخوبی ثابت در دفع ستر گر بگیہاے مائة واربعین آنرا
بخوبی ظاہر نمودہ ایم شاہ عبد العزیز در تفسیر فاتحہ نوشتہ اند دفن کردن گویا سکنے
برائے روح ساختن ہست بنا برین ست کہ از اولیاء مدفونین ودیگر مومنین انتفاع و
استفادہ جاریست وآنہارا افادہ واعانت نیز متصور قولہ اکثر لوگ پیرون کو
اور پیغمبرون کو اور امامون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون
کو مشکل کے وقت پکارتے ہین اور ان سے مرادین مانگتے ہین نفس این ہر دو فعل اصلا شرک

نیست شرک عبارت است از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالی وبے اعتقاد امثال این افعال شرک شدن نمیتواند بلکہ ماسور ودر شرع وارد اذا اراد عونا فلینادِ اعینونی یا عباد اللہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضأ ولیصل رکعتین ثم لیقل اللہم انی اسئلک واتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ہذہ لتقضی لی اللہم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری در شرح آن نوشتہ وبعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ است پس اسناد مجاز نیست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورۃ الشقت نوشتہ اند بعض از خواص اولیا اللہ را کہ جارحہ تکمیل وارشاد بنی نوع خود کردہ اند درینحالت تصرف در دنیا دادہ واستغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد واویسیان تحصیل کمالات باطن از انہا مینمایند وارباب حاجات حل مشکلات خود از انہا می طلبند ومی یابند وزبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات است ع من آیم بجان گر تو آئی بتن * قولہ اور ان کی منتین مانتے ہیں اور حاجت بر آنے کے لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود در جواب مولوی عبد الحکیم بر استفتائی شاہ عبد العزیز صاحب در باب فیحیہ بتفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر اولیا بدو طریق است حسن وقبیح اگر طریق حسن در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کند خللی دران ہست یا نہ نظر برانکہ این لفظ در شرع مستعمل براہ معنی است کہ مختص بخدا است باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران باشد واولی آن ترک اولی ہست اما حرام نمیتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلمنا صبانا گفتند شاہد آنست واگر از الفاظ مشترکہ گو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کردہ گفتہ آید باکے نیست انتہی ملخصا در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ وحکم شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالہ نذر در مزارات اولیا نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بر معنی شرعی ست چہ عرف آنست

قسم دوم عزایم و دعوت سفلی ست که موکلان ارضیه و جنات را مسخر میکنند اما باستعانت اسما و آیات بے شائبه کفر و شرک یا تعظیم غیر اللہ بلکہ بحکومت و استیلا و اصلاح قسم سیوم تحصیل ربط با ارواح طیبه سلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند و در حوایج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت و ارسال ثواب صدقات برلے ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت است که از مشایخ کبار و اولیا را ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم بتکیف بکیفیت عقلی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمار الهی دست داده که سراسر مبنی بر تزاہت روح و ترقی آن از عالم ادناس والواث است و اصلاح قسم ششم تعمق ست در خواص آیات و اسمار و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی و تصویر او فاق مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوتة الخواص تا مطلبے از مطالب محموده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسما و سور قرآن مع الفیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح ست و به تبعیت این علم در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال نیز تعمق میکنند و دران ذکر اللہ را ممزوج میسازند بالجمله وجه قبح سحر همین است که منجر به کفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین میگردد و موقوف بر التجا الی غیر اللہ و انہماک در دیدن اسباب بحیکه از مطالعه قدرت مسبب غافل سازد می شود و چون این وجه قبح بالکلیه زائل شود پس مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیرا فخیر او ان شرا فشر آ انتهی و ایضاً فیه و من الناس من یتخذ من دون اللہ یعنی سوائے خدا که منعم حقیقی ست و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست انداداً یعنی همتایان حال آنکه این قدر دلائل ظاهره منع میکنند از ان که غیر او برابر او تواند شد اگرچه یکی

چه جائی اینهمه انبوه خدایان باز بر اعتقاد بمثابه ہم اکتفا نمی کنند بلکه در ہر چیز آنها را برابر
خدا می کنند حتی که یحبونهم یعنے دوست میدارند آنها را کحب الله مانند دوستی که با خدا
باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصالة دوست باید داشت و ہر چه غیر
اوست بالحکم او محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا با بنا بر اینکه بکرده او تعالی
وسیله حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال و برخی از ایشان ارواح مدبرة
و ملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رہبان و احبار و علما را
بے ملاحظه علاقه بندگی خدا و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا مینمایند
والذین آمنوا یعنے و کسانیکه ایمان آورده اند اگر چه بعضے ازین چیزها را برای
خدا و بحکم خدا محبوب میدارند و واسطه حصول نعمت او می فہمند و بنده مطیع
او میدانند لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان اشد حبا لله یعنے
بسیار سخت تر و محکم تر اند در دوستی خدا ہم نسبت این چیزها زیرا که خدا را بالاصالة
دوست میدارند و این چیزها را بقدر ظہور حیثیت محبت الہیه در انہا و باندازه حکم
او تعالے دوست میگیرند الی آخر ما قال و نیز ہر خیر و کمال را مخصوص بذات
الہی و فایض از جناب او فہمند و وسایط را اول سبب فہمیده اند و اگر سبب میدانند
بکرده او میدانند انتہی از آنچه نقل کردیم ثابت شد که نسبت شرک فی العلم مگر ثابت
کردن علم ذاتی برائے غیر خدا پس باطل شد کلمه خبیثه اسمعیلیه خواه یوں سمجھے
کہ یہ بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواہ اللہ کے دینے سے و نیز ثابت
شد که نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئله اسمعیلیه خواه
یوں سمجھے کہ ان کاموں کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ
نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے و ہم ثابت گردید
که از افعال حق که از سجده به غیر خدا ہم شرک لازم نمیشود بے آنکه غیر را معبود

ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين

۵۷

والا اعتقاد کند پس باطل شد قول او خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق ہین یا یون سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادۃ فما بال ما قال فی العادۃ وہرگاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح نمودیم پس اگر جاے ذکر قیود نمودہ باشند محل مغالطہ خوردن نیست چہ ترک قید آنجا محمول است باین تصریحات واین فائدہ را یاد دارند واز تغلیط اسمعیلیہ از راہ راست منحرف نشوند ہرچند آنچہ مذکور شد کافی ووافی ست براے رد مخترعات اسمعیلیات فاما اگر کسے بیندہ این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویۃ الایمان اقامت دلائل بر مدعاے خود نمودہ باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این حال نمودہ آید بشنوید در فصل ثانی کہ براے رد شرک فی العلم وضع نمودہ ذکر کردہ دران فصل آیہ کریمہ وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو آیۃ دوم قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله وما یشعرون ایان یبعثون آیۃ سیوم ان الله عندہ علم الساعۃ الخ آیہ چہارم ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمۃ وهم عن دعائهم غافلون آیۃ پنجم قل لا املك لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله منجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ ومن اضل الی آخرہ را درین مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین توبیخ عبدہ اصنام ست در تفسیر بحر ابوحیان نوشتہ ای لا احد اضل ای ابلغ فی الضلال ممن یعبد الاصنام وهی جماد لا قدرۃ لها علی استجابۃ دعائهم وہمچنان ست در سائر تفاسیر باقی ماند چہار آیہ کریمہ حاصل ہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصۂ خدا ست دران کلام نیست کلام در مدعیات ومخترعات اوست کہ از آیات مذکورہ ہیچ علاقہ ندارد وبالجملہ محصل آیات خصوصیت علم غیب ست بخدا تعالی

ولا یضرك ان تركت عبادته الله ما لا ینفعك ان دعوته قال الملك لیس اخرج الشیخان عن ابن مسعود قال قال رجل یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله قال ان تدعو لله ندا وهو خلقك مشکوۃ

باب الکبائر میں ہے کہ بخاری و مسلم نے ذکر کیا کہ عبد اللہ بن مسعود نے کہا کہ ایک شخص نے کہا یا رسول اللہ کون گناہ بہت بڑا ہے اللہ کے نزدیک فرمایا کہ پکارے تو کسی کو اللہ کا برابر ... ہر جگہ حاضر و ناظر ... کلام اوس کے ...

[illegible]

وعادت این فرقه است که یک لفظ از جاے گرفته بوداے یومنون ببعض الکتاب ویکفرون ببعض از ماعدا اغماض نموده در تفسیر آن لفظ هم مخالفت سواد اعظم وتفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درائیهای کنند از ایشان باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی ست یا نه اگر ست این استثنا بمذهب اسمعیلیه چگونه درست شود واضح باد که اینجا بجمع کتاب مقتضی تطبیق وتحقیق ست باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر عزیزی نوشته غیب نام چیزے ست که از ادراک حواس ظاهره وباطنه غائب باشد نه حاضر تا بمشاهده ووجدان دریافت شود واسباب وعلامات آن نیز در عقل وفکر نیاید تا ببداهت واستدلال دریافته شود واین غیب مختلف می باشد پیش کور رادر زاد عالم الوان غیب ست وعالم اصوات ونغمات والحان شهادت وپیش عنین لذت جماع غیب ست وپیش فرشتها الم گرسنگی وتشنگی غیب ست ودوزخ وبهشت شهادت ولهذا این قسم را غیب اضافی گویند وآنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب ست غیب مطلق ست مثل آمدن قیامت واحکام کونیه وشرعیه باریتعالی در هر روز ودر هر شریعت ومثل حقایق ذات وصفات او تعالی علی سبیل التفصیل واین قسم را غیب خاص او تعالی شانه نامند فلا یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی که رفع تلبیس واشتباه وخطا بکلی دران اطلاع حاصل شود واحتمال خطا واشتباه اصلا نماند وهمین اطلاع دادن کذائی ست که او را اظهار مخصص بر غیبیات گفت الی آخر ما قال صاحب کشاف بنابر مذهب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته وفی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل اه لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

از و بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه بر فع تلبیس و
اشتباه بکلی در ان حاصل باشد از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب
چیزی دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
و اولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و
واقع است الخ و هم درین مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که حصر بملاحظه قید
اصالة است یعنی بالاصالة اطلاع بر غیب خاصهٔ پیغمبر انست و اولیا را اطلاع
بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضا فیه و بعضی از قدماء مفسرین
اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را
سوای پیغمبران حاصل نمیشود ولیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر
لوح محفوظ یعنی مطالعه آن لوح و نقوشش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبری
را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و او شان
رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح
باشد یا بی مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه
دران کتاب میشود نه دیدن نقوشش و این معنی اولیا را نیز حاصل میگردد
پس دیدن و ندیدن برابر شد سوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن
نقوش هم از بعضی اولیاء الله بتواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح
نخواهد شد انتهی و در مرقاة نوشته للغیب مبادی و لواحق فمبادیه لا یطلع
علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی
علی بعض احبائه لوحة علمه و خرج ذلک عن الغیب المطلق و صار غیبا

۶۰

اعرابی فقال جهدت الانفس و نهکت العیال و هلکت الانعام فاستسق الله لنا فانا نستشفع بالله علیک و نستشفع بک علی الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم سبحان الله سبحان الله فما زال یسبح حتی عرف ذلک فی وجوه اصحابه ثم قال ویحک انه لا یستشفع بالله علی احد من خلقه شان الله اعظم من ذلک ویحک اتدری ما الله ان عرشه علی سمواته هکذا قال باصابعه مثل القبة علیه وانه لیئط به اطیط الرحل بالراکب ...

اضا فیاو ذلک اذا تنوّر الروح القدسیة و ازداد نور بنیها و اشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة و المواظبة علی العلم و العمل و فیضان الانوار الالٰهیة حتی یقوی النور و ینبسط فی فضاء قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ و یطلع علی المغیبات و یتصرف فی اجسام العالم السفلی بل تتجلی حینئذ الفیاض الاقدس بمعرفته التی هی اشرف العطایا فکیف لغیره انتهی و بعد از ایراد آیات شروع نمود و ذکر احادیث اول از ان حدیث قالت احدٰهن و فینا نبی یعلم ما فی غد فقال دعی هذه و قولی بالذی کنت تقولین جاے تأمل است که درین حدیث صرف حکم ترک کردن آن قول است و سبب رسول الله صلی الله علیه وسلم انکار فرموده و نه امر تجدید ایمان و توبه بلکه و شغلیکه بودند از ان هم منع نفرموده پس آوردن این حدیث بیفائده است دوم از عائشه رضی الله عنها من اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر عزیزی وغیره نقل کرده ایم در حدیث حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب بیجا است حدیث سیوم والله لا ادری و انا رسول الله ما یفعل بی و لا بکم در خاتمه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث مشکل مجهولة المحمل که علما را انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال اضلال است آیات محکمات و احادیث بینات بکثرت بر خلاف آنچه مدعی و در شرح آن نوشته صاف و صریح موجود و لسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا اول الناس خروجا اذا بعثوا و انا خطیبهم اذا وفدوا و انا مبشرهم اذا أیسوا لواء الحمد یومئذ بیدی و انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر اخرجه الترمذی

٦١

عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالی یا جبرئیل اذهب الی محمد فقل له انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة اخرجه الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة اخرجه مسلم وابو داؤد والترمذی وحدیث عشرہ مبشرہ مشهور ست الغرض اگر استقصار این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابے مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته واما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبرئیل له حالا که عدم افادهٔ ادله مدعایش را واضح گردید باز بر سر اصل سخن میرویم که شرک فی العلم موافق تصریح کبار او نیست گر ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا و آنچه دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت کرده آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته و حالش نیز معلوم گردیده که غیب اضافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق ست واظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع بیس آنچه گفته که پکارنے کی راه سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ اونکو ایسا سمجھا کہ دور نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں سخنی ست محض غلط و محض بیمعنی یعنی شنیدن از دور و نزدیک برابر خاص کار خداست و دیگر از این چنین فهمیدن شرک ست حال آنکه شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را با همه اشیاء اگرچه نسبت واحده ست و تصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع ست هم قرب مکانی نیست در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته عقیده بست و یکم بنده را اتصال مکانے و قرب جسمانی با حضرت حق متصور نیست قربیکه در انجا متصورست بدرجه دمنزلت و رضامندی و خوشنودی ست و بس همین ست مذهب اهل

بر سیاست است چه این قسم اطلاق ...

وکلام رسول دران شریک باشد از جمله ...

عن ابی امامة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان رواه ابو داؤد وعن ابن عباس قال قال لی رسول الله صلی

الله علیه وسلم الا اخبرک ... قال ... شر الناس ... الذی یسأل بالله ولا یعطی به رواه احمد وعن ابن عمر قال قال رسول الله ... من سال بالله فاعطوه ... ومن استعاذ بالله فاعیذوه ...

... عن ابی هریره رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ...

سنت انتہی پس غیر مشعور را خاص فہمیدن کار عقل نیست و در یافت نمودن ارواح کاملان از برزخ بقول ثابت شاہ عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشتہ کہ روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است کہ ستارہائی ہفت آسمان را در ون چاہ میتوان دید انتہی و چند عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور ست و در حدیث صحیح موجود است صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمہ حیث کنتم افادہ ہمان معنی میکند کہ اسمٰعیلیہ شرک قرار دادہ اند در مرقاۃ بشرح حدیث نوشتہ قال القاضی وذلک ان النفوس الذکیۃ القدسیۃ اذا تجردت عن العلائق البدنیۃ عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق لہا حجاب فتری الکل کالمشاہد بنفسہا او باخبار الملک وفیہ سر یطلع علیہ من تیسر لہ ذلک ونیز آنچہ در حدیث صحیح وارد شدہ فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواہد گردید نعوذ باللہ من ہذہ الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک واستماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را از ہر جاکہ باشند واطلاع بر احوال آنہا بیکجا و اسماع و اعلام خدائے عز و جل نہ شرک لازم می آید نہ علم غیب خاص خدا ہمچنان در فصل سیوم کہ در رد شرک فی التصرف وضع نمودہ ذکر کردہ دران فصل آیہ کریمہ قل من بیدہ ملکوت کل شیئ وہو یجیر ولا یجار علیہ الخ و آیہ کریمہ قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ و آیہ کریمہ ویعبدون من دون اللہ ما لا یملک لہم الخ و آیہ کریمہ لا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک الخ و آیہ کریمہ قل ادعوا الذین زعمتم من دون اللہ لا یملکون مثقال ذرۃ الخ ازین آیات بکر بات ہیچ نوع ثابت نمیشود دعوی کہ در اول کتاب نمودہ و شمار کردہ کارہا و گفتہ خواہ یعنی سمجھے

قال ابن عباس رضی اللہ عنہ قال کنت خلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما فقال یا غلام احفظ اللہ یحفظک احفظ اللہ تجدہ تجاہک واذا سألت فاسئل اللہ واذا استعنت فاستعن باللہ

کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل میں لکھا ہے
وصاحب بنایہ در شرح وقایہ اردو
هذا من صفات الاولياء
المعرضين عن اسباب الدنيا
وعوائقها الذين لا يلتفتون
الى شيء من علائقها وتلك
درجة الخواص لا يبلغها غيرهم
واما العوام فرخص لهم في
التداوي والمعالجات ومن صبر
على البلاء ينتظر الفرج من الله
بالدعاء كان من جملة الخواص
والاولياء ومن لم يصبر رخص
له في الرقية والدعاء الا ترى
ان الصديق رض لما تصدق
بجميع ماله لم ينكر عليه رسول
الله صلى الله عليه وسلم
علما منه بيقينه وصبره و

لما اتاه رجل بمثل بيضة الحمام
من الذهب وقال لا املك غيره
ضربه به بحيث لو اصابه
عقره وقال فيه ما قال

کہ ان کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
کردیم کہ معنی در تصرف بالاستقلال است و بس اعادۂ آن عبارات بفائدہ
است بعد از ان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال اللہ و اذا استعنت فاستعن
باللہ و خود نوشت کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل والصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا
و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبة فمن
اتبع قلبه الشعب كلها لم يبال الله باي واد اهلكه ومن توكل على الله كفاه
الشعب این جا نیست بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و ضد
شرک است آیا شرک مقابل توکل است حدیث سیوم لیسال احدکم حاجته کلها حتی
یسال الملح وحتی یسال شسع نعله اذا انقطع باستعانت هیچ علاقہ ندارد حدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشيرتك الاقربين دعا النبي صلى الله عليه وسلم قرابته
فعم وخص فقال يا بني كعب انقذوا انفسكم من النار فاني لا املك لكم
من الله شيئا ولا اغني من الله شيئا الى آخر ما قال يا فاطمة انقذي نفسك
من النار سليني ما شئت من مالي فاني لا اغني عنك من الله شيئا در بیان
این حدیث عجب جا تے نمودہ کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا ولا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمودہ میں نہیں کام آنیکا تمہارے اللہ کے یہاں کچھ عدم
مناسبت ترجمہ بالفظ حدیث پر ظاہر است و اعتقاد نیا مدن آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مومن نیست و در تفسیر عزیزی روایت
نمودہ است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول من اشفع من امتی اهل
بيتي ثم بنو هاشم ثم الاقرب فالاقرب من قريش و در صحیح بخاری و صحیح

وعليه لا تولوا ...
واذكره في عقد ... الاستعانة
في السجن ... العباد ...
... استعانت ... خود ...
... الاولياء ...

قال کنت ابیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتیته بوضوئه وحاجته فقال لی سل فقلت اسألك مرافقتك فی الجنة قال او غیر ذلك قلت هو ذاك قال فاعنی علی نفسك بکثرة السجود رواه مسلم

مسلم از حضرت عباس مرویست قال قلت یا رسول الله هل اغنیت عن عمك فانه یحوطك ویغضب لك قال نعم هو فی ضحضاح من نار ولولا انا لکان فی الدرك الاسفل من النار ببینید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب هم خواهد آمد که ایمان نه آورده بکار آمدن اهل بیت نبوی نه چنانست که محض جفا باشد یک یک علاقه با آنحضرت کار آمدنی است در شفاء قاضی عیاض وغیره کتب حدیث از ابوبکر مرویست معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط والولایة لآل محمد امان من العذاب این فقره را از ان دولت عظمی ونعمت علیا محرومی است وهمین است منشا این همه هذیانات ودرینجا امریست که خرافت بیان صاحب تقویة الایمان از ان ظاهر وعیان است وآن اینکه در آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیئ وهو یجیر ولا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه نموده تصرف وازهمان آیه کریمه صاف وصریح ثابت که مشرکان برای بتان خود ثابت نمیکردند بلکه خاص میکردند بالله پس این قسم شرک مخترعه مجذبه یعنی شرک فی التصرف عجب شرک است که در مشرکین یافته نشد سند افاده نقیض مدعا می کند وتنبه نصیب نیست آخر ختم الهی نیست چیست عبارت اینمقام آنچنان مختلست که ما نا الکلام عقلا نیست

فصل چهارم در شرک فی العبادة ذکر کرد اول آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم منه نذیر مبین الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیه سیوم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وانه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آیه چهارم واذن فی الناس بالحج یاتوك رجالا الخ آیه پنجم او فسقا

اهل لغیر الله به آیة ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد
القهار الآیه ازین آیات دعاوی که در اول باب نموده اصلا ثابت نیست کما
بینا سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده
من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق
قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من
ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی
الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب
الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعاش
هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات واحادیث را که بعضی
از آن از دعاوی محض بیگانه و بعضی محتمل و مجمل که بیان آن بجاے دیگر موجود
خاص را عام ومقید را مطلق ومشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کار بند
گردیده شاه ولی الله در حجة الله البالغه نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی
المرأة والدار والفرس اقول المقتضی الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث
ان هنالک سببا خفیا غالبا یکون به اکثر من مزاج المرأة مثلا
فمن فارقها غیر مبارک یستحب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان
یریح نفسه بترك تزوجها ولو كانت جميلة او ذات مال وهم دران کتاب
است اما الرقی فحقیقتها التمسك بكلمات لها تحقق فی المثال واثر فی القواعد
الملیة ولا تدفعها ما لم یکن فیه شرك لا سیما اذا كان من القرآن او
السنة ومما یشبهها من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تاثیر
النام نفس العاین وصدمة تحصل من الما صبها بالمعاین وكذا نظرة
الجن وكل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمائم والتولة محمول علی ما فیه

شرك او انصالك فی التسبب بحیث یغفل عن الباری جل شانه واما الفال والطیرة فحقیقتها ان الامر اذا قضی به فی الملاء الاعلی ربما تلونت بلونه وقایع جبلت علی سرعة الانعکاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التی یتفوه بها من غیر قصد یعتد به وهی اشباه الخواطر الخفیة التی لا یعتد الیها بالذات ومنها الوقایع الجویة فان اسبابها فی الاکثر من الطبیعة ضعیفة وانما تخصص بصورة دون صورة باسباب ملکیة او انعقاد امر فی الملاء الاعلی وکان العرب یستدلون بها علی ما یاتی وکان فیه تخمین واثارة وسواس بل ربما کانت مظنة الکفر بالله وان لا تطمح الهمة الی الحق فنهی النبی صلی الله علیه وسلم عن الطیرة وقال خیرها الفال یعنی کلمة صالحة یتکلم بها انسان صالح فانها ابعد من تلک القبایح ونفی العدوی لا بمعنی نفی اصلها لکن العرب یظنونها سببا مستقلا وینسون التوکل راسا والحق ان سببیة هذه الاسباب انما تتم اذا لم ینعقد قضاء الله علی خلافه لا ترا اذا انعقد امر الله من غیر ان یخرم النظام والتعبیر عن هذه النکتة بلسان الشرع انها اسباب عادیة لا عقلیة والها منزلیقع بالشرائع غالبا وکذلک الغول فهو نفی الاشتغال بهذه الامور لان هذه لیست لها حقیقة البتة کیف والاحادیث متظاهرة علی ثبوت الجن وتردده فی العالم وعلی ثبوت اصل العدوی وعلی ثبوت اصل الشوم فی المراة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفیها من حیث جواز الاشتغال بها ومن حیث انه لا یجوز المخاصمة فی ذلک فلا یسمع خصومة من ادعی علی احد انه قتل ابله او مرضها بادخال الابل المریضة علیها ونحو ذلک کیف وانت خبیر بان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الکهانة وهی الاخبار عن الجن اشد نهی وبری عمن اتی کاهنا

لما سئل من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل في العنان فتذكر الامر قد
قضي في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الى الكهان فيكذبون
معها مأة كذبة يعني ان الامر اذا تقرر في الملاء الاعلى يترشح سفاشحات
على الملائكة السافلة التي استعدت للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكياء
الجن ثم يتلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تشكن ان
النهي ليس معتمدا على عدمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك
والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من
نفعهما اما الانواء والنجوم فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع
انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لا لنفي الحقيقة البتة وانما توارث السلف
الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك التاثيرات
لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف
الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه
الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه على حرارة الزنجبيل وبرودة
الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبايع فكما
ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بما
يتمسك في دفع الامراض فكذلك للافلاك والكواكب طبايع و
خواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب في محل ظهرت
قوته في الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن
بشيء يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجرأة والجهورية
ونحوهما لمعنى في مزاجه فلا تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض
اثر كاثر هذه الطبايع الخفية وثانيهما وجه يشبه قوة روحانية متركبة

رسول الله صلى الله عليه وسلم اني احرم ما بين لابتي المدينة ان يقطع عضاها او يقتل صيدها رواه مسلم وعن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة فجعلها حرما واني حرمت المدينة الحديث وعن

انس ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه اللهم ان ابراهيم حرم مكة واني احرم ما بين لابتيها الحديث

مع الطبيعة وفي ذلك مثل قوة نفسانية في الجنين من قبل امه وابيه والمواليد بالنسبة
الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيا العالم
لفيضان صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات
الفلكية انواع ولكل نوع خواص فامعن قوم في هذا العلم فحصل لهم علم النجوم
ويتعرفون بها الوقائع الآتية غير ان القضاء اذا انعقد على خلافه جعل قوة
الكواكب متصورة بصورة اخرى قريبة من تلك الصورة واتم الله قضائه من
غير ان يخرم نظام الكواكب في خواصها ويعبر عن هذه النكتة بان الكواكب
خواصها بجرى عادة الله لا باللزوم العقلي ويشبه بالامارات والعلامات
ولكن الناس جميعا توغلوا في هذا العلم توغلا شديدا حتى صار مظنة لكفر
الله وعدم الايمان فعسى ان لا يقول صاحب توغل هذا العلم مطرنا بفضل
الله ورحمته من صميم قلبه بل يقول مطرنا بنوء كذا او كذا فيكون ذلك صادا
عن تحققه بالايمان الذي هو الاصل في النجاة واما النجوم فانه لا يضر جهله
اذ الله مدبر للعالم على حسب حكمته علم احد او لم يعلم فلذلك وجب
في الملة ان يخمل ذكره وينهى من تعلمه ويجهر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلك مثل التوريت والانجيل
شدد النبي صلى الله عليه وسلم على من اراد ان ينظر فيهما لكونهما محرفة
ومظنة لعدم الانقياد للقرآن العظيم ولذلك نهوا عنه خفاجي در شرح
شفا نوشته لا تقولن احدكم ما شاء الله وشاء فلان وهذا النهي تنزيهي
لرعاية الادب بترك العطف بالواو الموهمة للتساوي و در شرح حديث
بئس خطيب القوم انت نوشته امر النبي صلى الله عليه وسلم الخطيب بالافراد
لئلا يوهم كلامه التسوية والمخاطب الوفد الذي قريب عهده بالاسلام

٩٩

ومثله قوله لاتقولوا ما شاء الله وشئت او لا ترفعوا منه التسوية فیخص بمن کان
حاله کذالک ویقوی هذا الاحتمال حدیث ابی داود الذی علم فیه النبی
صلی الله علیه وسلم امته کیف خطبة الحاجة انتهی ملخصا خود در بیان تقویة الایمان
در حدیث السید هو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک و مختار
بود و محکوم کسے نباشد خود هرچه خواهد کند باین معنی سوای خدا تعالی دیگری را سید گفتن
روا نیست دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگرا را گفتن درست
است و باین معنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را سید عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهی
ملخصا هرچند این قاعده خاص برائے تصحیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان
جاری گردیده مگر تمام مبادی فساد را از بیخ برکنده چه هرگاه مقرر شد که بتعدد
اراده معنی از معانی حکم مبتدل میشود پس بسبب این قاعده مخصوص شد بسید و در
عبد جاری نگردیده و حکم قطعی بشرک نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش
چگونه مطلقا شرک گردید موافق حق و مطابق آنچه درین مقام بے اختیار از زبانش
برآمده همین است که موقوف است بر ارادهٔ معنی عبد و ظاهر که مومن عبادت رسول مراد
نخواهد داشت و گمان بد کردن با آنکه بعض الظن اثم وارد مفید هم نیست اگر گویند
که لفظ عبد در محاوره بمعنے دیگر نیامده محض غلط است عبد الدرهم و عبد الدینار
و عبد العصا در احادیث موجود است بالجمله ازین بیان او اکثر ممنوعات او باطل
میگردد و تمام علماء عرب و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابلهٔ اصول
نجدیه فتوی بجواز داده اند و شیخ محمد عابد سندی انصاری که از عمده علماء حرمین
بود و از نجدیه سند هم هرکه زمان صحبت آن مرحوم یافته بسعادت تلمذ و اجازت او
خود را معلم ساخته و در اکثر مسائل بر رسائل شیخ مرحوم احتجاج هم میکنند رساله وارد
خاص درین مسئله و استحسان نموده است این تسمیه را الحاصل اطلاق الفاظ مشترکه

۴۰

الهی در وجلوه گرشده صید دلها بجاذبهٔ محبت میکند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی
دیوانه وار از پے توقع منفعت و استفاده کمالے از و در دست بجاذبه کمند او دویده
می آیند و بر آستانهٔ او سجدات می کنند و مشتاق لمعهٔ از جمال او میند این مرتبه از
مراتب ہست که ہیچکس را از بشر نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول بر خی از اولیا
امت را شمهٔ از ان محبوبیت نصیب شده و مسجود خلایق و محبوب دلها گشته اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہما انتهی الله تعالی
از اسمای حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
شفا و مواهب باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از انجمله رؤف و رحیم و مومن و مهیمن و عزیز و
حق و خبیر و عظیم و شکور و شهید و نور امثال آن و سوا اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم
مسمی فرموده ہست اتصاف آنحضرت بدیگر اسماهم در حدیث صحیح وارد ہست مثل اول
و آخر و ظاهر و باطن و غیرها حالا بیان میکنم سر تغلیط و ماده افراط و تفریط ها که باعث
گردیده برین هذیان سرائیها و آن غلط است در معنی لفظ آله و مشرک باید دانست که
لفظ آله بمعنی معبود ہست و غالب در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق ہست و بمعنی موجود واجب
لذاته و در تفسیر کبیر در سورهٔ فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل
ثم غلب استعماله فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مأته المسائل در تفسیر حقانی نوشته
الاله اسم لذات المعبود فهو وان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذالک لا یوصف
به ثم غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر حقانی از امام رازی نقل نموده حیث قال
الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجد
لغیره و مشرک در شرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوهیة خواه
در الوهیة بمعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیة بمعنی وجوب وجود
مثل مجوس و صاحب مأته مسائل که تردید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت

غیر مغفور کہ سزاے آن محدود قرار دادہ اند نخود تصریحی نمودند کہ چیست ونہ عند
التعرض بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سواے اقسام اربعہ یعنی
شرک فی العلم وشرک فی التصرف وشرک فی العبادۃ وشرک فی العادت ہست کہ این
اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید
ونقیض ایمانست مولوی اسمٰعیل ومولوی عبدالحی درہمین بحث از مولوی بادشاہ علے
مانگپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم ومجوج شدہ بودند ومشرکان عرب
اصنام خود را الہ یعنے معبود اعتقاد می کردند وہمین بود شرک شان ومنکر توحید بودند
یعنے یک بودن الہ اعتقاد نداشتند واز کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ سخت تبری می نمودند
وگفتند اجعل الآلھۃ الٰھا واحدا ان ھذا لشیئ عجاب وانطلق الملأ منھم
ان امشوا واصبروا علی آلھتکم ان ھذا لشیئ یراد اگر اصنام خود را الہ اعتقاد
نمیکردند انکار از کلمہ طیبہ واستعجاب از ان چہ معنے دارد واز شنیدن آیہ کریمہ
والھکم الہ واحد تعجب چرا میکردند در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر وابن
المنذر وابن ابی حاتم وابو الشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل
شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند وگفتند کہ کیف یسع الناس
الہ واحد وان محمدا یقول الھکم الہ واحد فلیاتنا بآیۃ ان کان من الصادقین
وکلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را
بذاتہا خود معبود انگاشتند وہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق است
برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب
معتقد الوہیت اصنام وکافر شدن آن لیام ہمین کلام ودانستن شان بتان را
برابر خدا در الوہیت یعنے معبودیت تمام کتاب وسنت وکتب شریعت پر اند
این دعا بیان کوچک ابدالان مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

مباح بعضے مستحب بعضے مسنون بعضی واجب چنانچه چیزے ازان گذشت ومناشی
فساد چند امور اند یکی اینکه باوجود دعوی توحید معنی کلمه توحید نمیدانند همین که معنی
کلمه بیان کنند مذهب شان رو میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه
مذهب مشرکان از کلمه توحید رد میگردد همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان
معتقد الوهیت بتان سوای خدا بوده اند که از کلمه توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای
یکی مذهب مشرکان رد گردید نجدیان میگویند که مشرکان معتقد الوهیت بتان
نبوده اند پس کلمه توحید که رد مذهب مشرکان میکند رد دعوی این بدعتیان هم
میکند لفظ اله را در تمام تقویة الایمان بمعنے شرعی ترجمه نموده جاے هیچ جای اسے هیچ
نوشته داد در آیه وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما یشرکون اله را بمعنے مالک ترجمه نموده و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله
غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور حیران پریشان لفظ حق جای بر زبان نیاورده
که نجدیت بر هم میشد دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور نجدی عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نمود چنانچه در ذیل
آیه والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفا نوشته اس آیه سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر
کہ اوسکے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے سو وہ مشرک ہے اور جھوٹا
اور اللہ کا ناشکر معنی آیه اینکه کسانیکه گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند که عبادت
نمی کنیم اوشان را مگر برائی اینکه نزدیک گردانند ما را سوے خدا تحقیق الله حکم
خواهد کرد درمیان شان در چیزیکه اختلاف میکنند دران تحقیق الله هدایت
نمیکند کسیرا که دروغگو و ناشکر است از آیه کریمه بر ذی شعور ظاهر که تکیه بر
اتخاذ اولیا و عبادت شان برائے نزدیکی خدا است ولیقربونا متعلق به نعبد

۷۳

خويصة نفسه واهله واموال وشبههم وحال العابد فيما يرجع الى الامور العظام من اصلاح تدبر اهل الارض فيما دون من الملائكة والارواح فوقهم ان هذا كلها خاص لو شئت لكن كان من لدن قيم بالواجب في شيء وهم دران الحجاج والامور المختصة

الملوك بالنسبة الى ملوك الملوك وحال الشفعاء والندماء بالنسبة الى السلطان المتفضل بالجبروت وسلطان ذلك ما نطقت به الشرائع من تفويض الامور الى الملائكة واستجابة

معاش ومعاد شمارا اصلاح کند انتہی ومن الناس من یتخذ یعنے جماعت ہستند کہ
بر آخود میگیرند از راه کمال ضلالت در آمده و از حد آدمیت بر آمده من دون الله
یعنے سوای خدا که منعم حقیقی ومحبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی
ہمتایان خدا حال آنکہ اینقدر دلائل ظاہره منع میکنند از آنکہ غیر او برابر او تواند شد
اگرچه یک کس باشد چه جای اینہمه انبوه خدایان انتہی بالجمله خطای صاحب تقویۃ الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بمخالفت تفاسیر دوم آنکہ ہمین مضمون در دیگر
آیات کثیره بی لفظ من دون موجود االه مع الله بل هم قوم یعدلون فقالوا
آلهتنا خیر ام هو فاضرب لک الاجل لا سیوم آنکہ تفسیر آیۃ اخیره و امثال
او غلطی تقویۃ الایمان ثابت میشود چه لفظ من دون واندادرهردو موجود اگر مراد
بمن دون الله آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح وتہافت قبیح لازم می آید
سبحانه وتعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیه بخدیه اینکہ محبوبیت وشفاعت خواص
بندگان وتفویض امور تدبیر وتصرف بایشان که باتفاق شرایع ثابت مشرکین
بخیال آن امور از راه غلط فہمی آن اشخاص را الٰہ اعتقاد نمودند ودر الوہیت
برابر خدا ساختند ونفہمیدند که این امور موجب الوہیت نیستند نجدیه از جہل
آن امور منکر گردیده بمخالف شرایع خود را ملوم ومطعون ساختند شاه ولی الله
در حجۃ الله نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوۃ واتبعوا الشہوات
فتمسکوا بالالفاظ المستعملۃ المتشبہۃ علی غیر محلہا کما حملوا المحبوبیۃ والشفاعۃ
التی اثبتہا الله تعالی فی قاطبۃ الشرائع لخواص البشر علی غیر محلہما
وکما حملوا مصدر خوارق العوائد والاشراقات علی انتقال العلم والتسخیر
الاختصاص الی هذا الذی یری فیه والحق ان ذلک کله یرجع الی قوی
ناسوتیۃ او روحانیۃ تعد للنزول التدبیر الالہی علی وجه ولیس من

۷۴

دعاء المقربین من الناس فذلک قولهم فیما ...

اعمال اعتباری ندارد یعنی ادا کننده این افعال بے اعتقاد و اقرار موحد نیست

علی هذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت ہست در الوہیت و اقرار شرط ہست و سجده

و طواف و نذر و قرابین وغیره از فروع و عوارض که بی اینهمه شرک موجود و

بے اعتقاد الوہیت این اعمال و افعال اعتباری ندارد یعنی مرتکب این افعال

بے اعتقاد و اقرار مشرک نیست مشرکین عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم اصنام

را الا اعتقاد میکردند و اقرار مینمودند و همین بود شرک شان که برای رد آن

قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل شیء نمیدانستند صرف

صفت الوہیت ثابت میکردند از راه غلط فهمی یعنی الله تعالی را بر خود قیاس

کرده که یک بادشاه خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا و اعوان کردن نمیتواند

باین جهت الله را شرکا را و قرار دادند عزی برای عزت دادن و دو برای

دوستی گرداندن یعوق برای حفظ از دشمنان وغیر ذالک و غلطی شان این

بود که خاص را عام نمودند یعنی صفت الوہیت را که خاص بالله ہست عام

فهمیدند و نجدیه هم از راه غلطی عام را خاص فهمیدند یعنی تصرف انبیاء و اولیا را

که عام ہست و شامل به تصرف خدا و تاثیر قدسی یعنی با سباب ظاهری تعلق ندارد

و در خویش و بادشاهان نیافته در وهم افتادند که این گونه تصرف خاص بخدا ہست

کسیکه اینچنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد هر دو فرقه یعنی

مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فهمی برابر اند و سبب غلطی هر دو فریق قیاس

غائب ہست بر شاهد چنانکه شرک واجب الاحتراز ہست حکم شرک هم بر خلاف شرع

واجب الاجتناب این قرن شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمهور جماعت بعضی

آیات را که لفظ من دون الله در آن یافتند دون را با دون تعبیر نموده چنان

قرار دادند که مشرکین آن عهد اصنام را الا اعتقاد نمیکردند بلکه شرک شان همین

الملاء منهم ان امشوا واصبروا علی الہتکم ان هذا الشیئ یراد الحاصل
از انچہ ذکر کردیم بخوبی ثابت کہ شرعا معتبر در توحید و شرک ہمان صفت الوہیت ست
و بس کہ آن صفت در غیر ذات واحد حق ہیچ یافتہ نمیشود نہ بالذات و نہ بعطای
او تعالی شانہ نہ کامل و نہ ناقص و بہمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیدہ کہ مستلزم
تعمیم صفت خاص ست بخلاف سائر صفات و افعال او تعالی کہ مخلوقات خود را
ہم علی تفاوت المراتب دران چیزہا شرکت عطا فرمودہ ست فجعلناہ سمیعا
بصیرا وجعلنا من الماء کل شیئ حی ھو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلھا تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء اللہ لا
یکلف اللہ نفسا الا وسعھا ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیہ ثبوتیہ
کہ عبارت ہست از حیات و علم و سمع و بصر و کلام و مشیت و قدرت و ارادہ
واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و ہمچنان در صفات
اضافیہ و افعال کہ ناشی از صفات ذاتیہ اند و متعلق بآن مثل تصرف بقدرت
و غیب دانی بعلم و امثال ذلک چراکہ این چیزہا بمخلوق ہم عطا گردیدہ و صفت
منشاء شرک اصلا و مطلقاً قابل عطا نیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص
ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکہ خدا تعالی راست یعنی حیاتیکہ خدا
تعالی راست آنچنان حیات و قدرتیکہ خدا تعالی راست آنچنان قدرت و علم و سمع
و بصر آنچنانکہ خدا تعالی راست و تصرف آنچنان کہ خدا تعالی راست برای دیگرے
ثابت کردن ہم مدار شرک شدن نمیتواند چہ بنص قرآن و سنت ثابت کہ مشرکین
اصنام خود را این چنین اعتقاد نداشتند و مشرک بودند پس ثابت شد کہ شرک
شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکہ مدار او برالوہیت غیر آنہا و آن صفت
الوہیت است کہ از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیہ ہم

کیا مر وسیحی و نیز فصل کہ بر آئے این قسم عقد نمو وند ذکر نمو وند دران آیات و احادیث
کہ دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدائے عزوجل و این بحث دیگر ست کلام در
شرک ست و نیست دران آیات و احادیث کہ این صفت معتبر ست در شرک و
نیست محصل آن مگر ہمینکہ علم غیب خاصہ خدا ہست و بس پس ہر کہ غیب خاصہ خدا را
برائے مخلوقے ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع ست نہ آنکہ شرک گردد
چہ ہر بطلان و مخالفت شرع شرک نیست و عادت امت شیطان ست کہ یک لفظ از
یکجا گرفتہ ہیچ خیال اطراف و جوانب نمو دہ و بر اصول دین نظر نہ انداختہ زبان درازیہا
میکنند ہمچنان درین بحث ہم بعمل آوردہ اند حال اینست کہ درین آیات تخصیص علم
غیب ست بخدای عزوجل و در آیہ کریمہ لا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی
من رسول استثنا ہم موجود اگر غیب مدار شرک میبود اظہار دیگرے بر و امکان
نداشت جمہور مفسرین و اکابر دین تطبیق نمودہ اند بتفریق غیب کہ غیب خاصہ خدا
غیب مطلق ست و غیب عطا کردہ غیب اضافی ست غیب کہ خاص بخدای عزوجل
ست غیب مطلق ست یعنے آنچہ نسبت بہمہ مخلوقات غائب ست نہ غیب اضافی
یعنے آنچہ غائب ست از ملک و شاہد ست نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
مثل عالم برزخ و بہشت و دوزخ و سائر آنچہ متعلق ست بملکوت پس اطلاع
فرد بشری بر تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد
نوع خود بلکہ بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکہ بلحاظی دی در تفسیر و دیگر ائمہ ہم
تصریح نمودہ اند کہ اطلاع بر تمام لوح محفوظ ہم غیب مطلق کہ خاص بخداست نیست
و بہ اخبار صحیحہ بر حضرت اسرافیل ثابت و برای بعض اولیاء اللہ ہم بتواتر منقول
نمی بینید در قرآن و علم آدم الاسماء کلہا و آنچہ نوشتہ من زعم
ان ارواح الانبیاء و الاولیاء حاضرۃ و ناظرۃ صار مشرکا

عرضت علی اعمال امتی حسنها وسیئها فوجدت فی محاسن اعمالها الاذی یماط عن الطریق ووجدت فی مساوی اعمالها النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن

لا شك ان ما نقولوا ابتداع
قبيح فى الدين واختراع
فيضح مخالف لاجماع المسلمين
حاصله ان ما حدث بعد
الازمنة الثلثة المشهود
لها بالخير مردود عندنا ضلالة
لم يتوقع فيها الخير وما
حدث فى احدها منها
فهو ليس ببدعة وكلا
الامرين باطلان قطعا
فان اكثر البدع المقطوع
بقبحها بل كلها اصول
فى القبح والسوء فلم
يتصور ابتع واسوء منها
انما حدثت فى هذه الازمنة
الثلثة اما البدع الاعتقادية
التى هى الكل افراد البدع

مراد صحیح اند و بمشتق آرزو داشتن خیال خام است این است کلام اجمالی در مسئله نفی العلم و همچنان از جملهٔ افعال خدای عز و جل تصرف را مدار شرک قرار داد و سوای آنچه در ردان مذکور شد یک نکته دیگر یافتنی است که اهم مباحث قرآن مجید در شرک است و در هیچ جا هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن بشنید هیچ جا هم این لفظ در آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک مجازی و همچنان و تقسیم باقیین بر افعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده و بهو کمانا ترسی و اصل مسئله افعال را باید داشت که بمجال کثیره کار خواهد آمد و آن اینکه نسبت بافعالیکه اختصاص مع الطلب وارد گردیده یعنی آن افعال را از بندگان خاص بهر خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگرے باعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود و قید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضے صفات و افعال خاص اند برای خدا اگر طلب نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص حکم بخدا از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حاکم بگوئید و دیگرے را نگوئید که خصوصیت طلب بلی منع طلب از غیر مفہوم باشد و مثل ایاک نستعین خصوصیت استعانت بالله تعالی ازان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص از من طلب مدد کنید و از دیگرے نکنید که خصوصیت طلب یا منع از غیر مفہوم باشد انتهی ترجمة المقدمه عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف میکنند بدعت را آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تجدید زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمیکنند یعنی هر چه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت حرام و کفر است نیک باشد یا بد بعضے ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علمای مصری گو

السيئة فالخوارج والنواصب
والشيعة بانواعها
والقدرية والجبرية والمعتزلة
التفضيلية والاسماعيلية
وكذا القدرية والاعتزالية
وخلق القران
وغيرها كلها حدثت فى
هذه الازمنة الثلثة
التى البدع العملية
انما حدث منها فاكثر
فيها ما حدث فى احد منها
الازمنة الثلثة

او اوسطها او آخرها ورد ايضا من سن فى الاسلام سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من
عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيما
الخير انتهى خلاصه لمعه مكيه در رد بدعت نجديه دريجا نقل ميكنم وبعد فهذه رسالة
فى تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستفدين لرد الدجالين
المبتدعين الملحدين فى الدين وهم الذين روى مسلم فى صحيحه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون فى آخر الزمان دجالون
كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل لانهم
فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عدم
سمعهم وسماع آبائهم لصفواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم
فى النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
فنقول قال الشيخ امام العلامة محي الدين ابو ذكريا يحيى بن شرف
النووى فى تهذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
فى الشرع هى احداث ما لم يكن فى عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهى منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته
وتمكنه فى انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله فى آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة
ومكروهة ومباحة قال والطريق فى ذلك ان تعرض البدعة على
قواعد الشريعة فان دخلت فى قواعد الايجاب فهى واجبة او فى

قواعد التحريم فهى محرمة او الندب فمندوبة او المكروه فمكروهة او المباح فمباحة
وللبدع الواجبة امثلة منها الاشتغال بعلم النحو الذى يفهم به كلام الله
وكلام رسوله وذلك واجب فان حفظ الشريعة واجب ولا يتأتى حفظها الا بذلك وما لا يتم
الواجب الا به فهو واجب الثانى حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث
تدوين اصول الفقه الرابع الكلام فى الجرح والتعديل لتمييز الصحيح من السقيم
وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية فيما زاد على القدر المتعين
ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرناه وللبدع المحرمة امثلة منها مذاهب القدرية والجبرية
والمرجئة والمجسمة والرد على هؤلاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط
والمدارس وكل احسان لم يعهد فى العصر الاول ومنها التراويح والكلام فى دقائق التصوف
وفى الجدل ومنها جمع المحافل للاستدلال فى المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى

٧٩

وللبدع المکروهة امثلة کزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في اللذيذ من الماکل والمشارب والملابس والمساکن ولبس الطيالسة وتوسيع الاکمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المکروهة ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلی الله عليه وسلم فما بعده وذلك کالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر کلامه وروی البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من الخير لاخلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تکن واذا کانت ليس فيها رد لما مضی هذا آخر کلام الشافعي انتهی عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح الاربعين للامام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث ای انشاء واخترع من قبل نفسه في امرنا ای شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم واستمر العمل به ومن ثمه جاء في رواية ديننا او المراد الحکم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شیء من قواعده وادلة العامة فهو رد اسے مردود علی فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء کانت منافاته لما ذکر لعدم شیء في عينه بالکلية کنذر القيام وعدم الاستظلال ومن ثم ابطل صلی الله عليه وسلم نذر ذلك والاخلال بشرط او رکنه عبادة کان او عقدا فلا ينقل لذلك مطلقا علی الاصح من خلاف فيه

لامر خارج وجهته بعض سامحو کذبا والبيع مع نحو نجش وغيره مما نهی ثم مع اقترانه کبيرة والصوم والذبح لغصوب او فيه او الحج بمال حرام ممنها انه کالصلوة بثوب مغصوب دون الوضوء او الارکابه المشروع فيه في نحو الصلوة للعلماء او الزيادة علی الاول او الاول وعلی رای ضعيف في الجميع والاصح ان الصحة فان النهي في هذه الامر خارج بخلاف الذات فانه يبطلها کذبح المحرم الصيد ولبسه الخف بالاعتداد فلا يمسح عليه وجماع

۸۰

التحلل قبل الحاج والصائم ويه ذالك بات اما ما لا ينافي ذلك بان شهد له شيء من ادلة الشرع او قواعده فليس برد علی فاعله بل هو مقبول منه وذلك کبناء الربط والمدارس وسائر انواع البر الجميل وسائر الاشغال التي تحمد في الشرع فانه موافق لما جاءت به الشريعة من اصطناع المعروف والمعاونة علی البر والتقوی ونفع الجميع العلم وانا فيه الشرعية فيها لقواعدها فنيهاد علی اختلاف وتقسيم التفريعات ونشر خصص الشرعيات ببيان حکمه يماالمقع

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاج اليه من الحساب وغيره من العلوم
الآلية وككتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله مثاب عليه صح وصح و
من ثم استحبه كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت رض
في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله انه الحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لها معنى بل موافقة له لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بموته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

الحسنة تتفق على ندبها وهي
ما وافق شيئا مما مر ولم يلزم
من فعله محذور شرعي و
منها ما هو فرض كفاية كتصنيف
العلوم ونحوها مما مر قال
الامام ابو شامة شيخ المصنف رحمه ومن
احسن ما ابتدع في زماننا
ما يفعل كل عام في اليوم
الموافق ليوم مولده صلعم
من الصدقات والمعروف
واظهار الزينة والسرور
فان ذلك مع ما فيه من
الاحسان الى الفقراء مشعر
بمحبته صلى الله عليه وسلم
وتعظيمه وجلالته في قلب
فاعله وشكر الله على
ما من به من ايجاد رسوله
الذي ارسله رحمة للعالمين

81

وان البدعة السيئة وهي ما
خالف شيئا من ذلك صريحا
او التزاما قد تنتهي الى ما
يوجب التحريم تارة والكراهة
اخرى والى ما يظن انه طاعة
وقربة الى آخر ما قال وقال
في شرح قوله وفي رواية
لمسلم من عمل عملا
ليس عليه امرنا الخ
تحكما واجتهادا وغيره
مما مر ومنه ترضى رسول
الله صلى الله عليه وسلم
باخذ خالد اللواء في غزوة
مؤتة مع عدم امره به
ومدحهم على ذلك لانه
من المصالح العامة وهي

لاتتوقف على امر بها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم يأخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والا فهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشرع يعتر
يختل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لايجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لادواء لها ولاخلاص منها ويرشد الى هذا التعقيب
فذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلى
فحسن رضي الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في تلك الازمنة القريبة

من زمن من الصحابة اما في زماننا فقال بعض ائمتنا لايجوز تقليد غير الائمة الاربعة الامام الشافعي والامام مالك والامام ابي حنيفة والامام احمد رضي الله عنهم لان هؤلاء قد عرفت قواعد مذاهبهم واستقرت احكامها وخدمها تابعوهم وحرروها فرعا فرعا وحكما حكما فقل ان يوجد فرع الا وهو منصوص لهم اجمالا او تفصيلا بخلاف غيرهم فان مذاهبهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا يعرف لها قواعد يخرج احكامها عليها فلم يجز تقليدهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون مشروطا بشرط اخر وكلوها الى فهمهم من قواعدهم فقدت الثقة بما لم يحفظ عنهم من ...

عليها بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان ...

٨٢

وقد يختلف العلماء في ذلك فيجعله بعضهم مكروها وبعضهم سنة وكذا المصافحة عقب الصبح والعصر على ما قاله ابن عبد السلام لكن في المنهج ...

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد
الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل
في الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف
محدث له اصل في الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن
اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثم قال عمر رض في التراويح
نعمت البدعة هي فليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القرآن
باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء
الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة
منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل
عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال
بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف
والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل
وتمييز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد
على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين
لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يتاتى
حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة
احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام
في دقائق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية
ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة المساجد وتزويق المصاحف
ومن المباح التوسع في لذيذ الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

من بعد ذکر نموده عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم
که مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفیر و جماعه کثیر ائمه اعلام و هداة اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی و ابن جرزی و ابن کثیر و ابن دحیه و ابو شامه شیخ نووی و
ابن جوزی و ابن ظفر بل و ابن فضل و شیخ ابی عبد اللہ بن محمد بن النعمان و جمال الدین
عجمی و یوسف الحجار و یوسف ابن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابا موسی الزرهونی
و ابن البطاح و مخلص کتانی و ظهیر الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی
و نصیر الدین بن عمر و غیرهم که هر یک ازان کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و
مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کرده اند حسن آن بدلائل تفصیلیه و کسیکه
کلام کرده دران کلامش را رد نموده اند و این ما جرا به تفصیل در رد و استحقاقیات بیان
نموده ایم و درینجا بخوف تطویل اعاده نمودیم بعد نقل سیرت شامی نوشته و بعد
ذلک فنقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هی فی امور الدین والتشریع
والمحدث فی امور الدنیا لیس بدعة و ان البدعة منقسمة الی حسنة وقبیحة
فمنها واجبة ومنها محرمة ومنها مندوبة ومنها مکروهة ومنها مباحة
والمحدث من الدینیات ان خالف الکتاب والسنة او الاجماع او الاثر
فهی ضلالة ورد وان لم یخالفها فلیس برد وما کان منها خیرا فهی بدعة محمودة
وان البدعة الحسنة متفق علی ندبها فما اخترع سیئة عدة ما ننا من اطلاق البدعة
الضالة علی کل محدث فی امور الدنیا والدین وقصرها فی القبیحة فمنشاء الجهل
والاعجاب برائه والاجتراء علی اللہ ورسوله شاه عبد العزیز در فتوے جواز
عرس نوشته اند دوم آنکه بهیئت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام اللہ
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانه پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم و خلفاے راشدین نبود اگر کسے این طور بکند

در احیاء العلوم نوشته الادب
الخامس موافقة القوم فی القیام
اذا قام واحد منهم فی وجد
صادق من غیر ریاء وتکلف
او قام باختیار من غیر اظهار
وجد وقام له الجماعة فلا بد
من الموافقة فذلک من ادب
الصحبة وکذلک ان جرت عادة
طائفة بتحیة العمامة علی موافقة
صاحب الوجد اذا سقطت
عمامته او خلع الثیاب اذا سقط
عنه ثوبه بالتجرد فالموافقة
فی هذه الامور من حسن
الصحبة والعشرة اذ المخالفة
موحشة ولکل قوم رسم ولا
بد من مخالفة الناس باخلاقهم
کما ورد فی الخبر لا سیما اذا
کانت اخلاقا فیها حسن العشرة
والمجاملة وتطییب القلب بالمساعدة وقول
القائل ان ذلک بدعة لم یکن فی الصحابة فلیس
کل ما یحکم باباحته منقولا عن الصحابة وانما المحذور بدعة تراغم سنة مأثورة
ولم ینقل النهی عن شیء من هذا فانا فی القیام عند الدخول

ترا و انتهی امام غزالی علیه الرحمة
و طعام برے مباح است و بدعة حسنه
از زمان است پس ابدا و رد عادت
لما صبایم فتوی درین باب نوشته اند
مشهور و انتهی مولوی رفیع الدین
بلکه فائده احیا و اموات را حاصل
باک نیست زیرا که درین قسم فتح خیر است

لهذ

للداخل لم یکن من عادة العرب بل کانت الصحابة لا یقومون لرسول اللّٰہ صلی
اللّٰہ علیہ وسلم فی بعض الاحوال کما رواہ انس رضی اللّٰہ عنہ ولکن اذا لم
یثبت فیہ نہی عام فلا نری فیہ باسا فی البلاد التی جرت بہ العادة فیھا
باکرام الداخل بالقیام فان القصد منہ الاحترام والاکرام وتطییب القلب
بہ وکذلک سائر انواع المساعدة اذا قصد بہا طیبة القلب واصطلح علیہا
جماعة فلا باس بمساعدتہم علیہا بل الاحسن المساعدة الا فی ما ورد
فیہ نہی لا یقبل التاویل عقیدہ سیوم فعل مباح بلکہ حسن وسائر امور خیر
از مداومت وملازمت وتخصیص زمانی ومکانی حرام وکفر میگردد واین مدعا را
بہ بیانات گوناگون وہذیانات بوقلمون جلوہ نمایش میدہند کہ در رد اسحاقیات
ازالہ ہمہ شبہات نمودہ ایم ودرینجا مختصر اچیزے ذکر میکنم در صحیح مسلم از عائشہ
صدیقہ رضی مرویست احب الاعمال الی اللّٰہ ادومہا وان قل ودر صحیح بخاری از
مسروق مرویست ای الاعمال احب الی اللّٰہ قالت الدائم وہم در صحیحین
از عبد اللّٰہ بن عمرو بن العاص رضی مرویست قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم
یا عبد اللّٰہ لا تکن مثل فلان انہ کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل ودر
صحیح مسلم از عمر رضی مرویست قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم من نام
عن حزبہ او شیئ منہ فقرأہ ما بین صلوة الفجر والظہر کتب لہ کانما قرءہ
من اللیل ودر حصن حصین نوشتہ وینبغی من کان لہ ورد فی وقت من لیل
او نہار او عقب صلوة او غیر ذلک ففاتہ ان یتدارکہ ویاتی بہ اذا امکنہ
ولا یہملہ لیعتاد الملازمة ولا یتساہل فی قضائہ صاحب لمعہ در رد قول کسے
سجدیہ الفعل المباح بتقیید الزمان والمکان وغیرہما یصیر حراما وکذا بل
الفعل المندوب الحسن ایضا نوشتہ ذلک بہتان وکذب وافتراء علی

فی صحیح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول اللہ صلعم المدینۃ فوجد
الیہود یصومون صوم عاشورا فسئلوا عن ذلک وقالوا ھذا الیوم الذی
اظہر اللہ فیہ موسی علیہ السلام وبنی اسرائیل علی فرعون فنحن نصومہ
تعظیما لہ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم نحن اولی بموسی منکم فامر بصومہ
وعن ابی موسی قال کان اھل خیبر یصومون صوم عاشورا ویتخذونہ عیدا
ویلبسون نسائھم فیہ حلیہم وشارتھم فقال رسول اللہ صلعم
فصوموہ انتم ومنہا استدلالہم بحدیث مدح رسول اللہ صلعم
بلالا وسمعہ خشف نعلیہ بین یدیہ فی الجنۃ علی صلوتہ رکعتین بعد
کل وضوء مع انہ لم یاخذہ عنہ صلعم نصا بل استنباطا من الامر
بمطلق الصلوۃ والحدیث فی صحیح مسلم ومنہا استدلالہم بالسوال
عن تخصیص الصوم بالاثنین عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واجابتہ
صلعم ببیان شرفہ بولادتہ والانزال علیہ فیہ والحدیث فی صحیح
مسلم عن ابی قتادۃ قال النووی فی شرحہ وفی الحدیث دلیل علی
ان الزمان ایضا یتشرف بما یقع فیہ کالمکان ومنہا حکمہم باباحۃ
تقیید المصافحۃ بعد العصر والصبح لمن یکون معہ فی الصلوۃ ومنہا حکمہم
بان کونہ خصصہما ببعض الاحوال وفرط فی اکثرہا لا یخرج ذلک عن
کونہا مشروعۃ ومنہا حکمہم بان البدع الحسنۃ متفق علی جواز فعلہا
والاستحباب بہا رجاء الثواب لمن حسنت نیتہ فیہا ومنہا اتفاقہم علی
تملیح تخصیص یوم مولدہ صلعم فی کل سنۃ بالبر والاحسان والرد علی
من تکلم فیہ وما ھو الا اتخاذ نذر ومنہا نذر رجل علی عہد رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الخ بوانۃ وقولہ صلعم اوف بنذرک

٨٦

دخول الحسن ای کون الذبح
للہ تعالی قربۃ رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم کما ھو
مذھب جماعۃ واستحسن
بعض الائمۃ من الصحابۃ
والتابعین وتبع التابعین
ولم یحرم بنفس التفضیل
بالزمان مع انہ تفضیل

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه اثبات الظهور آمده رفته رفته شیوع یافته در حق آنچه که صاحب در مختار و صاحب قنیه و دیگر فقها تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت آن را بصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا عبدالله گجراتی که از اعاظم علما و صلحاے وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق است در وصیت نامه خود نوشته است تقییدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات و تعینات در مقررات بفاتحه هاے و نیازهاے بزرگان از اتفاقات و رسوم صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیاے عظام است کسانیکه بکمال ظاهری و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند بلکه بعضے از تراکیب کذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور و برین چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشه اصحاب کهف وغیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات است در رقی که این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقے نیست میان آن و این در ظهور برکات و آثار درین تخصیصات از یقینیات است مثل سائر تجربیات انتهی کلامه ففقیر میگوید در تفسیر عزیزی در خواص سوره بقره نوشته است که از خواص مجربه این سوره آنست که در هنگام برآمدن آبله اطفال که از ان چیچک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در ان سال چیچک نبرآید و اگر برآید سهل و آسان گردد و آسیبی باو نرسد لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن و تقسیم یا نیم یا پنج باشکر و خیرات بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری

٨٧

المصاب بالعين من خلف صبة واحدة فبرء باذن الله تعالى و ثمود آ
بعد نقل این عبارت نوشته وهذا المعنى مما لا يمكن تعليله ومعرفة
وجهه من جهة العقل فلا يرد لكونه لا يعقل معناه وقال ابن العربي
ان توقف فيه متشرع قلنا الله ورسوله اعلم وقد عضدته
التجربة وصدقته المعاينة ومتفلسف فالرد عليه اظهر لان عنده ان
الادوية تفعل بقواها وقد تفعل بمعنى لا يدرك ويسمون ما هذا
سبيله الخواص وهم در مواهب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن
عفان رض راى صبيا مليحا فقال دسموا نونته لئلا يصيبه العين

عقیدهٔ چهارم اصل در اشیا حرمت ست یعنی هرچه از شارع منقول
نیست حرام است و نسبت میکنند بکتب فقه و اصول بی آنکه بغور کلام رسند ملخص
بحث در اصل اشیا آنست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم
پس اشیائیکه حسن و قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور
و مکروه و مباح قبل الشرع و بعد الشرع بی مداخلت شارع و چیزیکه علت حسن و
قبح آن بعقل معلوم نگردد معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت
آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است
سیوم توقف و این اباحت را اباحت اصلیه و اباحت حقیقیه گویند که اشعریه و
ماتریدیه از آن منکر که نزد ایشان قبل شرع حکم نیست و همچنینکه در اهل سنت
است که اصل در اشیا اباحت است و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه ست با خطر که
مذهب غیر ایشانست نسبت بزمان فترت است و این اباحت غیر اباحت معتزله
است که حکم نیست نزد اهل سنت و معنیش اینکه معامله کرده میشود با جمیع افعال
معامله مباح یعنی ماخوذ نمیشود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند

نو تردد في اصول الشافعية
والاشاعرة على التنزل اى
مذهب المعتزلة لم تثبت ان
للعقل حكما بالحسن والقبح
والافعال قبل البعثة لا
يوصف عندهم بشيء من
الاحكام الحاصل ترکیب
اصول بحثها در غایت طول است

آن اباحۃ اصلیہ شرعیہ ست ونیست دران اختلاف کسے از معتمدین اصولیین اہل
سنت قال صاحب المسلم الاباحۃ حکم شرعی لانہ خطاب الشرع بالتخییر والاباحۃ
الاصلیۃ نوع منہ لان کل ما عدم فیہ المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ
فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فہی لا یکون الا بعد الشرع خلافا
لبعض المعتزلۃ وقال مولانا بحر العلوم فی شرحہ ای عدم المدرک الشرعی لہما مدرک
شرعی لحکم الشرع بالتخییر والاباحۃ الاصلیۃ لا تکون الا فی موضع عدم المدرک
الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل بحکم بخصوصہ اصلا فالاباحۃ الاصلیۃ فیہا
حکم بالتخییر فہی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلۃ فانہم یقولون بالاباحۃ
وغیرہا من الاحکام قبل الشرع ودر شرح مختصر الاصول نوشتہ الاباحۃ حکم شرعی
خلافا لبعض المعتزلۃ فانہم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعلہ وترکہ وذلک
ثابت قبل الشرع وبعدہ ونحن ننکر ان ذلک اباحۃ شرعیۃ بل الاباحۃ خطاب
الشارع بذلک فافہم قاضی زاجان درحاشیۂ آن نوشتہ قولہ خلافا لبعض
المعتزلۃ ہم الذین قالوا الافعال الاختیاریۃ التی لا یدرک العقل اشتمالہا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہا عنہما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ
لانہ تعالی خلق العبد وما ینتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحتہ لہ دفعا للعبث و
حاصل النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ہل ہو عدم الحرج فی
فعلہ وترکہ او حکم الشارع بذلک والتحقیق ان ما لا یدرک العقل اشتمالہا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنہما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ
صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ہؤلاء البعض من جہۃ ان الاباحۃ فی
عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وہذا کذلک وعند الجمہور
ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض فلا تضیعوہا وحرم حرمات فلا تنتہکوہا وحد حدودا فلا تعتدوہا وسکت عن اشیاء

فصول البدایع للشمس
ان الترك بمعنی عدم الفعل
لا یصح طلبه اما لانه غیر
مقدور واما لانه لو کان
مطلوبا یترتب علیه الثواب
فیکون کل مکلف مثابا
باعتبار عدم فعل المنہیات
التی لا تحصی ولا قائل به
والمطلوب الفعل کفا کان
او غیره اسمی وصحح الاصولیون
بان الترك فی ترك المنهی عنه
ایضا لیس بمعنی عدم الفعل
لانه لیس داخلا تحت القدرة
العبد کما فی التحریر وغیره بل
المراد به الکف وهو ان تنهی
النفس الیه قادرا علی فعله
فیکف نفسه خوفا من ربه

انتهی کلام المصری

می نویسد وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله وشرعه لا بهوی النفس
وکتب فقه کہ ازین حکم مالامال اند در شرح وقایہ در شرح قول ماتن مالیس بحدث
لیس بنجس می نویسد لا حکم بحرمة المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله وهی الحل و
یلزم منه الطهارة در ہدایہ در فصل صدا نوشته ان الاباحة اصل در باب الغنایم
فبقی اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چہل وششم نوشته
امریکہ منقول از آنحضرت صلعم وصحابہ رض نباشد غیر مشروع است چنانچہ صاحب
ہدایہ چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم وصحابہ رض دلیل گرفته است منها فی کتاب
الصلوٰة فی فصل الاوقات التی تکره فیها الصلوٰة قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر
باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوٰة
ومنها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام
لم یفعل مع حرصه علی الصلوٰة ومدعاے صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقہ
ندارد وجہ عدم نقل چیزے دیگر ونقل عدم چیزے دیگر عینی در حاشیہ ہدایہ می نویسد
هذا مبنی علی معرفة الحدیث الذی فیه عدم زیادة النبی علیه السلام علی
رکعتی الفجر ولذا قال الاکمل ان الترك مع حرصه علیه السلام علی احراز
فضیلته التنفل دلیل الکراهة واین بحث در تصحیح مائة المسائل بتفصیل ذکر کردہ ایم
من شاء فلیرجع الیه ظاهرا ماخذ این عقیده کلام ظاہریست مصری در شرح
مسند در بحث تلفظ بہ نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیرہ از حنفیہ وشافعیہ نوشته
اما انکار الملاحدة الظاهریة واستدلالهم بان المتابعة کما یجب فی الفعل
مطلقا یجب فی الترك ایضا فمن بادر علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه
وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الحجة من غیر تفاوت باتفاق الامة
فمن جهلهم باصول الدین فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه فی

ميتوان گفت وقرار دادن عقیده حدیث من تشبه بقوم فهو منهم که ابو داؤد روایت کرده است به اسناد ضعیف ...

بنویسد المختار عندنا الاباحة وصاحب تلویح هم ور ان بحث مینویسد الاصل فی
الاشیاء الاباحة واضح باد که متابعت در امر هم تفصیلی دارد شاه ولی الله در حجة البالغه
نوشته ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم علی قسمین احدهما ما سبیله سبیل تبلیغ
الرسالة منه قوله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا وثانیهما
ما لیس من باب تبلیغ الرسالة ومنه قوله صلی الله علیه وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به
واذا امرتکم بشیء من رائی فانما انا بشر وقوله صلعم فی قصة تابیر النخل انی انما ظننت
ظنا ولا تؤاخذونی بالظن ولکن اذا حدثتکم عن الله شیئا فخذوا به فانی
لم اکذب علی الله فمنه الطب ومنه باب قوله صلی الله علیه وسلم علیکم بالادهم
الاقرح ومستنده التجربة ومنه ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی سبیل العادة
دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنه ما ذکره کما کان یذکر قومه
کحدیث ام زرع ومنه ما قصد به مصلحة جزئیة یومئذ ولیس من الامور اللازمة
لجمیع الامة ومنه حکم وقضاء خاص اینست بخص عبارة حجة البالغه وهم در ان
کتاب نوشته من اسباب التحریف التعمق وحقیقته ان یامر الشارع بامر وینهی
عن شیء فیسمعه من امته فیفهمه حسب ما یلیق بذهنه فیعدی الحکم الی ما
یشاکل الشیء بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة او الی اجزاء الشیء
ومظانه ودواعیه وکلما اشتبه علیه الامر لتعارض الروایات التزم الاشد
ویجعله واجبا ویحمل کل ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی العبادة والحق
انه فعل اشیاء علی العادة فیظن ان الامر والنهی اشتملا هذه الامور فیجهر
بان الله تعالی امر بکذا ونهی عن کذا الی آخر ما قال وکشف رسول الله صلی الله
علیه وسلم عن فساد هذه المقالة وبین انه تحریف عقیدهٔ تحریم تشبه مطلقا
مستلزم مساوات است و برین عقیده فروع کثیره در باره تکفیر و تحریج نموده اند و

فی زمانهم العلماء وهو من
تشبه بالصلحاء کما یکره من
اتباعهم یکره التشبه بالفساق و
من تشبه بالفسقة ومن وضع علیه علامة
یحفظ ومن وان ام تحقیق
الشرف اکرم وان الشرع یحمل
شرفه وهذا انما یحصل بالتشبه
بمن تشبه باهل الله

بشیء من امور القوم یرجب
ذلک له الفرب منهم
معتقد معه کل خیر حاصل
ببعض ابناء الدنیا الی
النفس الی یرید للخرقة فقال
اذهب الی السمرقندی
یکلمک فی معناها ثم

فیسلک مسلکهم فیحصل
ویحفظ احوالهم و سیرهم
بالقوم ویرتقی بهم
فمن یلبس الخرقة تحقق بالتشبه
الیه اذا سمع ذلک
للرجل للتوجه
علیه الفقر الی وقال
لا عاینتها
لم تحققها وما علیه من

الی شیئ من احوالهم انتهی و هذا کله فی المتشبه بهم فی السیرة واما المتشبه
بهم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلک هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم و
عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن حذیفة باسناد حسن انتهی ملا علی قاری
در شرح فقه اکبر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفرة واهل البدعة المنکرة
فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کان من
الافعال اهل السنة او من افعال الکفرة واهل البدعة فالمدار علی الشعار
حسکفی در خزائن الاسرار نوشته ان التشبه بهم لا یکره فی کل شیئ بل فی
المذموم وفیما یقصد به التشبه کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه
ان الصفا والمروة من شعائر الله مسطور است صفا و مروه را از شعائر الله
بودن محض ببرکت صبر حضرت هاجره حاصل گشته که معیت خاصه حضرت جل و علا
در میان همین دو کوه با شکوه در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
واین دو کوه را صفا بسبب آنکه جاهلان مکه اساف و نائله را برانها نهاده پرستش
میکردند از شعائر الله بودن معزول و ساقط نگشته و اگر یهود و نصاری بر شما
طعن نمایند و بگویند که شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات
می نمائید و مشابهت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
ملتها و ادیانست پس ازین طعن ایشان پروا مکنید و تنگدل نشوید زیرا که معامله
با خدا است و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه تعظیم بتان و حج و عمره
بلا شبه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی و هر که
بقصد طاعت بجا آرد کارے نیک را فان الله شاکر علیم یعنی بتحقیق خدا
تعالے قدر دان است عمل او را رایگان نمیکند گو بظاهر مشابهت با کفار پیدا
شده باشد مانند روزه روز عاشورا زیرا که او تعالی علیم یعنی داناست

رد اصولے توان برد بدان برد فروع واکثرے از جزئیات کہ صراحۃ ہم بہ بیان
آمدند و حال مابقی ہم از انچہ مذکور شد سہل الحصول اما تنبیہ بر بعض امور ضرور بود
واضح باد کہ از عمدہ معتقدات فاسدہ و مبتدعات کاسدہ گویا کہ مابہ الامتیاز
این طایفہ از اہل سنت وجماعت است مسئلہ استعانت است از ارواح انبیا و اولیا
کہ شرک دانند و دلیل شان آیہ ایاک نستعین کہ بسبب تقدیم مفعول افادہ حصر
میدہد و احادیث باب صبر و توکل و بفضلہ تعالے این بحث را در رد اسحقیات
بخوب ترین وجہ تحقیق نمودہ ایم درینجا بنقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود
واضح باد کہ فصل مقوم این طایفہ توہین وتحقیر مقربین حضرت ارحم الراحمین است
و درین مقام بتوسعہ کلام عامہ مکارم آن کرام علیہم التحیۃ والسلام نقل میکنم
گویا مسئلہ استعانت خصوصیت نداشتہ باشد کہ موید و معین مدعا ہیچ موضع
ضلال و غوایت آن شقیاست مقولہ اول در تفسیر عزیزے در دیباچہ تمہید
تصنیف تفسیر نوشتہ برای ایضاح معانی سورہ فاتحۃ الکتاب و دو سیپارہ
آخرین از حضرت قرآن مجید کہ اکثر مسلمین در صلوۃ خمسہ وجمعہ وجماعات ومجامع
ارواح مقدسہ انبیا و اولیا و زیارات قبور صلحا و عرفا تلاوت این سور را تشریف
مینمایند انتہی لفظ مجامع ارواح انبیا و اولیا را باید دید و معنے آن از قران شیطان
باید پرسید مقولہ دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نمودہ میگوید
وآنچہ تعلق بچشم دارد دیدن مشاہدہ خیر مثل کعبہ شریفہ وقرآن مجید و دیدن
بزرگان مثل انبیا و اولیا و زیارت قبور شہدا و صالحین کہ جان خود را در
راہ او باختہ اند و اوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیدہ انتہی زیارت قبور
شہدا و صالحین عبادت خدا است مقولہ سیوم اما عبادت قلب پس محبت
است بمحبوبان او و بغض داشتن بہ مبغوضان او مقولہ چہارم ایاک نستعین

٩٣

چون ایاک نعبد وایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بهوش آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو چرا از طبیب دارو میجوئی و از امیر روزی و از پادشاه یاری میجوئی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از ان که هر روز و شب پنج نوبت در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر انتهی **مقوله پنجم** تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هرچند کسب بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید بغیر ترا اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند باز در دل او داعیهٔ اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم و غیر از اعانت ترا نه بینم انتهی ملخصا **مقوله ششم** در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را و پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیه‌ها معبود سازد و در رزق و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال

و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاهر میگردد و نیز وجود ایشان را جاهی و مرتبه می بخشد که دعای ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتی با ایشان توسل نمایند حاجت او روا میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میشوند از ان قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال توانند کرد الا بعد از مشاهدهٔ آن عوالم انتهی و هم درانجا نوشته شهید آنست که قلب او بمشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند بنهجی قلب او قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر مقتول نشده باشد مقوله هشتم در اقسام فرشتها نوشته اولا فرشتهائیکه متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و کشندگان ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند مانند فرشتهائیکه با ابر و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و کوهها و درختان موکل و به حفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام در عالم به تدبیر ایشان و توسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای تثبیت امر غذا در بدن آدمی نیز موکل اند زیرا که قاعدهٔ غذا آنست که جزوی از طعام قائم مقام جزوی از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا

ارضی را مرده از ملائکه اسمائی ست و آن همه را از جملهٔ الفرش انتهی مقوله نهم در تفسیر الم فاتحه نوشته در وقتی که روح از ابدان بتمامه بیکجا میباشند علاقهٔ روح با بدن از راه نظر عنایت بحال می ماند و توجه بزیارت بدن و مستانسین و مستفیدین میشود که بسبب تعین

مکان بدن گویا مکان روح است و آثار این عالم از صدقات و فاتحه و تلاوت قرآن مجید چون در ان بقعه که مدفن بدن اوست واقع میشود و بسهولت نافع میشود کسی سوختن گویا روح را بیجا مکان کرده است و دفن او و دفن

گویا مسکنے برای روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر
مومنین انتفاع و استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز منصور و در
تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتے که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد
مے انجلاء اثر عبادت سابقه و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنای جنس خود باقی
است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر
که چیزے ازینطرف و چیزے ازان طرف وارد و این حالت حالت انکشاف
جزاے برخے از نیکی ها و بدیها است و مدد زندگان درینحالت زود تر میرسد
و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم
ولهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است که مرده مسلمان درانجا میگوید
دعونی اصلی یعنے بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است که مرده درانحالت
مانند غریقی است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه دران
وقت بسیار بکار او می آید و ازینجا است که طوائف بنی آدم تا یکسال علی الخصوص
تا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب
موت در عالم خواب و عالم تمثل ملاقات با زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار
میکند و دوم حالتے است که بعد از انقطاع تعلق زندگانے دنیا بالکلیه رو میدهد
و استغراق عظیم و مشاهده کیفیات بکسوه خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود
و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه می گردند و حرکت
معنوی او ازینجهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگانست و بعض
از خواص اولیاء الله را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت
تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه
باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطن از انها مینمایند و ارباب حاجات

عالم برزخ ادراک و علم و سماع نیست مولوی عبدالحق نوشته ... طالب نگردد ... و حال اهل قبور ... قال الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی ...

... قال الله تعالی انک لا تسمع الموتی ... وما انت بمسمع من فی القبور ...

وسماع موتی قال رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد
سوال وجواب از مومن میگویند بخواب بخو خوابیدن عروس انتہی ملخصا در ردا لتحقیقات
بیان کرده ایم که این آیات واحادیث بعینہ متمسک معتزله اند درین باب وجواب
آن با تنبیه بر مناشی اغلاط وتصرفات بیجا ذکر نموده ایم تکمیلا للالزام چیزی از کلام
شاه عبد العزیز صاحب مذکور میگردد سوال چه میفرمایند علماء دین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک وشعور باقی مے ماند که زائران قبر خود را شناسد
وسلام ایشان شنود یا نه جواب انسان را بعد از موت شعور وادراک باقی
میماند وبرین معنی شرع شریف وقواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب
القبر وتنعیم القبر بتواتر ثابت است وتفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب
شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی ودیگر کتب حدیث باید دید واثبات
عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضے از اہل کلام
منکران را تکفیر کرده اند وعذاب وتنعیم بغیر ادراک وشعور نمیتواند شد ونیز
در احادیث صحیحه مشهوره در باب زیارت القبور وسلام بر موتی وہم کلامی
با آنها که انتم سلفنا ونحن بالاثر وانا ان شاء الله بکم للاحقون ثابت است ودر
بخاری ومسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با کفاریکه در بدر کشته
شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند
یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع
منهم ولکنهم لایجیبون ودر قرآن مجید ثابت است لاتقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتهم الله من
فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت واستبشار ثابت است ویستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الاخوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله

روح با دراک وشعور پس خصوصیت شہید ظاہر گشت ودر تفسیر آیہ ویکون
الرسول علیکم شہیدا نوشتہ کہ در روایات آمدہ کہ ہر نبی را بر اعمال
امتان خود مطلع میسازند کہ فلانی امروز چنین میکند وفلانے چنان تا روز
قیامت ادائے شہادت تواند کرد ودر تحفہ اثنا عشریہ آنچہ نوشتہ است این
مادہ را از بیخ بر میکند چہ دران نوشتہ کہ منکرین مجازاۃ قبر متمسک میکنند بآیہ
لا یذوقون فیہا الموت الا الموتۃ الاولی پس اگر در قبر حیاتے میبود
البتہ موتے ہم عقب او میبود انتہی ببینید کہ منکرین مجازاۃ قبر بآیہ کریمہ ہمچنانکہ
استدلال کردہ اند بعینہ ہمان آیہ بارادۂ ہمان معنے مولوے عبد الحی ہم بر
مدعا استدلال نمود وبعد نقل آن صاحب تحفہ نوشتہ جوابش اینکہ در قبر
احیا واماتۃ حقیقۃ نیست بسبب انعکاس اشعہ روح بر بدن تعلقے پیدا میشود
کہ تغذیہ وتنمیہ بدن ہمراہ آن نمی باشد تا معنے حیات متحقق باشد بلکہ آن
تعلق شبیہ است بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانہ بخانہ
کہ آلہ تعذیب وتنعیم میتواند شد واین ہم درصورتے است کہ آن بدن قائم
باشد ومدفون والا عذاب ونعمت روح راست کہ نفس مجرد است وبدن حقیقی
او روح ہوائی است وروح ہوائی را تعلیق میکنند ببدنے دیگر از عالم
مثال یا مرکب از اجزاے جمادات بہیئتی وشکلی کہ بینندہ را انبیا ندر بیان
آن بدن وبدن دنیاوی حاصل نشود الی ان قال وازینکہ در عرف تعلق
روح را ببدن مطلقا ازین نوع باشد یا ازان نوع حیات میگویند ودر بعضی
آیات واحادیث این تعلق را بحیات تعبیر کردہ اند وقطع این تعلق را ودو بار
مابین النفختین موت گفتہ اند قولہ تعالے ربنا امتنا اثنتین الآیۃ واین
ہم درصورتے است کہ از موتہ اولے تبخر وموت مراد باشد ومحتمل است کہ مراد

افعال حیوانی ونفسانی بیگروند بے آنکہ نفس نباتی ہمراہ داشتہ باشند فرق این
است کہ ملائکہ راسوافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح را برحسب اعمال
مکسوبہ تنعیم وتعذیب خواہد بود انتہی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماتہ فاقبرہ
نوشتہ پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفہ او باد ودود آتش
آمیزش نمودہ مشابہت تام با شیاطین وجنیان پیدا کند وازین است کہ اکثر
ارواح کسانیکہ سوختہ میشوند بعد از موت حکم شیاطین بیگیرند وبہ آدمیان
می چسپند وایذا میرسانند انتہی ودر شرح مقام علیین نوشتہ بالای ہفت آسمان
است وپایین آن سدرۃ المنتہی وبالا آن متصل بپایہ عرش مجید وارواح نیکان
بعد از قبض درانجا میباشند ومقربان یعنی انبیا واولیا دران مستقر میباشند
وعوام صلحا را بعد از نوبسانیدن ورسیدن نامہاے اعمال برحسب مراتب
در آسمان دنیا یا درمیان آسمان زمین یا در چاہ زمزم قرار میدہند وتعلقے
بقبر نیز این ارواح را می باشد کہ بحضور زیارت کنندگان واقارب ودیگر
دوستان بر قبر مطلع ومستانس میشوند زیرا کہ روح را قرب وبعد مکانے
مانع این دریافت نمیشود ومثال آن در وجود انسانی روح بصرے است
کہ ستارہاے ہفت آسمان را درون چاہ میتواند دید انتہی ودر تفسیر سورہ
طارق نوشتہ جان آدمی ہرگز فنا پذیر نیست وشعور وادراک وتلذذ و
تالم خاصہ اوست انتہی ملخصا مولوی اسمعیل وغیرہ در تقویۃ الایمان وغیرہ
آیہ کریمہ ومن اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی
یوم القیمۃ وہم عن دعائہم غافلون را در تقریر منع استعانۃ وآیہ
کریمہ الہم ایدی یبطشون بہا الہم ارجل یمشون بہا وغیرہ را بر
ارواح کاملین فرود آوردہ سرگرم ہذیان سرائیہا گردیدہ اند حالانکہ اینست

خلعۃ الملک ویفوض الیہ تدبیر بلد من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اھل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ اللہ الا مضموما بعبادتھم بل الحق فی غایۃ التعالی فلا تفید عبادتہ تقربا منہ بل لا بد من عبادۃ

خلف فلم يفطنوا للفرق بين الاصنام وبين من هو على صورتہ فظنوها
معبودات باعيانها ولذالك رد الله تعالے عليهم تارۃ بالتنبيه على
ان الحكم والملك له خاصة وتارۃ ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايدى يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها پس حمل كردن حكم اين آيات بر ارواح كامله تحريفى بيش نيست
حال ارواح انست كه ازانچه شاه ولى الله در حجت بالغه نوشته بايد شنيد اعلم
انه قد استفاض من الشرع ان لله تعالے عبادا هم افاضل الملائكة و
مقربوا الحضرۃ لايزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى فے
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
يلعنون من عصى الله وسعى فى الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرۃ
وندامة فى نفس العامل والهامات فى صدور الملاء السافل ان يبغضوا
هذا المسيئ ويسيئوا اليه اما فى الدنيا وحين يخفف عنه جلباب بدنه
بالموت الطبيعي وانهم يكونون سفرا بين الله وبين عباده وانهم
يلهمون فى قلوب بنى آدم خيرا اى يكونون اسبابا لحدوث خواطر
الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعا تكيف شاء الله
وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندے
الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك
راضية مرضية فادخلى فے عبادى وادخلى جنتى وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر ابن ابيطالب ملكا يطير فى الجنة
مع الملائكة بجناحين انتهى وهم در ان كتاب است و اذا مات الانسان

كان للنسمة نشاۃ اخرى
فيتئ فيض الروح الالهى فيها
قوۃ فيما بقى من الخلق الضرورى
تكفى كفاية السمع والبصر
والكلام بمدد من عالم
المثال انتهى وهم در ان
كتاب است فاذا مات
انقطعت العلاقات و
يرجع الى مزاجه فيلحق
بالملائكة وصار منهم و
الهم كالهامهم و
فيما يسعون وسعى
هؤلاء باعلاء كلمة الله
ونصر حزب الله وربما
كان لهم لمة خير بابن
ادم وربما اشتغل بعضهم
الى مولاه تجسد به اشتياقا

تشبيها انا انشأنا من اصل
جبلته فضاع ذلك بابا
من المثال واختلطت به
قوۃ منه بالنسمۃ العالية
وصار كالجسد النورانى
وربما اشتاق بعضهم
الى مطعوم ويخفونه فيما
فيما انتهى قضاه لشعب
ويجاذب نبات و
الملائكة والنفوس المجردة
من العلائق الجسمانية
فيطيع فيما ما اراد الله
من خلق العالم من صلاحهم
انتظام ويخفق فتقلب
مرضيا بتها الى ما يناسب
ذلك انتظام الى آخره
بما قال واذا انحلت

العدالة من الانسان وقع اشتراک بینه وبین حملة العرش ومقربی
الحضرة من الملائكة الذين هم وسائط نزول الجود والبركات وكان
ذلك بابا مفتوحا بينه وبينهم ومعد النزول الوانهم وصبغهم منزلة
تمكين النفس من الهاما للملائكة والانبعاث حسبها انتهى وهم دران کتاب
است والانسان عند سلامته من اجد كما جبل على حب المال والاهل كذلك
جبل على حب ان يذكره الناس بخير في حياته ومماته وان لا ينالهم سوء اثر
لهم حتى ان اسد الناس رايا من كل طائفة يحب ان يبذل اموالا خطيرة
في بناء شامخ ليبقى به ذكره ويهجم على المهالك ليقال لمن بعده انه
جرى ويوصي ان يجعل قبره شامخا ليقول الناس هو ذو حظ عظيم
في حيوته وبعد موته حتى قال حكماؤهم ان من كان ذكره حيا في
الناس فليس بميت ولما كان ذلك امرا يخلقون عليه ويموتون معه
كان تصديق ظنهم وايفاء وعدهم نوعا من الاحسان اليهم بعد
موتهم وايضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقيت حساسة مدركة
بالحس المشترك وغيره وبقيت على علومها وظنونها التي كانت معه
في الحيوة الدنيا ويترشح عليها من فوقها علوم يعذب لها او ينعم
وهم الصالحين من عباد الله ترتقي الى حظيرة القدس اه شواهد این
مدعا دران کتاب وهم در دیگر تالیفات شاه ولی الله بکثرة موجود در ما للاختصار
بر یقدر اکتفا رفت درین ایام که اغوای عوام بدو طور مینمایند اول اینکه از نص
قرآن ثابت است عدم سماع موتی انك لا تسمع الموتی وما انت بمسمع
من في القبور دوم آنکه حضرت عائشه رضی الله عنها باین آیت استدلال فرموده
ورد کرده حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات ده

لا الکلام راست نمود ه از اطراف و جوانب چشم پوشیدند حقیقت شنیا و غایت
عنک اشیار خوارج که بتکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روهای خود را سیاه
ساختند مستدل شان آیه کریمه ان الحکم الا لله و حدیث القاتل و المقتول
کلاهما فی النار معتزله و روافض که بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل
شان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة مجسمه که جسم برای خدای تعالی
ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیهم و امثال
ذلک بالجمله تمام فرق است اجابت بر مدعا آیتی و حدیثی می آرند مسلک
حق آنست که سلف صالح برعایت شرائط فهم کتاب و سنت و مراعات طرق
تطبیق و درجات تحقیق و احاطه باطراف و جوانب و نظر بر اصول و فروع
باتفاق اهل حل و عقد بر امری اجماع نموده و بتلاحق افکار و تطابق اعصار
مذهب جماعت قرار یافته و سواد اعظم امة مرحومه عبارت از آنست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار و من
یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی معلوم است امام احمد و غیره از عایشه رض
هم آن حدیث روایت کرده اند از اینجا صاف ظاهر میشود که چون حضرت صدیقه
در آن قصه موجود نبود در اول استماع استبعادی که بنظر سرسری به الفاظ
قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحابه
حاضرین ثابت شد آنرا خود روایت فرمود و به تامل استبعاد مخالفت قرآن
برخاست چه خواهند گفت مخالفین از آنکه معتزله و غیره منکرین رویة تشبث
میکنند بقول حضرت عایشه رض و استدلال او بآیه کریمه لا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار هیچ فرق نیست درین هردو ما جبرا علما اهل سنت
در هر دو مقام جواب داده اند که بمحل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی

بمومنین کافران را ازان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد است مراد بآن کفاراند و هر جا که ماذون و مرتضی
را استثنا فرموده است مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند
مثل کفار بهی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت و بالمحبة و اعتقاد این دو قسم شفاعت کردن شرک است چرا که مستلزم
قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
گنهگاری که بر گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود از شامت
نفس قصور سرزده که بر او شرمنده است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را لتقصیر وار و لایق سزا میداند و از الله تعالی گریخته پناه
کدام ولی و نبی نجوید الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدائی را خیال
کرده بی سبب و رنگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد و هر کسی را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا المحض مذهبهم در تقویة الایمان این مضمون
را بعبارات ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکنند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافهه اش رد
فرموده ساکت و عاجز نمود و لله الحمد اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردید
که هر که بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعش شکی و ریبی در دل باقی
نماند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما درینجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته و اتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید ازان روز که او انخواهد کرد هیچ نفس گو
در غلبه الا [illegible] شکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عن
نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته خود

۱۰۳

که صورت غلبه و زور و قهر قسیم شفاعت است نه قسم آن که از نفس آیه مستفاد و
اصل صوری او تصریح فرموده فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفه را
که اینهم نیست در بیان آیه کریمه که در ذیل آن در تقویة الایمان این همه هذیان سرایها
نموده است بربینید که ما لهم من ظهیر قبل و لا تنفع الشفاعة موجود
بلکه در ترجمه و فائده که خود باز دهوئی اور اون سے دب کر بات مان لینے کو
مقابل او قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینهمه در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت
نموده و اداین بابه ختم الهی است و ز که نمیدانند که غلبه و قهر را با شفاعت چه مناسبت
الغرض معنی شفاعت در هر سه قسم یافته نمیشود چه اولین غلبه و زور آزمائی
است و سیوم تلبیس و غلط نمائیست ملخص تغلیط اینکه شفاعت در قرآن مشروط
است باذن پس اگر اذن خواهد شد شفاعت خواهد بود والا لا وقوع شفاعت
یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق حملیه بتیه وهمین است
خروج شان از مذهب اهل سنت و جماعت که در عقائد شان داخل الشفاعة
حق منشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است که بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی
و حکم بیانی فهمیدند و حالانکه این معنی بیجا با درست نمی آید یخرجهم من الظلمات
الی النور باذنه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله فهزموهم
باذن الله ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله ما کان لنفس ان تومن
الا باذن الله وما هم بضارین به من احد الا باذن الله و برای قطع
مادهٔ نزاع و تبکیت و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را هی هذه
و اگر حقیقت شفاعت را بتعمق دریابیم مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن
میشود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال نفس کامله انسانیه انبساط پیدا کند
و نفوس ناقصه اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن کمال او منجبر شود

و در رنگ کمال ظاهر کنند و این
بسط و احاطه وجهی را در شریعت
تعبیر باذن و حکم فرموده اند
دوم بودن نفس ناقصه از اتباع
اهل کمال که بودن ایمان و صحت
عقاید محال است و این امر آنرا
در شریعت باین عبارت تعبیر
فرموده اند که کافر و منافق را

از عہد صحابہ و برابر عباد نگاہ وزیار نگاہ تمام امت مرحومہ بودہ اند شیاطین ہندیہ
کہ قوت نجدیہ یافتند از زبان کارستان سگلیزندوآنچہ در این باب برالسنۂ شان
جاریست قابل اعادہ نیست اصول این مفسدہ در تقویۃ الایمان موجود و لطلان
آن بر طبقہ اہل ایمان محتاج بہ بیان نیست دفتر دفتر ازین باب در کتب صحیحہ و معتمدہ
ثبت و ما دریجا ذکر میکنیم استفتا رشاہ عبدالعزیز و ہذہ صورتہ چہ میفرمایند علمائے
دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک باثار ایشان شرعا جائز ہست یا نہ مثلاً
پیغمبرے یا پیرے در جائے نماز گذارد و یا اعتکاف نمودہ آن مکان را متبرک
دانستن و عبادت را دران بہتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فہمیدن
چہ حکم دارد و پارچہ و کفش و عصا و امثال آن اشیاء مستعملہ بزرگان را متبرک
دانستن و با حتیاط داشتن و ہمچنان موے و ناخن وغیرہ را چہ حکم ہست و آب
بقیہ وضو و پس خوردہ و دم کردہ بزرگان را متبرک دانستن و از جائے بجائی
بردن چہ حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعائر دین ہست قدیما
و حدیثا و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقہ چہ توان
گفت در قرآن مجید وارد ہست یاتیکم التابوت فیہ سکینۃ من ربکم و بقیۃ
مما ترک آل موسی و آل ھرون تحملہ الملائکۃ در تفاسیر معتبرہ مرویست کہ
دران صندوق پارہای الواح و عصائے موسی و عمامہ ہارون وغیرہ
بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند
بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان بر سینہ اشتند بالای سرہای بنی اسرائیل بنی اسرائیل
بال میکردند ہمین کہ از ان تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند ہرگاہ بنی اسرائیل عصیان
و فساد نمودند اللہ تعالی مسلط نمود براو شان عمالقہ را کہ آن تابوت از وشان سلب
کردند ہرگاہ بے ادبی کردند با تابوت اللہ تعالے بران کفار بلا مسلط نمود ہر کہ قریب

وعرض میکردند پس بر می آوردآنرا و حرکت میداد در آب و استشفا میکردند صحابه بآن و حدیث طلق بن علی درباره تبرک کرده بردن آب بقیه وضو آنحضرت صلی الله علیه وسلم ببلاد خود در مشکوٰة از نسائی منقول ست علی قاری در شرح نوشته و فیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم و نقله الی البلاد نظیره ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک به اهل المدینة و یوخذ من ذلک ان فضلته وارثیه من العلماء والصلحاء کک و همچنان شیخ عبدالحق در ترجمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر ازین امور پر اند شفاء قاضی عیاض و شروح آن و تصانیف سمهودی را باید دید در جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبدالحق هم این مطالب بخوبی وجه او اگر دیده است نزد فقیر این امر قابل استغنا و اجازت نیست محبت بالکسی که واجب التعظیم ست بالطبع اقتضائی محبت و تعظیم آثار و منسوبات او میکند و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل ست بر عدم محبت یا ابدا و منشأ آثار و کاوکاو که در تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار میکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل اهتمام این امور در علمیات است پس نزد در عملیات و در فضائل اعمال و غیره و سست الم یکفک ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال این امور است باوفی نسبتی و اقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورد و کابس ابن ربیعه هرگاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود بپا خاسته برای تعظیم برخاسته کابس را بر تخت نشانید و خود و بادب نشسته بتوقیر تمام پیش آمد و داخل مرغاب را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور است و شیخ عبدالحق در مدارج نقل نموده یکی از اهلبیت کرام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

١٠٦

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
ایشان پی در پی ظاهر میگردد و در تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این
سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم
حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون
حضرت صفیه رضی الله عنها زوجه مطهرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس
تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از ان مسجد بر آمده بر کوه طور
زیتا صعود فرمودند و در انجا نیز نماز گذاردند و بر کنارهٔ آن کوه استاده ارشاد
کردند که ازهمین جا روز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره
بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسیٰ را ازینجا بآسمان بردند و آن
مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی
زنی کنیسه بسیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسیٰ علیه
السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در ان کوه درخت
خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدی ساخته و پایین آن مسجد غاریست مصفی
مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خرنوب البعثره
میگویند و در تفسیر واذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت
المقدس دروازه ایست معروف و مشهور تا الی الان معمور و زیارت گاه
است و هر که برای استغفار گناهان خود در ان مسجد می در آید از همان دروازه می در
آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن این دروازه موجب پاکی از
گناهان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان و انبیا ر

است مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا دراین است و البته و منتهی باین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داده و بهر دو قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است تا سنت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم برهمان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاده و اثر هر دو انگشتان و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رسانیده مسح کند درین امت این امر رائج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنه حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

و تجلیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که بر کاغذ
یا پارچه نقش کشیده طیار میسازند قسطلانی در مواهب نوشته وقد ذکر
ابوالیمان ابن عساکر تمثال نعاله الکریمة علیه افضل الصلوٰة والتسلیم فی
جزء مفرد رویته قراءةً و سماعا وکذا افرده بالتالیف ابو اسحٰق ابراهیم
بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من اهل المرتبة بالاندلس وکذا غیر
هما ولما ثبتنا هٰهنا اکتفا لاهل شهرتها وصعوبة ضبط تسطیرها الاعلی
حاذق ومن بعض ما ذکر من فضلها وجرب من نفعها وبرکتها ما ذکره
ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا صالحا ورعا قال حذوت هذا المثال
لبعض الطلبة فجاء فی یوما فقال لی رأیت البارحة من برکة صاحب هذا
النعل عجبا اصاب زوجتی وجع شدید کاد یهلکها فجعلت النعل علی موضع
الوجع وقلت اللهم ارنی برکة صاحب هذا النعل مما اصابها وجع
من الوجع الشدید فشفاها الله تعالی فی الحین وقال ابو اسحٰق قال ابو القاسم
ابن محمد ومما جرب من برکته ان من امسکه عنده متبرکا به کان له
امان من بغی البغاة وغلبة العداة وحرز من کل شیطان مارد وعین کل
حاسد وان امسکته المرأة الحامل بیمینها وقد اشتد علیها الطلق تیسر
امرها بحول الله وقوته ولله در ابی الیمان بن عساکر حیث قال و در ینجا
قصیده در مدح و شوق مثال نعل نموده یک شعر از ان این است **شعر**
یا شبه نعل المصطفی روحی الفداء لمحلک الاسم الشریف العالی و باز نوشته
و ما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدة له ذکرها ابو اسحاق ابن
الحاج و قصیده در ینجا نوشته بعد از ان نوشته ولابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد الله بن حسین القرطبی در ینجا قصیده نقل نموده اول شعر این است

کرام در اینجا ذکر می کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابو الربیع بن سالم الکلاعی و حافظ
ابو عبد اللہ بن الابار و ابو عبد اللہ ابن رشید فہری و ابو عبد اللہ محمد بن جابر و خطیب
الخطبا ابو عبد اللہ بن المرزوق التلمسانی و ابن البرا التونسی و ابو اسحاق ابراہیم
ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر
فارقی و حافظ عراقی و پسر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف سانی و سخاوی و سیوطی
و غیرہم در سند خویش بیسند حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن ابو تونسی از شیخ خود
ابن الحیا از فقیہ ابی زید بن العربی از والد خود و حافظ ابوبکر ابن العربی و
شیخ عیاض و غیرہ اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم مکی
بن عبد السلام لفظاً گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابو نصر لفظاً
گفت که گفت مرا محمد بن حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نعلیکه
بود نزد ابو سعید عبد الرحمان و دیگر گفت که حدیث کرد مرا ابراہیم شیبی گفت
حدیث کرد مرا ابن ابی مرہ گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبد اللہ
از پدر خود عبد اللہ ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن
نعل مبارک که کشیدہ شد این مثال بر آن نزد اسماعیل بن ابراہیم مخزومی گفت
اسماعیل بن ابی اویس پس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند نزد او مثال
نعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہمین طور سلاسل متعددہ نسبت سند و اجازت
ذکر کردہ است و تقبیل و تکریم جماعۂ عظیم و توسل بآن در مشکلات و حکایات
قضای حاجات و دفع بلیات ببرکت آن مثال مکرم بکثرت نقل نمودہ است بخوف
طول از تفصیل آن در گذشتم ہر کسیکه خواہد بآن رجوع نماید و بزودی مختصری
در فارسی تفسیر ہم نوشتہ است من شاء فلینظر الیہ **فائدہ** از جملۂ عقاید و
عمدہ مفاسد نجدیہ اینکه اگر بر جانور زندہ گفته شود که برای پیغمبر است مثلاً

فائدہ یعنی جیسا سور اور لہو اور مردار ناپاک ہے اور حرام ہے ویسا ہی وہ جانور بھی ناپاک ہے اور حرام ہے کہ جو گناہ کی صورت بن رہا ہے کہ اللہ کے سوا اور کسی کا ٹھہرایا اس آیت سے معلوم ہوا کہ جانور کسی مخلوق کے نام کا ٹھہرایا ہے اور وہ جانور حرام ہے اور ناپاک ہے یہ ایک آیت

نوشته است بر ذکر آن التفاسیر و **سوال** بر جانور زنده آواز برآورده شد
که برای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز و جل و
گوشت آن پخته خورانیده شد بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا

جواب حرام است به دلیل آیت شریفه وما اهل لغیر الله یعنی و دیگران جانور
که آواز برآورده شد و بشهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا
است خواه آن غیر بت باشد یا روح خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر این حرام
است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای فلانی است ذکر نام
خدا وقت ذبح فائده نکرد و چون آن جانور منسوب بآن غیر گشت خبثی در وی پیدا
گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک
که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت
و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی ذبح نیامده
در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس
درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن
قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص
جمهور مفسرین متقدمین مثل رحمانی و نیشاپوری و بغوی وغیرهم در تفسیر نیشاپوری
میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب
الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی در تفسیر رحمانی نوشته
و ما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض
فیه المطهر المنجس مع نجاسته بالموت وان لم یذکر فقد زید فی تنجسه
انتهی الحاصل در تمام تفاسیر قدیمه معتبر مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز
تفسیر بیضاوی و تفسیر احمدی و آن هر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله رواه مسلم قال النووی فی شرح مسلم ... ان ما ذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه افتی اهل بخارا بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله تعالی

المختار ذبح لقدوم الامیر و نحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل علیه الصلوة والسلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة او للربح وان لم یقدمها لیاکل منها بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فتحرم و هل یکفر فیه

قولان بزازیه و شرح وہبانیہ و در اشباہ وغیرہ ہم این مسئلہ مذکور ست
فقط انیست فتوی از اہل طغوی اقول و باللہ التوفیق قولہ انتہی ملخص
التفسیر العزیزی بیشک عجب آنچہ نوشتہ ملخص تفسیر عزیزی است این قدر
خود راست ست اما آنچہ بعد ازان نوشتہ کہ ہمین ست منصوص جمہور مفسرین
متقدمین محض بے اصل ہنگام شیوع تفسیر عزیزی کہ بینندگان بر غلطی این
مقام مطلع گردیدہ صاحب تفسیر را بتقریر و تحریر تکلیف دادند تا دیر باز این
مکاتبہ و مکالمہ درین خصوص جاری ماندہ ہم صاحب تفسیر چند نوبت تجریر پرداختہ
ازانچہ در تفسیر اتفاق تسطیر افتادہ بود رجوع فرمودہ واین امر را منقصت آن بزرگوار
تصور نباید کرد بلکہ در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصہ انبیاست
و مذہوم اصرار بر خطاست و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و مولوی عبدالحی و مولوی
اسماعیل ہم بتحریر رسائل جداگانہ پرداختہ اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشتہ اند
در زمان فقہا کبار این رسم جاری نبود کہ حیوان را برای یکے از معبودان باطل
نذر مقرر سازند و موافق رسم نام اللہ تعالی بر وگرفتہ ذبح سازند و آن مذبوحہ را
برای تحصیل مقصد او بمصرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر ہمانچہ
در عہد کفار جاہلیت معمول بود ذکر کردند و در آیات کریمہ درین مقام لفظ
واقع شدہ جہت قدمای مفسرین در ہر جا لفظ تسمیہ عند الذبح مراد داشتہ اند
اکنون کہ در زمان ما و پیش ازین زمان از مدتے این رسم فاسد ظہور کردہ خواہیم
کہ حکم شرعی او بدانیم لیس تجسس کردیم روایات فقہا را کہ باحث اند از حلت و
حرمت اشیای الی آخر مقالہ مولوی اسماعیل نوشتہ درین استفتا سہ مضمون
ست اول علت گاو سید احمد کبیر دوم اعتراض و تغلیط تفسیر ما اہل بہ لغیر اللہ
کہ در تفسیر فتح العزیز واقع شدہ سیوم طعن تشنیع بر فتوی نوشتہ شاہ عبدالعزیز

نیز رواست چرا که مقصودش گوشت است و لیکن همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر کسی را
هدیه بطوریکه نقد سید بدهد نیز رواست گوشت آن حلال است غرض از گاو مالیت است و اگر
مقصود و ذبح برای میت بود و پس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقرب بذبح بسوی میت بود
و ایضا فیه نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح باز نوشته اگر طریق حسن و بدل باشد
اما از زبان لفظ نذر کند خللی در آن نیست یا نه نظر بر اینکه این لفظ در شرع مستعمل برای
معنی است که مختص بخدای است باید که شائبه از ممنوعات شرعیه در آن باشد و اولی آن
ترک اولی است اما حرام نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبانا گفتند شاهد
آنست و چون که آن مسلمانان در ملک حرب و جاهلیت بودند معذور شدند و اگر از
الفاظ مشترکه که بسبب استعمال عرفا این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست
و ایضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرور کند تا گوشت او خوب شود و او را ذبح کرده
و پخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست در آن مشابه
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید و اگر نذر کند که بشرط برآمدن حاجت خود
گاو و دو ساله وغیره را بنیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر نذر
بطریق حسن است هیچ خللی نه و اگر قبیح است فعلش حرام است و حیوان حلال و شاید این
صورت مراد مولانا محمد سلیمان (?) است که در استفتا مندرج است و همین صورت با صورت محرمه
مشتبه شده و در تفسیر احمدی حلت آن واقع شده است و ایضا فیه و دوم یکه کردن
جانوران الی چنانچه بجار (?) و هندوان حکم این قسم آنست که حلال است چرا که
فاعلان این فعل تقرب در راکردن آن منظور دارند با جانش و بخشش سر و کار
ندارند انتهی و صاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته و اما ما وقع فی البیضاوی
وغیره من التفاسیر انهم قالوا اما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند
ذبحه للصنم فمبنی علی حسب عادة المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یفرقوا

واصل الاهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا للصنم يرفعون اصواتهم بذكر
ها فجرى ذلك من امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يجهر بالتسمية مهل
قال الربيع بن انس وغيره وما اهل به لغير الله ما ذكر عليه اسم غير الله
انتهى وعبارت تفسير نيشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده هرچند از نفس
عبارت مذکوره هم هیچگونه تائید دعوی صاحب تفسیر عزیزی ظاهر نیست وعلی هذا القیاس
آوردن مجیب آن عبارت را در جواب فاما چونکه از مطالعه اول وآخر عبارت
مذکوره ارتفاع شبه بالکلیه متصور نقل آن ضروری نمود بدانکه در نیشاپوری
قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغیر الله فمعناه رفع به الصوت
للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى واهل المعتمر
اذا رفع صوته بالتلبية وبعد عبارت مذکوره نوشته ويستثنى مما اهل به
لغير الله ذبائح اهل الكتاب اذا سمى عليها باسم المسيح مثلا لاطلاق قوله
تعالى وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم ولان النصراني اذا سمى الله
تعالى فانما يريد به المسيح وهو مذهب عطا ومكحول والحسن والشعبي
وسعيد بن المسيب قال مالك والشافعي وابو حنيفة واصحابه اذا ذبحوا
على اسم المسيح فقد اهلوا به لغير الله فوجب ان يحرم واذا ذبحوا على اسم
الله فظاهر اللفظ يقتضي الحل ولا عبرة لغير اللفظ وعن علي عليه السلام اذا
سمعتم اليهود والنصارى يهلون لغير الله فلا تاكلوا واذا لم تسمعوهم
فكلوا فان الله تعالى قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما يقولون انتهى حيفی که
در نقل عبارت نیشاپوری بر روی کار آمده اگر عمد است محل تاسف ست که بجای
قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری دیده در همه لفظ قال العلماء یافته است
والله اعلم بحقیقة الحال قوله وآن هر دو قابل اعتبار نیستند اقول اعتبار وبے

بر درستی نسبت که بسبب انتقاد
یک فقره بحذف اول وآخر نقاط
رونق یافته تمام عبارت نووی
این است اما الذبح لغیر الله فالمراد
به ان یذبح باسم غیر الله تعالی
کمن ذبح للصنم او للصلیب
او لموسی او لعیسی او للکعبة
او نحو ذلك فکل هذا حرام

ولا تحل هذه الذبيحة سواء
كان الذابح مسلما او نصرانيا
او يهوديا نص عليه الشافعي
واتفق عليه اصحابنا فان قصد
مع ذلك تعظيم المذبوح له
وهو غير الله تعالى والعبادة له كان ذلك كفرا فان كان الذابح
مسلما قبل ذلك صار بالذبح مرتدا

وذكر الشيخ ابراهيم ... من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا اليه
افتى اهل بخارا بتحريمه لانه مما اهل به لغير الله تعالى قال
الرافعي هذا انما يذبحونه استبشارا بقدومه فهو
كذبح العقيقة لولادة المولود ومثل هذا لا يوجب

التهى بیما انتهى نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا
ذبیحه حرام میشود واگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقوله ابراہیم نقل
نموده بقول رافعی رد کرد بر نقل ہمان فقره مردوده اکتفا رفت قوله و نیز
در حدیث نہی از ذبایح الجن الخ از اشباه و نظایر صاف ظاہر که مراد از ذبایح
ذبیحه جن است یعنے جانوریکه جن آنرا ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته
ومنها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط وعن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه نهی عن ذبایح الجن انتهى قوله و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکرونی
عند تسمیة الطعام الخ کمال جرأت است که غیر صحیح را صحیح قرار داده در شرح
حصن حصین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا
لا تذکرونی عند تسمیة الطعام وعند الذبح وعند العطاس فلا یصح فانه
من حدیث سلیمان بن عیسى السجزی وهو متهم بوضع الحدیث وفیه ایضا
عبد الرحیم العمی وهو ایضا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آوردن این
روایات درین محل محض بیگانه اصلا مناسبتے بابحث نیدارد و دعوی مجیب اینکه جانور
از تشہیر برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این ہمه روایات آنکه از ذبح برای غیر خدا
حرام میشود فاین هذا من ذاک اہلال را تفسیر نموده به تشہیر بکمال تحیر وا رند از محل
اہل به فی ذبح پس سند را با دعوی مباینتے ست تامه علی طریقتهم و کلام در روایت
در المختار و بحث در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت در ینمقام از تعرض
بدان اعراض نموده شد باید دانست که جانور حلال را آواز برآورده شدن شہرت داده شیرینی
ورعی او که براے بت است اصلا حرام نیگردد و اول کرنا نذر بجایز و سواے شیرینی
وغیرها درین باب چه خواهد بود و در شرح بر تحریم آن تحیر دارد و گردیده نووی در
شرح حدیث مسلم کل مال بحلیة عبد احلال نوشته المراد انکار ما احد معا

۱۱۵

لیست نارهم فافا لکافر لا للمتصم توکل لانہ سمی اللہ تعالی ویکرہ للمسلم
کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی در فوائد برهانی نوشته مجوسی
گاوی بمسلمانے داد که بنام تارکه معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد
گوشت او حلال ست کذا فی کتب الفقه را البقا در هدایه وغیره کتب فقه
بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود که اگر کسے قبل از ذبح بجز ذکر الٰهی قبول کن
این را از فلان نیست و در آن باکے خاصتًا باتفاق فقها ومفسرین واتباع
سلف صالحین اهلال لغیر الله صرف وقت ذبح موجب حرمت است وبس چه در
عامه تفاسیر قید عند الذبح موجود و در زیلعی شرح کنز نوشته لا یقال ان الآیة
مجملة لا یدری هل ارید بها حال الذبح او الطبخ او حالة الاکل لانا نقول
اجمع السلف علی ان المراد بها حالة الذبح فتکون مفسرة فتم الاحتجاج بها پس
دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی وابتداعی است در دین اصل مسئله آنست
که وقت ذبح نام غیر خدا گرفته شد بایں نوع که ذبح کرده شد بنام آن غیر است
حرام و داخل ما اهل به لغیر الله یا بنام خدا و بنام غیر خدا ذبح کرده شد اگر ذکر نام
غیر خدا موصول ست بوجه عطف وشرکت آنهم حرام و داخل ما اهل به لغیر الله
وهمین دو صورت است مراد از ما اهل به لغیر الله نزد ائمه مجتهدین وعامه مفسرین
وبس حالا فوائد قیود صورت ثانیه باید شنید اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا
ذکر کرده یعنی قبل تسمیه وقبل غلطانیدن ذبیحه بر زمین یا بعد ذبح نیست
حرام ونه داخل در ما اهل به لغیر الله ونه مکروه واگر ذکر کرد نام غیر را موصول
بے عطف هم داخل ما اهل به لغیر الله نیست ونه ذبیحه حرام مگر آن فعل مکروه
واگر ذکر کرد معطوف لا علی وجه الشرکة مثلا گفت بسم الله وصلی الله تعالی
علی محمد فقیه لتفصیل عینی ودر حاشیه هدایه نوشته ولو قال بسم الله اسم الله تعالی

١١٦

ومحمد رسول الله بالجر وانما يحرم لانه اهل به لغير الله كذا في الهدايه وفي
الروضة ان قال بسم الله ومحمد رسول الله بالرفع كانت ضحية واما
اذا قال ومحمد ابالنصب فهي ميتة وفي الظهيرية هذا الفرق بين الجر و
الرفع اذا كان له عهد بعلم النحو وعلى قياس ما روي عن محمد انه لا يرى
الخطاء في النحو معتبرا في باب الصلوٰة لا يحرم الذبيحة وفي فتاوى قاضيخان
انا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف يكون ميتة و
قال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابوبكر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله وباسم محمد ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم
تعظيمه جاز ولا باس به وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة ودر عالمگیری نوشته قیل ان اراد بذکر محمد صلی الله علیه وسلم
الاشتراك في التسمية لا يحل وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه
وسلم تحل الذبيحة ويكره ذلك كذا في المحيط ودر فتاوی قاضیخان نوشته
رجل ضحى وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ
الامام ابوبكر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلعم
تبجيله وتعظيمه جاز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة واز عدم التفات هست به تفصیل آنچه ذکر کردیم تحیر متحیر یکه گفته در باب
ذبیحه للقدوم اقوال فقهاء آنقدر متخالف که در تحیر می اندازد که کسی مباح میگوید
کسی مکروه کسی کفر وکدام قول دلیل نداده ونه راجع ست به اصلی
معتمد به انتهی بلفظه چه قول تحریم راجع ست باینکه ذکر نکرده نام خدا بلکه ذبح کرده
بنام قادم یا نام خدا هم با نام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال لغیر الله
می آرند ونیست اهلال لغیر الله سوای آنچه که ذکر کردیم ابراهیم مروزی گفته

اشتراک فی التسمیہ مراد شد حرمت بر خاست فکیف الکفر اما کراہت باقی است و قول
بابا حتہ قیاس است بعقیقہ کہ نام مولود در ذبح آن ذکر کردہ میشود و موجب حرمت
نیست چہ مراد از عقیقہ برای فلان اینست کہ این ذبح برای بشارت واکرام ولادت
مولود است ہمین طور مراد از ذکر نام کہ این ذبیحہ برائے قدوم فلانی است آنست کہ ذبح
برائے بشارت قدوم قادم است وسئل الامام الفضلی عن الجزارات التی تیخذھا
الجہال للقادم فقال کل ذلک لھو ولعب وحرام ومن ذبح شاۃ فی وجہ
انسان فی وقت الخلعۃ او القدوم وما شبہ من الخوازات وفی المحیط
او اتخذ خوازات کفر ای اذا لم یسم اللہ تعالی فی ذبحھا او شارک
القادم فی التسمیۃ وامابدون ذلک فلا یظہر وجہ الکفر فی ھذہ
القضیۃ اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقہ اکبر واکثری را از فایدہ
قید قدوم امیر ذہول است تنبیہ بر آن ہم ضرور است در بستان ابو اللیث مذکور
است قال الفقیہ رح وبہذا ناخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمۃ او
فی رجل یخرج ذرا او اباح النہبۃ للناس او قدم رجل من سفرہ فنثر
علیہ شیٔ فلا باس بان ینھب منہ واذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز
ان ینھب لان النثر علیھم بمنزلۃ الرشوۃ الا تری ان ھدیۃ الامراء
مکروہ وقد جاء عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ھدایا الامراء
غلول فکذلک النثر علیھم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانہ
یکرہ ذلک اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچہ ذبح کردہ شود بنام غیر خدا
سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطاء و غیرہم از اکابر بر آن رفتہ اند کہ
مراد بما اہل بہ لغیر اللہ خاص ذبائح بت پرستانست کہ ذبح میکردند برای بتان
شود و نصرانی اگر ذبح کند بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال است آن

او العزیز لا یحل لقوله تعالی وما اهل لغیر الله وهو کالمسلم فی ذلک فانه
لو اهل لغیر الله لا یحل در کفایہ نوشتہ ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر
وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة
المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی لقوله تعالی وما اهل به
لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری
نوشتہ ثم انما توکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه
شیئ او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالی وحده لانه اذا لم یسمع منه
شیئ یحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه
ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا نص
فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثة فلا تحل الحاصل در مذهب امام
مالک وامام شافعی وامام ابوحنیفه واصحاب او هرچه ذبح کنند بنام غیر خدا حرام
برابرست که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی واگر ذابح را عبادت آن غیر هم
مقصودست کفرست اگر ذابح قبل ازان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف
از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید وذابح کافر نمیشود واگر بنام غیر ذبح کرد وقصد
نمود تقرب بآن غیر وعبادت او کفر لازم می آید واین تفصیل مصرح است
درآنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم ومجیب در جواب پاره از
آن مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود وصاحب تفسیر عزیزی
هم در استفتای آخرین باین راه رفته کما سیجیئ پس ازهمه آنچه بیان کردیم ظاهر
که مدار حل وحرمت بر ذکر ولفظ ذابح است عند الذبح صحت وفساد اراده
ونیت ذابح یا مالک ذبیحه را بی تلفظ از زبان هیچ دخل نیست بلکه اصل
نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکند

چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از

خبث مردار است زیرا که مردار بے ذکر نام خدا جان داده است و جان

این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرک است و هر

گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ

و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و کنه این مسئله نیست که جان

را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات

و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است

اما ثواب آن چیزها را که عاید به بنده میشد از آن غیر ساختن جائز است زیرا که

انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود به بخشد چنانچه میرسد که مال

خود را بغیر خود بدهد و جان جانور ملک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید

و نیز دادن مال از یهجهت مستوجب ثواب است از آدمیان بوی منتفع میشوند

و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق

نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بمستحقان

میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی

نیست در زندگی پس از مردنگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف

مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان

برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای

مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند

که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلاشبهه جائز است ما نیز از ذبح کردن جانور

بنام آن مرده همین قدر مقصد میداریم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

اهل به لغیر الله قال ما ذبح لغیر الله واخرج ابن ابی حاتم عن ابی العالیه وما اهل به لغیر الله یقول ما ذکر علیه اسم غیر الله وعن ابن عباس ما ذبح علی اسم غیر الله

از کجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز بغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب تحریف کلام الٰهی میرسد در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا وذبیحته ذبیحة مرتد انتهی وکافران در جاهلیت بوقت برآمدن از خانه و در اثنای راه بنام بتان آواز میکردند و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه مینمودند این طواف ایشان نزد خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز برآوردند و شهرت دادند که این جانور از فلانی است و بنام اوست و برای او میکشیم و در وقت ذبح بنام خدا ذبح کنانند نه اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه که مقرر است معین است برای رسانیدن جان جانور برای هر که منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق معین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نماید یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق ارین ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده میدهد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت داده از دیگر و نهند که ما ازین کار برگشتیم انتهی اینست عبارت تفسیر عزیزی و آنچه کلام کرده شده در آن عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنیم قوله آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه مفسرین بخلاف آن تفسیر کرده اند بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی اخرها قال قال الربیع بن انس وغیره وما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله و در منثور مذکور است اخرج ابن المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبح واخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد وما

۱۲۱

ان الذین یفترون علی الله الکذب یقولون هذا حلال

وهذا حرام قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون پس قول باطل قایل در حق جانور زنده حلال که برای علت است
باعث حرمت حلال کرده خدا گرد ودر دین محمدی ماثور نیست کما سیجیئ **قوله** در حدیث صحیح وارد است
الخ مضمون حدیث حسب ترجمه خودش مناسب بما سبق نیست چه مینویسد یعنی هرکه بذبح جانوری تقرب بغیر
خدا نماید ملعون است و بر هر ذی عقل ظاهر است که نکیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح جانور
برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر کردن
جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه
این اضافه حکم از جانب خود است برخلاف مقصد حدیث تمام محدثین اهل سنت مثل نووی وغیره
در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هرکه ذبح کند بنام غیر خدا و ذبیحه حرام اگرچه ذابح مسلم باشد
و اگر ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب و عبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب که در ذبح بغیر الله تعالی است اصل معنی حدیث را داده
و ذکر نام غیر خدا که اصل معنی حدیث است بر زبان نیاورده به تعمیم ذکر نام خدا پرداخته با این همه ربط با اول کلام مقصود **قوله** زیرا که چون شهرت
داده ذبح ربط واقع گردیده مدعی فایده نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و علت فایده نکردن نام خدا بسبب شهرت دادن
قوله چه آن جانور منسوب بغیر گشته خبثی در وی پیدا گشته که زیاده از خبث مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده و جان این جانور
را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین کفر است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود انتهی کلامه سخت و
ناموجه چه خود جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و باز می گوید که هرگاه این خبث در وی
سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود و محل تامل است که بر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد و از مسئله کبوتر عنقا چه علاقه کلام در
جانور زنده منسوب بغیر بود که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمیباشد و این دعوی مدعی است و آن هم باطل کما عرفت از اینجا نیز
که تسمیه چنانکه لفظی از وقت ذبح بعد تغیر مجلس موثر در حل ذبیحه نشود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافری وقتی جانور زنده
برای غیر قبل از ذبح گو مدت دراز باشد آنچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد و اگرچه مسلم صحیح العقیده حالیا عن قصد
التقرب بالغیر خالصاً مخلصاً بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد **قوله** مانند سگ و خوک از اینجا مستفاد میشود که حرمت
آن جانور حرمت لعینیه است که حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت لعینیه است اتفاق مفسرین بر آن گردیده و بحث استثنا الا ما ذکیتم مفهوم میشود که
این استثنا از حرمت میته و دم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله جایز نیست که این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکیه هم در آن غیر متصور است

در زندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و مال
ماکولات و مشروبات همه برابراند درینکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد بدیگری بخشیدن جائز است
و همین است مراد بانچه میگویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بان مرده
داده شد هذا الامر سعد صلی الله مع صلوتک صم لله مع صوتک و اگر کسی بانچه ذکر کردیم تسلی نشود در همان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه انحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را
یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی جز خدا نیست لهذا
کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و مکسوبات او
پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نماید در امتثال آن غیر از دادن جان جانورے که پرورده و
مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت و از کلامش
ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان
جانور و ماکولات و غیره یکسان گشت **قوله** یعنی حلال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع
اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن تا ذبح آن نذر اخذ الله
آلقدر گوشت او امیشود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آوازه برداشتن و تشهیر در حق جانور که برای
غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بانکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برای
ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بظاهر آنچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا
دوم آنکه سوای خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برای خدا بمرده که حسب اعتراف صاحب
تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بهمان قدر
قریده ادا میشود بالزوم التقرب الشرکیه **سوم** آنکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیها است
بین الائمه پس در صورت مذکوره اگر ناذر عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوییم که جائز هم نیست
کما هو مذهب البعض شرک از کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب فرضیت عوض کسی حکم
نموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب ادا شدن نذر از عوض در ذهن ناذر حکم لزوم شرک

۱۲۳

تحریر کسی از ان مردم پیش نگاه افتاده غورسی بکار رفته اتفاق ترجمه افتاده باشد
حالا از ذات بابرکات او سلمه الله تعالے امید افاده حق تحقیق ست **قوله** در تفسیر نیشاپوری
میگوید الخ مقصود ازین نقل چیست یا تائید آنچه متصل ست از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ
علاقه ندارد بلکه از ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محرفین داخل ست یا بطریق طفره
متعلق ست باصل مدعا تا هم شایبه رابطه ندارد و چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای
فلانی ست حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد این مدعا را با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب بذبح بسوی غیر خدا است و تفاوتی
که فی ما بین است ظاهر **قوله** و کافران در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس ست سبب
مقبول نشدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح
مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خانه کعبه از گذشتن
نام بتان در راه معاذ الله حسب قیاس قایل از مرتبه عظمت خود نه برآمده و جرسیکه درین بیان
نظهور رسیده آنکه صاف نوشته ست که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حلت نگشت
که خلاف تصریح فقها است **قوله** سرش آنست الخ ذکر نام خدا را بر وقت ذبح و خواندن فاتحه قل
و درود در اطعام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سوء ظنی است
بمسلمین که ممنوع بلکه در باب ذبیحه هیچ سوء ظن بکافر کتابی هم ممنوع کما هو مصرح فی کتب الفقه
قوله آری ذکر نام خدا الخ مخالف است باول دعوی یعنی سرایت خبث بحدیکه بذکر نام خدا
حلال نمیشود و هم از ان ظاهر که خبث قصد تقرب بغیر خدا هست پس خبث نخواهد شد مگر قاصد
که قصد تقرب صفت او ست نه جانور زنده که قصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام به
القصد الخبیث من قام به الخبث رنسبت آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی لتقدیر که
تحریر آن پرداخته و چون این همه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید بتسلیم
بعضی مقدمات و تفصیل بعضی مجملات پاسخها داد از آنچه در تفسیر اتفاق بتسطیر افتاده بود

واكرام الضيف اكرام الله تعالے والفارق انه ان قدمها ليا كل منها كان الذبح لله تعالے والمنفعة للضيف او للوليمة او الذابح وان لم يقدمها ليا كل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله تعالے فيحرم وهل يكفر فيه قولان بزازية وشرح وهبانية قلت وفى صيد المنية انه يكره ولا تكفر لانا لا نسئ الظن بالمسلم انه يتقرب الى الآدمي بهذا النحر ونحوه فى شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال رد قاعله جمهورهم قال كافر وفضلي واسمعيل ليس بكفر انتهى وهكذا فى مطالب المومنين والاشباه والنظاير وفى الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواه احمد وايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالے رواه ابوداود وفى غرايب ابى عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر فى الاسلام هكذا فى سنن ابى داود وكذا لا يجوز الذبح على البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبى صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبايح الجن لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يوذيهم الجن فابطل النبى صلعم ونهى عنه وهكذا فى كتب الشافعية كما قال النووى فى شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المروزى من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا الى غير الله تعالے افتى اهل بخارى بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالے فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالے وكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم باياته مومنين عام تيناول ما قصد به التقرب الى الله تعالے او غيره فيكون الكل حلالا قلت هذه الآيات مخصصة بالنص الآخر وهو قوله تعالے فى سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه لا يحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها

يقول بسم الله وباسم فلان او
او يقول بسم الله و فلان او
بسم الله ومحمد رسول الله
بكسر الدال فتحرم الذبيحة
اهل به لغير الله تعالى والثالثة
ان يقول مفصولا عنه صورة
ومعنى بان يقول قبل التسمية
وقبل ان يضجع الذبيحة او بعد الذبح
وهذا لا باس به لما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد صلى الله عليه وسلم ممن شهد لك بالوحدانية ولى بالبلاغ والشرط هو الذكر الخالص المجرد على ما قال ابن مسعود جردوا التسمية انتهى ملخصا من الهداية بتصرف فى ما ذكرنا

قتلها وقع باذن الله تعالے وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك
عين التعظيم لامر الله تعالے واما حديث القتل فمغالطة وهمية لان الكل مقتول الله تعالے
سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او ما تنت حتف انفها اذ لا موت عندنا
الا باذن الله تعالے كما قال الله تعالے يتوفى الانفس حين موتها ولذلك
اجمع اهل السنة والجماعة على ان المقتول ميتة لاجله هذا والله اعلم واما
ما وقع فے البيضاوى وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالے
اى ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبنى على جرى عادة المشركين فى ذلك الزمان
ولذا لم يفرقوا فى التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه
التقرب الى غير الله لان مشركى ذلك الزمان كانوا مخلصين فے الكفر وكانوا اذا
قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالے ذكروا عليها عند الذبح
اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام
فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله تعالے ويذكرون اسم الله تعالے عليه
وقت الذبح فالاول كفر صريح والثانى كفر صورة الاسلام لانهم يعتقدون
ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره وقد جرى هذه العادة
فى زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير مثلا
سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا وما وقع فى الهداية
ويكره ان يذكر مع اسم الله تعالے شئ آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح
اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا
فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال باسم الله محمد رسول الله
لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له لكنه يكره لوجود القران صورة
فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

لا یحتاج الی النیة واذا ذکر موصولا لا بطریق العطف ولا بطریق الوصل لا یکرہ ولا یحرم لانتفاء المشابهة صورة ومعنی مثلا ان یقول باسم الله ثم توقف ثم قال محمد رسول الله من غیر قصد التقرب الی غیر الله اذا عرفت معنی هذا الکلام عرفت ان صاحب الهدایة وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکر مجرد فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد به التقرب الی غیر الله فانه حرام مطلقا وعرفت ایضا ان ما وقع فی التفسیر الاحمدی من تفریع قوله علی ما وقع فی الهدایة ونقله فی ذلک التفسیر کما ذکرنا وهو قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولیاء کما هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله علیه وقت الذبح وان کانوا ینذرون لهم انتهی مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة وهو قوله والثالث ان یقول مفصولا عنه صورة ومعنی فان الانفصال المعنوی کیف یتصور اذا کان النذر للاولیاء فانه عین التقرب البهم ونیتهم دائمة الی وقت الذبح فلا انفصال معنی اصلا لما تقرر فی قواعد الفقه من استدامة النیة الی آخر العمل وایضا مبنی علی عدم الفرق بین الذکر المجرد الذی وضع صاحب الهدایة المسئلة فیه وبین ما قصد به التقرب الی غیر الله الذی وضعنا المسئلة فیه واین هذا من ذلک والله الموفق للصواب تمام شد استفتای شاه عبد العزیز صاحب بلفظه وکلام کردند مردمان برین استفتا بطرق متعدده که ملتقطی از آن درینجا ذکر میکنیم **قوله** مدار حل وحرمت بر قصد ونیت ذابح آه اول که این دعوی مخالفست بآنچه در تفسیر ارقام یافته چه مدار حرمت در آن جا بر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نیت دایر گردیده دوم آنکه مراد از حدیث انما الاعمال بالنیات نزد حنفیه قاطبة ثواب است نه حل وحرمت وصحت وفساد

١٢٧

فی تغلیظ علی نفسه یصدق ایضاً دیانة وقضاءً لانه غیر متهم فی ذلک لکنه
لا یصدق فی الصرف عن الظاهر حتی یحنث بایهما وجد وان کان فیه تحقیقاً
علی نفسه لا یصدق قضاءً لان القضاء مبنی علی الظاهر وهو مخالف لما نوی
وان نوی ما لا یحتمله لفظه لا یصدق دیانة ولا قضاءً لانه یخلو عن اللفظ
وقد تقدم ان النیة لا حکم لها علی الانفراد وصاحب اشباه در حاشیه
متعلق قول خود وانما اشترط فی العبادات بالاجماع او بایة نوشته واعلم ان
لا قوال یحتاج الی النیة فی ثلثة مواطن احدها التقرب الی
الله تعالی فرارا من الریاء الثانی التمییز بین الالفاظ المحتملة لغیر المقصود
والثالث قصد الانشاء لیخرج سبق اللسان باجمال کلام در اینکه ذبح کرد بذکر نام غیر
خدا واراده تقرب نمود یا نمود بحثی دیگر که متنازعه فیه نیست در اینکه ذبح کرد بذکر نام خدا سوای
ازان در نیت مالک جانور اگرچه غیر ذابح باشد نسبت آن جانور لغیر خدا بود بحثی دیگر که
متنازعه فیه است بودن همچو نیت مدار حل وحرمت ثابت کردن لازم بود وانچه صاحب تفسیر
ومولوی عبد الحی وغیره اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجمله را از اشباه ودر مختار وغیره
درین باب نقل کرده اند مبنی ست بر غفلت ازین قاعده مقصود ایشان همین است که وقت
ذبح ذکر کرد غیر را اگرچه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثر شان در دلیل آیت کریمه ما اهل لغیر الله
می آرند وخود معنی آن آیت را بذکر نام غیر خدا وقت ذبح بیان میکنند ونیز بیان آن
اجمال بالتصریح در کلام دیگران که در تحقیق واعتبار ایشان غالب موجود است که روایتی
بتصریح خصوص صورت متنازعه فیها نقل نموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که فقها نوشته اند
نصرانی ذبح کرد بنام اسد واراده کرد مسیح حلال است مگر آنکه میگوید بسم الله الذی هو ثالث
ثلثة الحاصل نیت صرف بی لفظ مدار احکام نیست ونیت مدار حکم مگر بالفاظ محتمل ازین
استفتا ظاهر که محل بحث نیت نسبت کا ولسید احمد کبیر ست وظاهر که نسبت کردن گاو

و دیگر امور مباحه چه دادن نوا
جان دادن جانور وخورانیدن
گوشت آن بمسلمانان برای
خدا کرده باعتراف صاحب
تفسیر وشهادت اصول وفروع
دین داخل امور مباحه است
وظاهر که نسبت نه عین تقرب ست
نه لازم آن نه منحصر در آن، منضم

۱۲۸

عليه اصحابنا فان قصد مع ذلك
تعظيم المذبوح له غير الله تعالى و
العبادة له كان ذلك كفرا فان
كان الذابح قبل ذلك مسلما صار
بالذبح مرتدا و ذكر الشيخ ابراهيم
المروذي من اصحابنا ان ما يذبح
عند استقبال السلطان تقربا اليه
افتى اهل بخارا بتحريمه لانه مما
اهل لغير الله قال الرافعي هذا انما

الخ آوردن روایت درمختار محض بیجا چه صاحب درمختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
درمختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب
درمختار در فارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است درینصورت
که حل ذبیحه متنازعه فیها ازان صاف ظاهر و مفهوم میشود صاحب استفتا نه مفید وانچه باوکه صاحب درالمختار
و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره آنچنان مستندین نیستند که در صورت مخالفت
با فقهاء کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
تاهم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در درالمختار به بینید که درهمین باب چه بلا برپا
نموده که نوشته و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه جبریا حلت اشباه لانه
صار مرتدا قنیه ندانستند که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس اعتزال است
بر مذهب اعتزال نقل کرده و عن ابی علی انما یحل ذبیحة المجبرة ان کان آباءهم من المجبرة
فانهم کاهل الذمة وان کان آباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
این هر دو بزرگواران در لفظ ابی علی را دیدند نه مجبره و نه اهل عدل را فهمیدند و بجای آن جبری و سنی را
قائم ساختند **قوله** فی الحل ببیان آن در ترتیب می آید **قوله** فی غرائب ابی عبید و بستان
الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بی محل است از مسئله مبحوث عنها هیچ علاقه ندارد **قوله**
کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکة البحث
است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست از همان قول نووی رد و عای
و دعوی و نقض مدعای ما ظاهر قرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام
عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم
او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة و نحو ذلک و کل هذا حرام ولا یحل هذه
الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق

١٢٩

وهو اشنیع قوله سواء ذکر اسم الله تعالی علیه عند امرار السکین ام لا این افترائیست صریح وادعای
است قبیح ذکر اسم خدا لازمی دانند علاوه بران در صورت معروضه مسئوله داخل ست که بنام خدا ذبح
کرده قوله واما ما وقع فی الهدایة الخ این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول که
عبارت هدایه نقل نموده میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یحرم الذبیحة
سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکة ببینید که چه آفت است جائیکه کنایه هم نباشد
دعوی صراحت نمودن روز روشن شب گفتن است از ان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در نظرش
عبارت هدایه صریح بوده آنچه ذکر کرده و هم آنچه گفته نعم لو ذکر ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب
الی غیر الله ففیه تفصیل مغایر هدایه و مذکور او ست آفت بر آفت این است که گفته صاحب الهدایة
وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل
عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح فیما ذکرنا و باز
خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا باز ازین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لو ذکر ذکرا مجردا
الخ بیان مطلب هدایه است و این مخالف سوق کلام آنمقام است و با عبارة هدایه علاقه ندارد
چه صاحب هدایه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له لکنه
یکره لوجود القران صورة فتتصور بصورة المحرم و در استفتا نوشته لا یحرم الذبیحة لعدم
قصد التقرب الی الغیر وانما کره لاجل مشابهته فی ذلک بذکر اسم غیر الله لقصد التقرب
پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت هدایه قرار دادن کار ذی عقل نیست بهیچان صاحب
هدایه در مسئله ثانیه نوشته یحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله و در استفتای نویسد
یحرم ایضا وان لم یکن فیه معنی التقرب لکنه صریح فی الشرکة والصریح لا یحتاج الی
النیة فرق زمین و آسمان بمیان است بعد ازان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی
مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة پر عجب بعجیب است چه هرگاه باعتراف خودش
وضع مسئله هدایه بر ذکر مجرد غیر مقرون بتقرب است پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلة

ومسئلہ موضوعہ خود را ہم تصحیح میکند و قابل است بفرق در ہر دو مسئلہ وصاحب ہدایہ
استدلال می نماید بآیۂ کریمہ ما اهل به لغیر الله بر مسئلہ خود وصاحب تفسیر ہم ہمان
آیہ مطلب خود را استناد می نماید این معنی چگونہ صورت بندد **فائدہ** صاحب تفسیر واتباع
او درین مسئلہ سخت مضطرب وحیران واقوال شان بغایت پراگندہ وپریشان اول کہ ما اهل به
لغیر الله را تفسیر کردند بآواز برآوردہ شدن ودر آنجا غایۃ تکبیر شوند برارادہ ذبح از اهل وغیر
ذلک وچون دران وادے بدا کیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله وشنا لعیکہ
بر جمہور وارد میکردند زیادہ ازان بر خود گوارا نمودند وچونکہ در تقریب ہم نوبت کلام رسید مسئلہ نذر
می آویزند حال آنکہ ما اهل به لغیر الله چیزے دیگر ومسئلہ نذر لغیر الله چیزے دیگر اشارۂ بیان اجمالا
مناسب نمود باید دانست کہ لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی ونذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی الله وعرفی آنچہ پیش بزرگان می برند نذر ونیاز میگویند ونذر اولیا برسہ وجہ
مباح است یکے آنکہ بگوید الٰہی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بجا آرم ثواب آن صاحب رسانم دوم
آنکہ بگوید یا حضرت در جناب الٰہی براے این مشکل دعا بکنید کہ این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الٰہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکہ آن بزرگ را در جناب
الٰہی وسیلہ وشفیع سازد گویا میگوید الٰہی ببرکت روح فلان بزرگ وبحق عنایات ومہربانی خود بر وے
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال براے تو بدہم وثواب آن بتنخواہ روح آن بزرگ سازم تا از بر کسان
بان بزرگ خوشنود شوی اینکہ گفتم ملتقط است از رسالہ نذور مولوی رفیع الدین کہ در ہمین ایام
بما رسیدہ وہمانست مراد صاحب احمدی کہ نذر الاولیاء رماول واسحق المبین ما قال مولانا محمد سبحان
موافقا للفقہاء المحققین فی رسالۃ فی النذور ونذر شیخ سدو ہوا مثال آن حرام است
ونیز مانند آن کہ بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفتہ باشند گوشت مردار شود
وخوردنش روا نباشد قال الله ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیہ وانہ لفسق واگر بنام خدا
بسم الله الله اکبر ذبح کردہ باشند اگرچہ در دل نیت فاسد دارند ظاہر اخوردنش حلال باشد

لفقہیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقہ ذکر میکنیم اول نیت در عباداتے کہ شرط است وقت
آن اول عبادتست حقیقۃ او حکما و نیت مقدمہ علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکما اگر
بعد نیت مشغول نشود بچیزیکہ غیر جنس منوی است صاحب اشباہ در ذیل الاصل ان وقتہا اول العبادۃ
بتفصیل نوشتہ و از فتح القدیر نقل نمودہ المراد بما لیس من جنسہا ما یدل علی الاعراض دوم
در شروط نیت نوشتہ است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیت والمنوی
پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکہ در نیت ذبح گاو برائے غیر خدا و در منوی کہ ذبح است
نام خدا بمیان آید ان نیت سابقہ باطل گردید سوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکہ تلفظ
شرط است در اشباہ نوشتہ منہا النذر لا یکفی فی ایجابہ النیۃ بل لابد من التلفظ
بہ صرحوا بہ فی کتاب الاعتکاف و حموی نوشتہ و منہا ما فی الجامع الصغیر
للتمرتاشی لو ملک شاۃ بالھبۃ و غیرہا فنوی الاضحیۃ یکون للاضحیۃ عندہما و
عندہ لا ما لم یتلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف و ہکذا روی الحسن و لو اشتریہا
ینویہا للاضحیۃ یصیر لہا ایضا عندہما و عند ابی حنیفۃ لا یصیر بالشراء حتی یوجبہا
بلسانہ و یفرق بین ہذا و بین ما لو اشتری عبد التجارۃ و لو لم یشترہا بل کانت
عندہ فاضمرہا اضحیۃ لا تصیر لہا انتہی فلتراجع این قاعدہ محفوظ باید داشت کہ درین
بحث بسیار مفید است این است ملخص محرر تعریضات مردمان بر استفتاء شاہ صاحب تحریر
جواب برادر مولوی عبد الحکیم بیجاپوری ثم لکھنوی کہ خیلی سست و نامربوط بود پرداختند مگر جواب
ازان ہم پریشان و نادرست از مواخذات خارج بحث بر است و تحقیق اصل مدعا شفائی نیست
در نقل ہر دو فایدہ نیست جستہ جستہ چیزی ذکر میکنم قال لکھنوی گاو و غیرہ در صورت مذکورہ
حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکہ ذابح غیر ناوی
باشد قال دہلوی ذابح نخواہد بود الا وکیل ناوی و نایب او پس نیت موکل و منیب
در حل و حرمت تاثیر خواہد کرد کما فی الاضحیۃ انتہی قیل علیہ نیابت در نیت نزد حنفیہ جاری نیست

وان كان باطلا فالحكم بانه اخلص النية
الخلل في نيته بل قطعا فان الارادة هي النية
باطل قال الكهنوي ما قال المفسرين
نقل العالم العارف المحدث
من الاصفياء لا المفسر الصاحب المحرر في
التفسير الاحمدي كما هو المرسوم في ان التقرب
بزمانه انما احلال الطيب الا اذا لم يذكر عليه
اسم غير الله وقت ذبحها لهم
وان كما قوانينا فضيح
قال الدهلوي هذا من الفقهاء
رفق عجيب يقول هذا
فكيف يصح منها الفتح
القائل وصح مع
ما قال العلماء الكبار ومع
هذا فقول احلال الطيب

اورد ثانيا على الغير وتفكر في الجواب فان الايراد مشترك بل ماخوذ من كلامك
ثم اعتراض الدهلوي على قوله بل وقصد به الدفع الى الغير انتهى لقوله ما
ذا اراد بالغير فليبين حتى نتكلم عليه انتهى **والكفى** ان التفوه باشال هذه
الهفوات ليس من شان المحصلين **قال الكهنوي** نا قلا من السراجية الكتابي اذا
ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل **قال دهلوي** هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فانا نقول لو قال رجل بحضرة الناس اني نذرت
ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحته لانه لا
خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطاء في اعتقاده حلول الله في السيد احمد
كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح
بن مريم فخطاءه في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف
ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة لسيد احمد فانه اخطأ في العنوان والمعنون معاً
كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **قيل عليه** لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فقد اقر بان المعتبر في الذبح ومدار الحل والحرمة
هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة وهو مراد المورد واما ما فرع عليه من
قوله فانا نقول الخ فقد اخطأ في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله وباسم غير الله
شيء ومسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شيء آخر فالعنوان الحق على تقدير
صدق القرائة واعترافه يكون بما في السراجية عين مذهبه ان يقول فانا نقول
لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسيد احمد تحل وفي
ما قال سوى عدم استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية يحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لانا نقول ارادة السيد احمد
من الله على اعتقاد الحلولية حق عنده ام باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

على اشكال اذ لا شك في
وقوع الاختلاف في حل هذه
الذبيحة وتعارض الادلة و
متى كان كذلك كان محلا
للشبهة ومن قاعدة الفقهاء
انه اذا اشتبه الحل والحرمة
غلب جانب الحرمة احتياطا
قيل عليه عورض بمعارضة
جمع الغفير من الفقهاء وجهابذة
العلماء الكبار نقول جزما و
تفوه محض لم يثبت منه شيئا
وما قال كما سيجيء لم يجيء منه شيء
الى آخر الجواب وكذا دعوى
تعارض الادلة لان الدلائل التي
اوردها الدهلوي قد
بطلت وضح هو اخراجه
دلائل المورد من صحيح ونقول

تنشر لا آخر دعواہ کون محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتیاط وهذا ایضا صریح
فی الرجوع من مدعیات التفسیر العزیزی والاستفتا **قال اللکهنوی** والحق
المبین ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالته فی النذور الخ **قال الدهلوی** لفظ
ظاهر ادرین عبادت دلالت بر وقوع شك درحال این ذبیحه میکند لهذا مستفتی را از خوف
آن منع نموده اند واقوال جم غفیر فقهاکه فیما بعد منقول است بتشکیك دلالت بر حرمت میکنند فالا
هل تبها وی اذا قول للشاك **قیل علیه** عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب
مخالف می شوند غلغلها می اندازند که انیك فوج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرعوب
وپریشان میگردد از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقها فیما بعد منقول است
ورنه قول یك فقیهی حقیری دعالمی صغیری هم درجواب مذکور نیست ومفاسد دیگر که ظاهر اند
قال اللکهنوی ناقلا عن درالمختار وغیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله
والمنفعة للضیف وغیره وان لم یقدمها لیاکل بل لیدفعها لغیره کان لتعظیم
غیر الله **قال الدهلوی** اذا کان المراد من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب
بل اکثر الولایم والاعراس یخرج منها اذا کل الذابح منها غیر مقصود ولا معمول
فقوله فکان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره سهو ظاهر واکل الضیف لیس اکل
الذابح فیجب علی هذا ان یکون ذبیحة القصاب والولایم والاعراس کلها محرمة
انیست تعرض دهلوی برفقره آن قدمها از تعرض می نماید بردات لم یقدمها المراد
بالاکل اما اکل الذابح وغیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب والولایم والاعراس
محرمة داخلة فی هذا القسم لا فی القسم الاول فان کان المراد اکل الغیر فیلزم
ان یکون المذبوحات فی اجزیة محظورات الاحرام والنذور والمعقودة لله
ولکن فی کفارة الجنایات کلها میتات محرمات وایضا فالدفع الی الغیر ان
کان حلالا فکیف صارت هذه الذبیحة محرمة وان کان حراما کیف یصح جعله

و مولوے رفیع الدین صاحب رساله نوشتند و دران تنزلی نمایان قریب لسبب حدت
محقق که جزی ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوے برهان الدین در رساله
مذکوره به بسط و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداخته نوشته اند خلاصه
سخن آنست که جانور منذوره که برای بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که
مسلمانان خورند بے شبه حلال است و اگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برای
ذبح بایام اضحیه است یا نه درصورت اولے گوشت حلال و تبدیلش بگوشت بازار نا جایز ثواب
مترتب درصورت ثانیه گوشت حلال و تبدیل جائز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی عوام عدم
جواز گوشت در هر نذر و نیاز مطلقاً فهمیده اند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس اینمعنی موجب تحریم
گوشت او نخواهد شد و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما تقرر و بخلاف ذبایح الجن که اینجا
نذر و نیاز و فاتحه کجا است پس قیاس بر ینشاید انتهی و تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم لله در ایام
اضحیه غلطی رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم لله حسب ما ورد به الشرع ذکر نموده
هدایای کعبه و اضحیه عید اضحیه منذوره و عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را و این قسم ذبح را عبادت
قرار داده حال آنکه عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را با ایام اضحیه تعلقی نیست و در هدایه در باب الهدی
نوشته و یجوز ذبح بقیة الهدایا فی ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر والکفارات و هدی
التطوع یجوز قبل ایام النحر ولا یجوز دم المتعة والقران والاضحیة الا فیها و دم الاحصار یجوز فی قول ابی حنیفة وابی یوسف قبلها ولا یجوز عند محمد و آخر
همه شاه صاحب فتوے مختصرے این خنگ را طے نمودند جزاه الله خیرا و صورته سوال
کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف مالیده یا شیر برنج به نیت نیاز کدام
بزرگ پیر و صلحا را بجوراند این هر دو را چه حکم است و خوردن طعام نیاز و نذر مسکین و فقیر را جائز است
اغنیا و اهل تمول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید
خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام و مردار

باب دوم در مکاید تجاریه

از آیة و حدیث ثابت گردد حالانکه اصلا مناسبتی نمی باشد و این مرعام بود در تمام تحریر و تقریر مولوی اسمعیل از اجلی بدیهیات است و کسی را جای دم زدن نیست هر آیة و حدیثی که در تقویة الایمان مذکور است آنرا در تفاسیر معتمده و شروح حدیث مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و در بیان و رق به بعضی جا ها کنایات اشارتی هم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین سید السنت طریق استناد تکلم موقوف نموده گاهی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد بر زبان نیاورده و اجتهاد دلیر وتنزه بر نموده بدین سبب اکثری را تردد در دخول آن مسلک پیش می آمد طریقه شاذة نادره که کسی از مفسرین و شراح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین استنادی ندارد و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین همه با مشرک بهشتند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض اموریکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا تصنیف صراط مستقیم از امور محموده و ممدوحه بوده اند و کسانیکه در اوایل دهله بوادی تحاسن ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری و کم نمائی بمغالطه خورده بودند بدریافت حال توجه آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسایل بی نقل و سند بر خود حرام نمود هر سخن که از قلم بر آمد با سند و طریقه استناد و بوجه عموما از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند بدین حیله رم کرده کاندارام وحشت خورده گان را اسیر دام نموده عالم عالم از ناواقفان را در خارستان کشاند چون پرده از عوار اسیر ابکار او که گاهی داشته شد صورتی بان خباثت ظاهر گردید که هر بیننده بی اختیار لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان می آرد و آن تصرف در نقل با نواع و اصناف گاهی که فقره را از میان عبارت منقوله حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در کلید اول می آید گاهی بزیادت یک جمله در میان عبارت منقوله از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه ۱۳ مذکور است گاهی اکتفا بر نقل قولیکه روان عقب آن موجود چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله کتابی با وجود نه بودن آن در ان کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویند و با لجمله انواع کارستانیها بکار رفته است محل افسوس است

مساجد مکیده دوم در بیان جواب نوشته مکان بر قبور مثل قبه ها وغیره ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث وروایت
کتب وبعد نقل حدیث جابر رض از مشکوة نوشته ومراد از بنا در حدیث عام است که عمارت نموده شود یا خیمه استاده کنانیده
شود چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق وشرح مشکوة ملا علی قاری معلوم میشود انتهی حالانکه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی —
یحتمل الوجهین احدهما البناء علی القبر بالحجارة وما یجری مجریها والآخر ان یضرب علیها خباء ونحوه وکلاهما
منهی عنه لعدم الفائدة فیه نوشته است فیستفاد منه انه اذا کانت الخیمة لفائدة مثل ان یقعد تحتها
للقراءة فلا تکون منهیة قال ابن الهمام واختلف فی اجلاس القارئین عند القبر والمختار عدم الکراهة باز نوشته
قال بعض الشراح من علمائنا ولاضاعة المال فقد اباح السلف البناء علی قبر المشایخ والعلماء المشهورین لیزورهم
الناس ولیستریحوا بالجلوس فیها مکیده سیوم در جواب سوال بست ونهم نوشته نماز گذاردن در مقبره
ممنوع ومکروه است بموجب احادیث وروایات فقهیه چند حدیث نقل نموده اول آنکه عمر رض انس بن مالک را القبر القبر
چون دید که نماز میگذارد نزد قبر حالانکه در مابه سائل وار بعبر حصر استدلال در مرفوع نموده است دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها که با مدعی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی وابن ماجه حالانکه ترمذی
در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن عمر لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه چهارم
حدیث ابی سعید حالانکه ترمذی نوشته هذا حدیث فیه اضطراب مکیده چهارم در جواب سوال هفتم نوشته در شرح
المشکوة ملا علی قاری ذهب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحین انتهی حالانکه عبارت شرح مذکور این است وفی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال به علی المنع
من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر کذلک فان الزیارة مامور بها
بخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها والحدیث انما ورد نهیا عن الشد لغیر الثلاثة من المساجد
لتماثلها بل لا بلدة الا وفیها مساجد فلا حاجة للرحلة الی مسجد آخر اما المشاهد فلا تتساوی بل برکة زیارتها
علی قدر درجاتهم عند الله ثم لیت شعری هل یمنع هذا القائل من شد الرحال لقبور الانبیاء والاولیاء
فی معناهم فلا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیاة من المقاصد
مکیده پنجم در جواب سوال بست ودوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانچه
از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود وبسیار این صورت مختلف فیه است والی اضیق که استمداد نزد
قبر غیر انبیا کرده شد وانداز افقها میکنید که نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا واستغفار
برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی وشهید ممنوع است ونزد بعضی فقها که قلیل اند بطلب میکنید
سوال بر قبر مرقوم است جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا وترجمه مشکوة الشیخ عبد الحق مذکور است علم

ایشان مرقوم است فمن شاء فلینظر فی ترجمة الشیخ وعبارته هکذا واما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل
گشته اند بعضے از ایشان وظاهر انیست که از فقها آنانکه قایل بسماع وادراک میت اند قایل بجواز آنکه تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند و نیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الٰهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
والا وگوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت واکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مارا یا ندا کند ز ایان بنده
مقرب ومکرم را که ای بنده خدا وولی وی شفاعت کن مرا وبخواه از خدا تعالے مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله و قادر ومعطی ومسئول پروردگار است تعالے شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
مبحث را اول در زیارة القبور نوشته ووعده اتمام بحث بر کتاب الجهاد نموده ودر انجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده صاحب
مائة مسائل بنقل عبارت ترجمه شیخ پرداخته ونوشته عبارته هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کار عجیب نموده اتهام
بر مجموع کتاب کثیر الوجوه جرأتی است عجیب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست اول وآخر از عبارت شیخ گرفته بجای وظاهر آنست
که از فقها آنانکه قایل بسماع وادراک میت اند قایل بجواز اند وآنانکه منکر اند از ایشان نیز انکار کنند انتهی درمیان داخل نموده ودر آخر نوشته
وادا انتهی لا حول ولا قوة الا بالله باوجودیکه بودن این جمله در کلام شیخ وانتساع او درحق مجیب خیلے مضر چه شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث
استمداد در خاتمه بحث علم وسماع تصریح نوشته است که انکار نکند از آنکه جاهل باخبار ومنکر دین پس ایشان اند منکر استمداد و
بهو الحق ومن هنا تقدیر جواب مجیب محض لغو وباطل گردید بالجمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضے که مطلقا قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار وکثیر واقع ومقابل آن قلیل است پس مثلاً نیست منکرین قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور حواله بحث نموده بر کتاب الجهاد وآنجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضے فقها فقد انکره بعض الفقهاء وهمچنین در آنجا نوشته کلام در همین مقام بحد اطناب طول رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده اند منکر اند استمداد واستعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی وزنده اند نزد پروردگار خود
ومرزوق اند وخوشحال اند ومردم را ازان شعور نیست ومتوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا وعبده اصنام میدانند انتهی ببینید
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده حال آن فقها که درینجا ذکر است از همه آن اغماض نموده بتصرف
کمی وبیشی دام تضلیل گسترانیده بنیاده ازین بیدینی چه خواهد بود مسئله هشتم در اربعین در جواب مسئله چهلم نوشته استعانت
واستمداد از اهل قبور بهیچ نه باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد اما
الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء علیهم فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء لهم
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی این عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
چنان مستدل گردیده که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که ممانعت استعانت واستمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلما فله

نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب میت و عبادت قرآن مع بالخیر نسبت
ملاقی و نگفته باب چیزی بیاید متعلق باین بحث تمام کرده این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جدا در تفصیل والله اعلم و عبارت ترجمه کورده کتاب جدا این بحث و اما استمداد
باهل قبور که منکر شده اند بعض فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را پس این انکار باطل است زیرا که احوال ایشان بعد از موت ثابت شده و اگر بسبب آنست
که قدرت تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محجوب و ممنوع اند و مشغول آنچه عارض شده است ایشان را از محنت شدت آنچه باز داشته
است اند دیگران ممنوع که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب در بند هم و منزلت و قوه و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بیضاوی
آیه کریمه والنازعات غرقا الایه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم الملکوت و سباحت
میکنند در آن پس سبقت میکنند به حظایر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات یعنی شعری چنانچه ایشان باستمداد و امداد که این فقیر گفته
آنچه ما می فهمیم ازان آنست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از قرب جناب عزته و غنی وی و توسل میکند
بروحانیت این بنده مقرب کرم در درگاه عزت وی میگوید خدا وند ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بروی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی
که بوی کرده بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس نیست این بنده در میان مگر وسیله
و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود دیگر حق سبحانه و اولیای خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی نیست ایشان را فعل
و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شائع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند
و بیرون آورده شده اند از حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شده اند با آنچه
عارض شده از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
دائما نباشد بلکه ممکن است که بعضی مجذوب شوند بعالم قدس و مستهلک باشند در لاهوت حتی که نماند ایشان را شعور و توجه بعالم دنیا مانند باشد
و تدبیری در وی چنانکه در بعضی عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند
آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج بحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند
این اعتقاد را و این فعل کند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید که منکر متعصب سود نکند او را کلمات

ایشان عافانا الله من ذالک صحیح اینجا از وجه علم شریعت است اری امر مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان
قرار رفتست لیکن دراینجا نهی از استمداد نیست پس ثابت برای امداد موتی و استمداد از ایشان هر دو باشد بیتفاوت حال زایر و مزور
باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی بالاتفاق و اولیا بحیات
اخروی معنوی و کلام درینمقام بحد اطناب تطویل کشید بزعم منکران که در قرب این زمان فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت را
از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوشحال اند و مردم را از آن
شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بغیر خدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمده باعث که تحقیق و تفصیل
این مسئله مخطور خاطر فاتر بود و الآن توفیق الهی مساعدت کرد تکمیله مهم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته فی کتاب
الجنائز هذا عند اکثر مشایخنا وهو ان المیت لایسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
فی باب الیمین بالضرب لو حلف لایکلمه فکلمه میتا لایحنث لانها تنعقد علی ما حیث یفهم والمیت لیس کذلک
لعدم السماع وورد قوله فی القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة
قالت کیف یقول عمر ذلک والله یقول وما انت بمسمع من فی القبور انک لا تسمع الموتی وتارة
بان تلک خصوصیة له معجزة وزیادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رض ویشکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة السوال جمعا بینه و
بین الآیتین فانهما تفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لعدم افادة بعد سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتی حالانکه عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وهی فی القبر فقیل یفعل لحقیقة
ما رویناه ونسب الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یؤمر به ولا ینهی عنه ویقول یا فلان
بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعینه وما فی الکافی من انه ان کان
مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله الصارف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق التذکیر لتثبیت
الجنان عند السوال فنفی الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منتفیة وعندی ان مبنی ارتکاب
هذه المجاز منهما عند اکثر مشایخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
وبعد آنچه بحث بر آن حسام نقل نموده نوشته الا انه علی هذا ینبغی التلقین بعد الموت لانه یکون
حین ارجاع الروح فیکون حینئذ لفظ موتاکم فی حقیقته وهو قول طائفة من المشایخ وهو مجاز
باعتبار ما کان نظرا الی انه الان حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل

سلطان الواصلین برہان الکاملین عمدۃ الاصفیا زبدۃ الاتقیا الفرید فی المعارف و التوحید مولانا شاہ عین الحق عبد المجید قدس سرہ الحمید استفادۂ علوم
نمودند و ہو قدس سرہ اخذ العلوم عن زوج عمتہ و ولی نعمتہ مولانا الشیخ محمد علی و ہو قدس سرہ عن القاضی مبارک الگوپاموی عن السید السند میر زاہد الہروی الی
آخر السلسلۃ الزاہدیۃ و ثانیاً تکمیل جملہ فنون معقول از حضرت مولانا نور الحق صاحب لکھنوی قدس سرہ نمودند و ہو قدس سرہ اخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سرہ
عن ابیہ استاذ الاساتذۃ المحققین مقدام العلماء المدققین امام الفضلاء الکاملین مولانا نظام الحق و الشرع و الدین لکھنوی الی آخر السلسلۃ النظامیۃ [illegible]
سند اجازت حدیث و تفسیر و فقہ و تصوف از حضرت بابرکت سید الفقہاء و المحدثین سند القراء و المفسرین حضرت مولانا الشیخ عابد سندی قدس سرہ حاصل فرمودند
الی آخر السلسلۃ المدنیۃ۔ ذکر سلسلۂ بیعت و سند علوم طریقت حضور اقدس را شرف بیعت و خلافت در سلسلۂ علیہ قادریہ از جناب الواجب
الاطاعات ذو مرشد خود حضرت سید السالکین عمدۃ الواصلین قدوۃ الاولیا سند الاصفیا مولانا شاہ عین الحق عبد المجید قدس سرہ المجید حاصل
شدہ و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقۂ عالیہ قادریہ با اجازت سلسلۂ چشتیہ و نقشبندیہ ابو العلائیہ و سہروردیہ ہم از حضرت مرشد برحق قدس سرہ مشرف
شدند ذکر اسفار آن قبلۂ آفاق بسوی حجاز و عراق مرات کثیرہ بزیارت حرمین شریفین مشرف شدند و بکمال ہمت تا بہ حرمین
محترمین پیادہ پا سفر میفرمودند و در مسجد مقدس نبویہ علی مشرفہا الف صلوۃ و تحیۃ کثیرہ مناماً و یقظۃ فیضہا حاصل نمودند و ہمچنان در بغداد شریف بحضور
پر نور روضۂ مقدسہ جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قطب ربانی بایزید الافراد و الاقطاب حضرت سیدنا و مولانا الشیخ محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنہ فیوضات لامتناہیہ حاصل فرمودند ذکر کرامات جلیلہ و برکات جمیلۂ آنحضرت ہر چند بعنایات الٰہی از دست و زبان آنحضرت قدس سرہ
اکثر اوقات خوارق عادات انجاح حاجات و ازالۂ عاہات ظاہر میگردید لیکن آنحضرت را کہ جز مقصود نبود گاہی در ضمن عمل و دعا و گاہی بحیلۂ
دوا و دارو [illegible] حقیقت حال پنہان میفرمودند کہ مبادا قدرت خداوندی [illegible] اجل کرامات و افضل برکات کہ علی الاعلان ظاہر
بود جمعی کثیر از کفار و جمع غفیر از روافض و [illegible] بارہا بادنی توجہ حضور پر نور از ضلالت توبہ نمودہ بشاہراہ ہدایت توجہ کردند ذکر اسماء
تلامذۂ آن امام الاساتذہ ہر چند تلامذۂ حضرت بسیار بودند اما در اینجا اسماء چندی از اکابر اکتفا میرود جناب زبدۃ العلما فخر الفضلا حضرت
مولانا فیض احمد صاحب قادری قدس سرہ از ابتدای طفولیت در کنار تعلیم و آغوش تربیت حضور اقدس مشرف ماندند و در اندک مدت جملہ علوم
نقلیہ بتحقیق تام و تدقیق تمام از آن حضور اقدس تحصیل فرمودند بفیض توجہ حضور اقدس در جملہ فنون کمال یافتند بالخصوص در نظم و نثر عربی امثال
و اقران گوی سبقت بودند و دولت بیعت از جد بزرگوار خود حضرت مولانا شاہ عین الحق عبد المجید قادری قدس سرہ المجید حاصل فرمودند با آنکہ
در صفای قلب و امانت [illegible] ثانی نظیر بودہ اند قبل انتقال حضرت ممدوح مجموعۂ نثر و قصاید عربیہ موسومہ بہدیۂ قادریہ است کہ
مشتمل است بر یکہزار و یکصد و یازدہ قطعات نثر و اشعار و منجملۂ آن تعلیقات علی فصوص الفارابی است و از آنجملہ کتاب تعلیم الجاہل جواب تفسیر المسائل
است و منجملۂ آن حاشیہ شرح ہدایۃ الحکمۃ صدرا [illegible] غیر ذلک در سنہ [illegible] ہزار و دو صد و ہفتاد و چہار [illegible] رحلت گزیدند [illegible] عالم اجل فاضل اکمل
مولانا محی الدین صاحب قدس سرہ فرزند کلان حضور اقدس جملہ علوم معقول و منقول از حضور اقدس تحصیل فرمودہ بخدمت حضرت جد امجد
خود بیعت شدند در جملہ فنون علمیہ خصوصاً در فن طب [illegible] دستگاہی کامل بود و از تالیفات حاشیہ قانون بو علی سینا است تکمیل تحقیق المطالب
[illegible] فرمودہ اند [illegible] کتاب [illegible] حاشیہ [illegible] رسالہ [illegible] است [illegible]

ہوا پیہم دست کشیدہ شد و شورش عجیبی بسر افتاد تا آنکہ شخصی در عین اضطراب خود استناد کرد سر بر دیوار زنند در آنحالت دستی از غیب پدید شد ایشان را از مجلس بیرون
بردہ بصحرای رسانید حضور اقدس قطب سر بر در آنجا رونق افروزیدند تا از وقت بشرف بیعت مشرف گردیدند و طریق اکتساب باطن تلقین یافتہ بیشتر
اوقات در صحرا ریاضت مصروف نمودند گاہ گاہ در کالپی شریف بر آستان بزرگان آنجا حاضر میماندند فیوض ایشان در آن نواح بر خاص و عام آشکار است

ذکر تصانیف شریفہ و افادات لطیفہ از ابتدای عمر مبارک تا زمان خالی از فیض تصنیف و تالیف نگذشت تا آنکہ در اسفار جبال و صحاری
بمجال استحضار بجز معتقد فیوض کن ایام ایام جاری میماندند از تصانیف مشہورہ آنجناب کتاب معتقد المنتقد است کہ در یکہ معظمہ بغیر بالش بزرگ از بزرگان
آنجا تالیف فرمودہ بودند علمای اخیار و فضلای کبار بران تقریظہا تحریر نمودند از آنجملہ تقاریظ چند درینجا بقلم می آید صورة ما کتبہ الامام الفاضل
النحریر الکامل علم الہدی سند الوری مسند الوقت حجة العصر الاستاذ المطلق مولانا فضل حق الخیر آبادی صانہ اللہ من شر الاعادی مستقرا علی ذلک الکتاب
المستطاب بسم اللہ الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید واحمد واصلی علی من ہو من سائر حامدیہ احمد وخلقہ کخلقہ من خلائق الخلائق احمد وہو کالمسمی محمد
واحمد علیہ وعلی آلہ وصحبہ الصلوة التی اذکیہ والسلام التی اسدیہ وبعد فقد طالعت الرسالة التی صنفہا و رصفہا مولانا الاورع الاروع الابرع البارع المتبحر الفاضل
المتفرع الشارع المتضرع ذو المناقب الثواقب الجلیلة والانظار الثواقب الدقیقة الجامع بین العلوم العقلیة والنقلیة و معارف الشریعة والحقیقة طلاع الثنایا
والنجاد ذایع الصیت فی انجاد الحق وقتل قرن طلع من النجد فی الاغوار والانجاد العریف العارف الشریف العطریف الصفی الحنفی الاحمی الاحفی مولانا المولوی فضل رسول
القادری الحنفی متع اللہ المؤمنین بطول بقائہ وصانہ فی حرزہ و وقایتہ وجعل خیر ایامہ یوم لقائہ فاذا ہی مع وجازتہا مغنیة لحقائق العقائد وانہ لمقالة
اہل الحق کلہا تبیان واصراح الحق اصراح وتبیین لاوضاح الہدی والیقین اطلاع مطالع عباراتہا انفصاح صبح الحق الصالح صباح واصباح ونقاہا لظلام
المبطل کشف وفضاح وتمائم الکلم التی تضمنت فیہا بالاقتراح الام للتفریح بالہام الحق القراح وکلم وقرح وجرح لمن اجترح الفساد والاستجراح یہتدی بہا
الضلیل الی سنن اہل السنة السنیة ویہتدی بہا الضلیل بسنن شریعة الشریعة البیضاء الہنیة قد فضح بہا فرق الفرق بین العقائد الحقیقة الدینیة وبین الاباطیل الفرق
الدینیة وفتح بہا عوار الاعادی والردیة من المعتزلة والجبریة فاذ قد تجدد بہا الحق تجدد وانزکل بخبی منکو ذ انجود انجود بل کانجود اتجید علیہا کل من بغی وطغی
وجدا وجید بہا کل من لجی وجد الرشد فجید بہا وجود انجزاہ اللہ مولانا خیر الجزاء وخصہ من فضلہ العمیم بالاوفی الاجزاء وتقبل جہدہ وشکر سعیہ وحسن فی الدارین
آمین بجاہ الامین محمد المیامین وآلہ المیامین علیہ وعلیہم ازکی صلوة المصلین واسنی تسلیمات المسلمین وجزاہ عنی جزاہم احسن جزاء عن سائر المسلمین من
المؤمنین والمسلمین کتبہ العبد الفقیر الی ربہ الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیر آبادی عاملہ اللہ بلطفہ البادی فی العواقب والمبادی صورة ما کتبہ
الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی مادح الفضائل محط رجال الافاضل برہان الحق والدین المفتی محمد صدر الدین وقاہ اللہ من شر
الحاسدین بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی یہدی ویضل ویعز ویذل بفضل الیشاء ویضل بما یرید والصلوة علی رسولہ الذی طریقہ سوی ومسالکہ
من جار عنہ فقد غوی ومن حاد عنہ فقد سوی وعلی آلہ الحماة وصحبہ الہداة الذین ہم نجوم الہدی بایہم اقتدی بالدلیل اہتدی وبعد فانی لما نظرت فی الرسالة
البالغة والعبارات النافعة التی الفہا الجبر المدقق النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم البحر الخضم الالمعی اللوذعی الاذکی الاحمی مولانا المولوی فضل الرسول
البدایونی القرشی القادری فی تحقیق العقائد التی ہی اصول الملة البیضاء وقواعد الحنفیة الغراء فظفر من نظیر فی شئ نظرا جمعنا حیثما کان ذات کیف
ماخوذ فکما وجد تہا جود لفظا واحسن معنی واعز نظما واظہر حکما وارفع شانا واوضح مکانا لا یساویہا کتاب قد صنف فی علم الکلام ولا یساویہا رسالة

قد الفت فی هذه الرسالة تهدی الشان بیانها قبل ان تقف علی معانیها فطوبی لمن لم یقتنها ویری فیها و ویل لمن ینظر فی ما فیها اجلها انور وکلها سرور
فیا مجیبه من الفقهاء والسعی من حسنها و بالشان من حسنها و یا مخطب من اطرفها حیث لم یر ان جهدً فیها سعی و لم یات شد فیها الی التکلم بما کان منتشرا جمع
ما کان منتشرا باحسن وجه واوضح و اکمل وضع وابدع سه اقول قولی یا ایها من سالة قلت وجلت عن ماجه جلت ثقفی بتهذیب الاسباب رکیک کب
وکیف لو بارت شمس ثبت به اللهم اجزه جزاء موفورا واجعل سعیه مشکورا اللهم انت المجیب الکبیب اللهم منک الاجابة ومنا الانا به حمید الصالحین
محمد سعید الدین رضی عنه وزیده الذی انقض ظهره وذالک فی آخر جمادی الاولی سنه ثلث وسبعین بعد الف ومائتین . صورة ما کتبه الشیخ الجلیل المقدا
الرفیع المنار فخر الاماثل جامع الفضائل بقیة السلف حجة الخلف المؤید من الله الحمید مولانا الشیخ احمد سعید حماه الله من شر کل حاسد وعنید بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی خلق الانسان وعلمه البیان والصلوة والسلام علی من بعث بالحجج والفرقان الی سائر الخلق من الانس والجان وعلی المؤمنین هم خیر الانسان
من الاعیان وعلی اصحابه الذین بشروا بدخول الجنان وبعد فیقول العبد المفتقر الی الله الرحمن احمد سعید النقشبندی المجددی شرح الله صدره للحق وجعله مما کان الله
له عوضا من کل شیء بالفضل والاحسان انی رایت المعتقد المنتقد الذی صنفه الفاضل الکامل الامامل الذی هو جلیل الشان لجمیع بین المعقول والمنقول فی
المعانی والبیان ومن الخاص لعلوم الادیان مولانا و بالفضل اولانا المولوی فضل الرسول القادری سلمه المنان عن شرور الزمان فوجدته مشتملا علی عقائد
اهل السنة والجماعة باوضح بیان فی ضمن فیصل مع الادین قواعد واصول للدفع اهل البدع والطغیان فجاء ما رسم اهل الهوی قرن الشیطان جزاه الله
عن المسلمین خیر الجزاء وجعل آخرته خیرا من اولاه وتقبل الله سعیه فیما اجره بجاه سید البشر المطهر عن تبع البشر صلی الله علیه ما الله اکبر ربنا تقبل منا انک
انت السمیع الدیان = صورة ما کتبه الفاضل النبیل العالم الجلیل ناشر رایة المعقول والمنقول تاج اقتباس الفروع والاصول مولانا حیدر علی صانه الله
من شر کل غبی وغوی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اسس قواعد الدین ونص عقاید الیقین وارسل رسلا مبشرین ومنذرین وخصص منهم
نبیهم سید المرسلین صلی الله علیه وآله السادات النجباء واصحابه نجوم الهدی اما بعد فقد شهدت بعض شانه مشتبها کتاب فی معتقدات اسلاف القدمین
الذی یهدی الی صراط مستقیم ویدل علی نهج قویم یوصل سالک الی النجات وینجیه من الظلمات للعلامة الذی لم یوجد نظیره فی العالمین وهو اذا ما بلغ فین نظام
العابدین المستغنی عن التوصیف والتبیین مولانا جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول ومقتدینا المقدس المقبول اعنی فضل الرسول ایده
ایده الله المسلمین بطول بقائه وشهرة افادته وکسر ظهور المتبدعین بحول انه فوجدت هذا الکتاب مشتملا علی اثبات عقائد اهل السنة وابطال هفوات المعتزلة
من یتبعون خطوات هولاء الضالین ویخرجون من جماعة اهل الحق والیقین فهو لیلیق ان یستیسر الفضلاء فی مدارسهم ویتلوا علیه فی مدارکهم وما احسن
ما قیل فی مثل هذا الکتاب لم یصنف مثله فی الباب = **وازجمله** تصانیف شریف رساله **تثبیت القدمین** است در مسئله تحقیق رفع الیدین
بطور اصول حدیث وتنقید رجال بکمال بسط برای دفع نزاع ومناظره که مابین اهل بلاد شرقیه درین زمانه واقع گردیده بود ومرکب [illegible] در جنب
باستحضار وحفظ تالیف فرموده عبارت آنهم عربی است = **وازانجمله شرح فصول الحکم** است عبارت آنهم عربی است = و
ازانجمله شرح احادیث ملتقطه ابواب صحیح مسلم است = **وازانجمله حاشیه برحاشیه زاهدیه قطبیه**
وحاشیه برحاشیه زاهدیه جلالیه است . و در رد فرقه نجدیه وهابیه رسایل وکتب بسیار اند بسیار بعربی وفارسی واردو [illegible]
ازانجمله است کتاب تصحیح مسائل الغیرین بانیه اسحاقی = **وازانجمله است رساله حرز معظم** در بیان [illegible]

از اولیاء دریافت حق الیقین فرموده بودند تا نباید اینها درج نمیشود از انجمله است رساله فصل الخطاب و از انجمله است رساله تلخیص الحق در جواب رساله مولوی که در باب فضل نوشته بودند و از انجمله است رساله در بحث شفاعت و از انجمله است انتخاب کتاب بوارق محمدیه که در اثبات مقبولیت اولیاء کرام علما خاص و عام شده است سیف المغشوش و ایجاد آن بوقوع آمده که روزی حضور اقدس رضی الله عنه در دهلی بزیارت حضرت خواجه قطب الاقطاب رحمه الله تعالی مشرف شدند وقت مراقبه ایشان فرمودند که حضرت خواجه صاحب در مقامی ایستاده اند و بر پرده مشتهرات بسیار گذاشته اند که ارتفاع آنها از دست تا آسمان رسیده حضور اقدس معروض نمودند که این تألیف کتب چیست ارشاد شد که برای شما است دفع کلی فتنه شیاطین ساخته این کتب تمامه لبس حضور اقدس بشارت در غایت تحجب تألیف و تصنیف فرمودند و از انجمله است رساله **احقاق الحق و ابطال الباطل** **سیف المغشوش** چنانست که تشخیص در الصلوة و السلام علیک ایها النبی الکریم بعد از آنکه قاری نموده قاری مذکور حضور اقدس را بالطاف ساخت حضور اقدس جواب شافی و کافی ارشاد فرمودند بعد از ان بعض اهل الله درخواست تصنیف رسالة الخاص حضور اقدس از کثرت مشاغل درس و تدریس و غیره نمی شدند تا آنکه روزی حضرت سلطان العارفین جناب شیخ شاهی بدایونی سهروردی قدس سره تشریف آورده بودند حضرت موصوف رضی الله عنه اندرون قبر بتلاوت قرآن مجید مصروف اند بطرف حضور اقدس فرموده بر دیگر امور تعجیل ارشاد فرمودند تعمیل ارشاد لازم الانقیاد کتاب موصوف تصنیف فرمودند

ذکر وفات شریف

در آخر عمر مبارک ضعف بنهایت مستولی شده بود تا در کثرت ریاضت و شغف عبادت بالخصوص التزام تهجد شب بیداری تا آنکه عمر مبارک بسال هشتاد و هفت رسیده دهم ماه جمادی الاخری روز پنجشنبه آخر وقت ظهر با اشتغال به ذکر خفی اسم ذات ناگاه دو بار بکمال جهر الله الله گفته از جهان فانی ارتحال فرمودند بهمان وقت در میان از اطراف و اقطار جمع شدند بالوف رسیده تا آنکه بعد مغرب مصلی عیدگاه نماز جنازه ادا کرده شد و حضرت البشائر وقت عشا شب جمعه در درگاه پدر بزرگوار حضرت والد ماجد و مرشد قبر نمودند همینکه از دفن فارغ شدند باران رحمت الهیه نازل گردید برای اهل اسلام که از برکات و کرامات آن مقبول ربانی آن وقت مشاهده بود و تحریر نتوان نمود

تواریخ وصال آن مقبول ذو الجلال که علمای اعلام و شعرای با نام که بکثرت تحریر فرموده اند دریجا صرف یک تاریخ نوشته میشود

تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب که از رئیسان عظام میرٹھ اند

حضرت فضل رسول نامدار
واقف اسرار علم معرفت
دهم ماه جمادی الآخره
گفت هاتف داخل فردوس شد

با فضیلت با کرم با افتخار
مرشد دین رهبر حق را از دوار
راه دار آخرت کرد اختیار
بهر سال رحلت آن شهریار

کان فی عز و فضل کالنهار
بود عز خاندان قادری
در شب جمعه شهنشاه رسل
گفت سر اهل عرفان و وقار
۱۲۸۹

فضله کالشمس نصف النهار
سال عمر از لفظ عز بیرون بیار
شد ز دنیا رونق افروز مزار
هم بود تاریخ آن والا تبار

حال نویسش از سر بسم الله عنوان
ناگهان آورد با جهد تمام
گشت مفهوم از زبان ارشش جهت
داشت گویا یازده اجرام فوق
یافت آخر وصل با عز تمام
شصت و ششش اخر کن و لفظ او
پس زیاده کن بران لفظ و عدد
هر چه خواهی جمله و مفرد بگیر

هم از آن کن سال وصالش اعتبار
اسم ذات پاک حق بر لب دو بار
لفظ الله از در و دیوار و دار
شور ذکر نام پاک کردگار
با معز بخشش چند اعزاز و وقار
باز بر بخشش چند آن قسمت بر آر
سال وصالش یافتی [illegible]
پاکه شعر و مصرعی کن [illegible]
[illegible] جلال الدین نوشت

وقت رحلت ذات شغل ذکر حق
الله الله گفت و جان داده بحق
باز چون آن محو عشق غوث پاک
جمله افلاک و هم لوح و قلم
سال وصل او اله الله شد عیان
خارج قسمت که باشد یازده
[illegible]
[illegible] پاک کن
بهر سالش [illegible]

بود از دم ضرب اذکار آشکار
گرد بر نام خدا جان انتشار
یافت باغ عالم یا لابصار
نیز عرش و کرسی پروردگار
گر نفهمیدی بشرحش گوش دار
ضرب آن با یکصد و [illegible] گار
نام الله یافت تاریخش قرار
زان نمط که با تو گفتم شکر مدار

این بیت اندکے از ہزار و مشتے از خروار از مناقب و کمالات حضور پرنور مصنف این ہر دو کتاب۔ و از آنجا کہ اہل اسلام بغایت مشتاق این ہر دو کتاب بودند و دستیاب نمیشدند لہذا صاحبان اخلاق مجمع حسنات و مشفق مقبول آفاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق سلمہما الله الرب الخلاق توجہ باشاعت آن فرمودند و شہب ہمت بطرف تکمیل طبع آن راندند و در تصحیح و درستگی کتاب از حد کوشیدند تا اینکہ چون عروس بیا محلی بزیور طبع بر منصۂ ظہور جلوہ گر گردید و شائقان جمال [illegible] بوصال اسیر گردانید

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
				صحت نامه بوارق محمدیه							
۴	۱۷	گرفتن	گرفتن که	صفحه	سطر	غلط	صحیح	۲۶	۱۳	ناوه	نیاورده
۵	۵	لہ خواص	خواص					۲۷	۱۵	بجا	جماعة
۵	۱۴	نهب	که نهب	۱۵	۱۶	گرد کولکها باشد	گرد کولکها باشند	۲۸	۱۰	ابناء	بناء
۶	۲۱	مخترعه	مخترعه	۱۶	۱۲	فصل	فصل اول	۳۰	۲	المنلر	المنکر
۶	۱۷	واقسائی	وافشای	۱۶	۱۶	کلام	کلا	۳۳	۱۰	الکار	الکا
۱۰	۱۲	بی باک	بی باک و بیباکان ناپاک	۱۷	۱۶	لتسلط بر	لتسلط	۳۷	۱	واستہ	واسطہ
۱۱	۱۴	والاکرام	والاکرام خیری	۱۹	۳	واعظ	وعظ	۳۸	۲	کنا	رکنا
۱۲	۱۷	تنفسی	تنفسی را	۲۲	۶	لا	را	۱۸	۱۷	سری	سرسری
۱۵	۴	مسند	مستند	۲۴	۸	مختصر	تحقیق	۳۰	۱۷	اوضادت	اوقات
۱۴	۱۸	غرو	مغربی	۲۵	۱۴	سمه	کلمة	۳۳	۴	بگذارید	مگذارید

فہرست مضامین کتاب مستطاب بوارق محمدیہ